



نداوم نسل‌کشی هزاره‌ها؛

نویت به پلخمری رسید

در این شماره:

- ❁ نهادهای مشترک فدرال به عنوان کانون مرکزی وحدت در فدراسیون‌ها
- ❁ انفجار در مسجد پلخمری؛ ادامه روند نسل‌کشی هزاره‌ها
- ❁ بحران در کشور و رنج در غربت
- ❁ وظایف دولت‌ها در قبال پناهندگان
- ❁ طالبان و سیاست تضعیف اقتصاد مردم
- ❁ ستیز بی‌پایان سنت و تجدد در افغانستان
- ❁ خروج غیر مسئولانه آمریکا از افغانستان و چالش‌های حقوق بشری
- ❁ محدودیت‌ها بر هزاره‌ها در حاکمیت طالبان
- ❁ از افغنه تا اتباع بیگانه
- ❁ مروری بر زندگی و آثار مولانا شاکر بلخی
- ❁ گزارش تازه یوناما از نقض گسترده حقوق بشر در افغانستان
- ❁ زندگینامه شهید عید محمد اعتمادی



خاورمیانه و چرخه باطل خشونت

در روزهای اخیر زخم خونین فلسطین یکبار دیگر سر باز کرد و حوادثی اتفاق افتاد که جهان را در شوک و حیرت فروبرد و هزاران انسان در دو طرف قربانی خشونت شدند و در یک چشم برهم زدن صدها هزار انسان مجبور شدند خانه و کاشانه خویش را رها کنند و آواره شوند. در پی آغاز خشونت‌های تازه، جنگ روایت‌ها به شکل بی‌سابقه شروع شده و هر کدام از طرفین بر حقانیت خویش اصرار می‌ورزند. اما مهم این است که در فلسطین اکنون انسان‌های دارای پوست و گوشت و خون در حال سلاخی هستند و قربانی می‌شوند و رسانه‌های جهان به طور زنده این حوادث را در پیش چشم جهان منتشر می‌کنند. به نظر می‌رسد خاورمیانه در حال تجربه احیای دور دیگر از چرخه خشونت و منازعه بی‌پایان است و این تسلسل باطل بر همه منطقه و جهان تأثیرات خود را می‌گذارد. از این رو قضیه فلسطین و خشونت جاری در آن دارای ابعاد پیچیده و زیادی است که تداوم خشونت مهم ترین پیامد ناگوار آن است که همه ما از آن متأثر خواهیم شد.

بخشی از قضیه فلسطین مربوط به تاریخ هفتادسال گذشته و منازعه خونینی است که در این سرزمین جریان دارد و قضایای آن تا حدی روشن است. یهودیان پس از مواجه شدن با قتل عام در اروپا توسط نازی‌ها به دنبال یافتن مکانی برای تشکیل یک دولت یهودی برآمدند. تئودور هرتزل بنیانگذار جنبش صهیونیسم در اواخر قرن نوزده کتاب «دولت یهود» را منتشر کرد که بعدها مبنای تئوریک تشکیل دولت اسرائیل را فراهم کرد. بعدها در سال ۱۹۴۸ ایده یک دولت یهودی-اسرائیلی در سرزمین‌های اشغالی فلسطین با حمایت انگلستان تحقق یافت و بدین ترتیب خاورمیانه با ظهور یک دولت جدید دچار التهاب و خشونت بی‌پایان گردید که تا کنون ادامه دارد. بدون شک پدیده اسرائیل یکی از عوامل اصلی تداوم خشونت در خاورمیانه بوده است و تا زمانی که این قضیه به صورت منطقی و درست حل نگردد و ارزش‌های دموکراتیک در منطقه پا نگیرد خشونت هم ادامه خواهد داشت. اما فراتر از آن مداخلات خارجی و پای نهان قدرتهای بزرگ در این منطقه همواره ریشه‌های خشونت و منازعه را آبیاری کرده است.

در این روزها شاهد هستیم که رجزخوانی‌های قدرتهای بزرگ و تعیین تکلیف برای ساکنان قربانی شده خاورمیانه از هر طرف اوج گرفته است. تجربه تاریخی و همچنین آخرین نظریه‌ها در عالم سیاست نشان می‌دهند که تداوم خشونت‌ها و حیات گروه‌های خشونت‌طلب و افراطی به خصوص در منطقه خاورمیانه بستگی تام به مداخله خارجی در منطقه و حمایت آنان از اسرائیل یا دولت‌های استبدادی و غیر مشروع در کشورهای اسلامی دارد. از زمانی که پای استعمار در کشورهای جهان سوم و مسلمان باز شده است تا کنون هرچه زمان گذشته است پدیده خشونت و منازعه عمیق‌تر و ریشه‌دارتر گردیده است. به موازات تداوم مداخلات و تشدید خشونت‌ها، انواع و اقسام گروه‌های افراطی و مسلح نیز به وجود آمده اند. اوج ظهور گروه‌های مسلح و افراطی را در زمان تجاوز شوروی سابق در کشورهای اسلامی به خصوص اشغال افغانستان از یک سو و مداخلات مسقیم و غیر مستقیم ایالات متحده در خاورمیانه از سوی دیگر شاهد بودیم.

گروه‌هایی که روزگاری با هدف مبارزه با اشغال و مداخلات خارجی به وجود آمده بودند سرانجام سر از القاعده، داعش و دهه گروه افراطی دیگر درآوردند که هرکدام بالای جان مردمان ساکن در این منطقه شددند. پس از شکست صوری القاعده و فروکش کردن نسبی امواج داعشیسم، اکنون یک بار دیگر التهابات جدید منطقه را آبیستن رشد و یا احیای گروه‌های خشونت‌طلب و افراطی کرده است. در این راستا حملات کور اسرائیل بر مناطق غیر نظامی و نسل‌کشی فلسطینیان از یک‌سو و حضور نظامی ایالات متحده در منطقه از سوی دیگر بازار هرگونه افراطی‌گری و خشونت را گرم می‌کند. در این روزها شاهد هستیم که گروه‌های افراطی که به دنبال خشونت می‌گردند از هر راه ممکن در تلاش هستند تا خود را به فلسطین برسانند و ساماندهی‌های گسترده در برخی از کشورها برای اعزام نیرو به سرزمین فلسطین در حال انجام است. این اقدامات نشانه روشن از تشدید موج جدید خشونت‌ها و ظهور گروه‌های جدید افراطی در خاورمیانه است و سبب اصلی این موج جدید اقدامات اسرائیل و مداخلات قدرتهای بزرگ در این منطقه است.

در این که روایت برحق کدام است و چه کسی درست می‌گوید، یک مساله است و بیشتر مربوط به کسانی می‌شود که از این روایت‌ها برای رفتار خویش نظام فوجیهی و پشتوانه فلسفی می‌سازند. اما آن‌چه در زمین به وقوع می‌پیوندد و پیامد واقعی است که بهای اصلی را انسان‌های عادی منطقه ما می‌پردازند: کشتار و تداوم خشونت.

تا اکنون که دو هفته از تحولات جدید در فلسطین می‌گذرد، بر اساس آمارهای رسمی بیش از ۵هزار انسان غیر نظامی کشته شده اند که حدود دوهزار تن از آنان کودک و بیش از یک هزار تن دیگر زنان بوده اند. این آمار تنها بخشی از ماجرا است. حدود دو میلیون انسان در غزه اکنون یا آواره شده اند و یا در خانه‌های خود بدون غذا و امکانات اولیه برای زندگی، منتظر فرود آمدن بمب و موشک هستند. در آن طرف در میان یهودیان نیز انسان‌های زیادی جان خویش را از دست داده اند و یا منتظر مرگ هستند.

مصیبت‌های بزرگ‌تر اما هنوز به نظر می‌رسد که از راه نرسیده است و دست اندرکاران خشونت در هر دو طرف در حال تدارک آن‌ها هستند. واقعا آینده منطقه و مردمان این منطقه چه خواهد شد، هنوز دقیق معلوم نیست. اما به طور قطع می‌توان گفت که بحران تاریخی در خاورمیانه به گونه‌ای پیش می‌رود که شاهد خشونت و تداوم منازعات مسلحانه و کشتار انسان‌های بیشتر باید باشیم. آینده منطقه دارای نوید روزهای بهتر نیست و هرچه زمان می‌گذرد آسمان منطقه تیره‌تر و زمین محل سکونت ما خونین‌تر به نظر می‌رسد. این همان چرخه باطل خشونت است که متأسفانه فعلا به نظر می‌رسد تمامی ندارد و هم‌چنان در حال گسترش است.

نهادهای مشترک فدرال به‌عنوان کانون مرکزی وحدت در فدراسیون‌ها



نوشته: رونالد ل. واتس
ترجمه: سرور دانش

در طراحی و عملکرد هر فدراسیون دو بعد بنیادی وجود دارد: اول؛ به رسمیت شناختن تنوع و تکثر از طریق توزیع صلاحیت‌ها بر مبنای قانون اساسی که برای واحدهای تشکیل دهنده در گستره خاصی از اختیارات قانونی، خودگردانی را فراهم می‌سازد. دوم؛ نهادهای مشترک در حکومت فدرال که زمینه اتخاذ اقدامات مشترک را فراهم می‌سازد و عامل پیوند دهنده اتحاد فدرالی به طور برابر است. اکنون در این نوشتار به تشریح نهادهای مشترک حکومت فدرال می‌پردازیم. در رابطه به نهادهای مشترک در حکومت فدرال، تجربه فدراسیون‌ها به طور کلی نشان می‌دهد که برای کسب اعتماد شهروندان در واحدهای مختلف دو معیار را باید رعایت کرد:

- ۱- تأمین نمایندگی از شهروندان در داخل نهادهای حکومت فدرال با رعایت تنوع داخلی فدراسیون؛
- ۲- مشارکت مؤثر شهروندان در پروسه تصمیم‌گیری در حکومت فدرال.

نهادهای مشترک یک فدراسیون از نظر ماهیت با نهادهای یک کنفدراسیون متفاوت است. در یک کنفدراسیون نهادهای مشترک متشکل از نمایندگانی هستند که توسط حکومت‌های تشکیل‌دهنده کنفدراسیون منصوب می‌شوند و در برابر آن‌ها پاسخگو هستند. اما در یک فدراسیون، نهادهای مشترک مانند قوه مجریه و مجلس اول پارلمان عمدتاً از نمایندگانی تشکیل می‌شوند که مستقیماً توسط شهروندان انتخاب می‌شوند و در برابر آن‌ها پاسخگو هستند و حکومت فدرال در اعمال اختیارات قانونگذاری و مالیات خود معمولاً به طور مستقیم در سرنوشت شهروندان تصرفاتی را انجام می‌دهند. یکی از مزیت‌هایی که فدراسیون‌ها نسبت به کنفدراسیون‌ها دارند این است که از طریق برقراری رابطه مستقیم حکومت‌های فدرال با شهروندان و همچنین در موازات آن، رابطه مستقیم حکومت‌های منطقه‌ای با رأی دهندگان، ناتوانی‌ها یا ضعف‌های دموکراسی و همچنین کمبودهای تکنوکراسی را که مشخصه دولت‌های کنفدرال معاصر است، به حد اقل می‌رساند. در کنفدرال‌ها نهادهای مرکزی مستقیماً انتخاب نمی‌شوند بلکه آن‌ها متشکل از مسئولان و وزیرانی هستند که به عنوان اعضا و نمایندگان حکومت‌های تشکیل دهنده فعالیت می‌کنند. این رابطه غیر مستقیم با رأی دهندگان در نهادهای کنفدرال مرکزی، در عمل به ایجاد مشکلاتی برای جلب حمایت عمومی و وفاداری برای این نهادها منجر شده است؛ مشکلی که به عنوان مثال در اتحادیه اروپا آشکار است.

نهادهای مبتنی بر تفکیک قوا یا اصول پارلمانی

به طور کلی نهادهای حکومت فدرال در داخل فدراسیون‌ها به یکی از دو دسته اصلی تقسیم می‌شوند: ۱- آن‌هایی که متضمن تفکیک قوای مجریه و مقننه است. ۲- آن‌هایی که شامل ادغام یا اختلاط قوای مجریه و مقننه در یک مجریه پارلمانی است که در برابر مجلس اول یعنی مجلس منتخب مردمی قوه مقننه مسئول است. تمایز بین این دو دسته مهم است زیرا شکل این نهادها تأثیر عمده‌ای بر پویایی سیاسی درون فدراسیون دارد.

هر یک از این اشکال رابطه مجریه و مقننه، دارای یک فرض یا مقدمه دموکراتیک است که عبارت

است از تفکیک قوای مجریه و مقننه با شرایط و دوره معین کار برای هر یک، به منظور محدود کردن سوء استفاده احتمالی از قدرت. این یک نوع بسط دیگری از اصل تقسیم صلاحیت‌ها و پراکندگی قدرت در میان مراکز تصمیم‌گیری چندگانه است که در مفهوم خود فدراسیون نهفته است.

در فدراسیون‌هایی که تفکیک قوه مجریه و مقننه را در خود جای داده‌اند، قدرت نه تنها بین دو حکومت فدرال و منطقه‌ای تقسیم می‌شود بلکه در هر سطحی از حکومت نیز قدرت تقسیم می‌شود. در مقابل، ادغام یا اختلاط قوه مجریه و قوه مقننه در نظام‌های پارلمانی بر اساس این مفهوم دموکراتیک است که با قرار دادن قوه مجریه در قوه مقننه و پاسخگویی مستمر آن در برابر قوه مقننه که خود نیز به صورت دموکراتیک در انتخابات کنترل می‌شود، برنامه‌ها و سیاست‌های فدرال، کنترل شده و پاسخگویی امکان پذیر می‌گردد. در فدراسیون‌هایی که این ترتیب اخیر را در خود جای داده‌اند، قدرت بین حکومت‌های فدرال و منطقه‌ای تقسیم می‌شود اما در هر سطح از حکومت، قدرت در ادغام پارلمانی دو قوه مجریه و مقننه متمرکز می‌باشد. یکی از اشکال روابط مجریه و مقننه که مبتنی بر تفکیک قوا است، شکل ریاست جمهوری-کنگره است که ایالات متحده آمریکا از آن نمایندگی می‌کند. در این نظام، رئیس جمهوری و دو مجلس کنگره هر کدام مستقیماً برای یک دوره معین انتخاب می‌شوند. فدراسیون‌های آمریکای لاتین یعنی آرژانتین، برازیل، مکزیک و ونزوئلا همگی از همین الگو استفاده کرده‌اند، چنان‌که نیجریه نیز در قانون اساسی کنونی خود چنین کرده است.

اما شکل دیگر آن، قوه مجریه جمعی و شورایی در سویس است که هیأت مجریه، یک شورای فدرال است که پارلمان فدرال آن‌ها را برای مدت معین انتخاب می‌کند و این هیأت جمعی و شورایی است و نه یک فرد. در این روش رئیس از میان اعضا برای مدت یک سال انتخاب می‌شود.

دو نوع از قوای مجریه پارلمانی وجود دارد: آن‌هایی که بر اساس نوع نهادهای بریتانیایی مبتنی بر اساس اکثریت مؤثر احزاب شرکت کننده در رأی گیری در وست مینستر، الگو برداری شده اند مثل کانادا، استرالیا، هند و مالزی و آن‌هایی که از سنت‌های اروپایی پیروی می‌کنند با یک کابینه دولتی مسئول بر اساس ائتلاف‌ها که ما آن را در اتریش، آلمان، بلژیک و اسپانیا زیاد می‌یابیم.

برخی از فدراسیون‌ها در هر یک از این دو الگو، پادشاهی مشروطه هستند مثل کانادا، استرالیا، مالزی، بلژیک و اسپانیا و برخی دیگر هم جمهوری هستند با رؤسای جمهور انتخابی به طور مستقیم یا توسط یک مجمع انتخاباتی مانند اتریش و آلمان و هند. علی‌رغم این تفاوت‌ها، نقطه اساسی مشترک بین همه این فدراسیون‌های پارلمانی ادغام و اختلاط قوا است که شورای وزیران فدرال از میان اعضای پارلمان فدرال انتخاب می‌شوند و در برابر آن در طول دوره خود مسئول هستند.

در این جا گروه سومی نیز وجود دارد که می‌توان آن را نظام پارلمانی-ریاستی مختلط قوه مجریه نام گذاشت. روسیه به عنوان مثال فدراسیونی است با یک رئیس جمهور انتخابی به طور مستقیم با اختیارات اجرائی زیاد با شورای وزیران پارلمانی مسئول در برابر

پارلمان فدرال. همچنین آفریقای جنوبی هم مثال دیگر است. در حالی که فرانسه از دیر زمان غیر فدرال است اما با همین سیستم مبتنی بر روابط خاص بین قوه مجریه و قوه مقننه.

اهمیت اشکال مختلف نهادها برای نمایندگی و اثرات آن بر حکومت‌های فدرال

اشکال مختلف نهادهای حکومت فدرال تأثیر متفاوتی بر پویایی سیاست فدرال در این فدراسیون‌ها داشته است که به ویژه بر نمایندگی و مؤثریت حکومت‌های فدرال تأثیر می‌گذارد. به عنوان مثال آن‌ها بر نقش نسبی نهادهای اجرایی و قانونگذاری و مؤثریت آن‌ها تأثیر گذاشته است.

شکل ریاست جمهوری-کنگره در ایالات متحده آمریکا به رئیس جمهور و دو مجلس کنگره، نقش‌های برجسته‌ای بخشیده است و تسلط بیش از حد هر یک را به وسیله نظارت و کنترل و ایجاد توازن، محدود ساخته است. اما در عین حال در معرض توقف کامل و راه‌های مسدود یا بن بست نیز قرار گرفته است، به ویژه زمانی که احزاب مختلف بر ریاست جمهوری و هر دو مجلس کنگره تسلط پیدا کنند.

اما شورای فدرال سویس فرصتی را برای نمایندگی فراگیر از طریق حداکثر ائتلاف‌های چند حزبی که تمام احزاب اصلی پارلمان را در عضویت خود قرار می‌دهد فراهم کرده است. با این حال این وضعیت منجر به فرآیندهای تصمیم‌گیری طولانی و پیچیده شده است. اما در عین حال زمانی که تضامین اتخاذ می‌گردد، معمولاً از حمایت گسترده مردمی برخوردار هستند.

اما شکل‌های پارلمانی قوه مجریه که در سایر فدراسیون‌ها وجود داشته است، تمایل داشتند که حکومت‌های فدرال منسجم‌تر و قاطع‌تر را ایجاد کنند ولی این به قیمت انضباط حزبی قوی و تسلط قوه اجرائیه و تأکید بر ویژگی اکثریت عملی جوانب شرکت کننده در انتخابات انجامیده است.

اما نظام مختلط پارلمانی-ریاستی روسیه این هدف را دنبال می‌کرد که نسبت به هردو نظام دیگر بهتر عمل کند ولی در هنگام اقدامات عملی بدتر از هر دو نظام دیگر عمل کرد، زیرا روسیه بین دو جانب قوه مجریه دولت فدرال همیشه با تنش‌ها و پیچیدگی‌ها همراه بوده است.

همچنین این اشکال مختلف، بر قدرت نمایندگی منطقه‌ای در قوه مجریه حکومت فدرال نیز تأثیر گذاشته است. از جهت حفظ تعادل بین منافع منطقه‌ای و منافع اکثریت در داخل قوه مجریه، فرم ریاستی آمریکا به صورت اساسی محدود به دو فرد بوده که رئیس جمهور و معاون او است. با این که کاندیدان ریاست جمهوری توازن منطقه‌ای را در انتخاب همکاران خود برای سمت معاونت ریاست جمهوری در نظر می‌گیرند ولی این تنها یک فرصت بسیار ابتدایی را برای توازن منطقه‌ای و توازنات دیگر فراهم می‌سازد.

اما شکل شورایی سویس با این که محدود به هفت نفر عضو شورای فدرال است ولی در عمل توانسته فرصت‌های بهتری را برای تأمین نمایندگی نه تنها برای چهار حزب اصلی بلکه برای گروه‌های زبانی و دینی مختلف و کانون‌های اصلی فراهم کند. در این رابطه از ابزارهای مهم برای ابراز نمایندگی در داخل هیأت اجرائی فدرال، پدیده تناسبی سویس (یعنی اصرار بر نمایندگی تناسبی گروه‌های مختلف در تشکیل هر نهاد فدرال) است. ...ادامه در صفحه ۳

نهادهای مشترک فدرال به‌عنوان کانون مرکزی وحدت در فدراسیون‌ها

نوشته: رونالد ل. واتس

ترجمه: سرور دانش

از یک پنجم قانونگذاران در هر مجلس فدرال در عمل در این دسته قرار دارند.

در سایر فدراسیون‌هایی که کابینه‌های مسئول پارلمانی در داخل دولت‌ها در هر دو سطح فعالیت می‌کنند، یک ویژگی رایج غالب برتری قوه مجریه در روابط بین دولتی است. «فدرالیسم اجرایی» بیشتر در آلمان، استرالیا و کانادا تبارز یافته است اما همچنین یکی از ویژگی‌های اصلی روابط بین دولتی در هند، مالزی، اتریش، بلژیک و اسپانیا است. این یک نتیجه طبیعی از وجود یک شکل دولتی در هر دو سطح حکومت است که در آن کابینه‌های مسلط و نظم و انضباط حزبی قوی به دلیل نیاز به حمایت مستمر توسط قانونگذاران مربوطه ایجاد شده‌اند.

به نظر می‌رسد ترکیب مختلط ریاستی– پارلمانی در روسیه تا کنون به دلیل ضعف قانونگذاران، منجر به تسلط قوه اجرائیه در روابط بین دولتی شده است. یکی از ویژگی‌های جالبی که در روابط بین دولتی در روسیه تأثیر می‌گذارد ماده قانون اساسی است که مطابق آن هر واحد منطقه‌ای در اطاق دوم فدرال که شورای فدراسیون است، توسط دو نماینده که یکی از سوی قوه مقننه واحد تشکیل دهنده و دیگری از سوی قوه مجریه آن واحد انتخاب می‌شود، نمایندگی می‌کند. در آفریقای جنوبی به عنوان مثال، هیأت‌های مناطق در مجلس دوم مرکزی که شورای ملی مناطق است، نیز شامل دو نماینده است از هر یک از مجالس پارلمانی و قوای مجریه مناطق به طور مساوی.

نظام دوطاقه پارلمانی در فدراسیون‌ها

اصل دو مجلسی (دو اطاقه) در مجامع قانون گذاری در اکثر فدراسیون‌ها گنجانده شده است. در زمان ایجاد اولین فدراسیون مدرن یعنی ایالات متحده آمریکا بحث شدید جریان داشت در مورد این که آیا نمایندگی در مجلس قانون‌گذاری فدرال باید بر اساس تعداد جمعیت باشد یا بر اساس ایالات. این موضوع در کنوانسیون فیلادلفیا در سال ۱۷۸۷ توسط مصالحه کانکتیکات حل شد که به موجب آن، یک پارلمان قانونگذار فدرال دو مجلسی تشکیل گردید با داشتن یک نمایندگی در یک مجلس یعنی مجلس نمایندگان بر اساس جمعیت و نمایندگی دیگر در مجلس دیگر یعنی سنا بر اساس نمایندگی مساوی ایالات با انتخاب نمایندگی ایالات یا سناتورها توسط مجالس ایالتی. این حالت تضمین می‌کرد که دیدگاه‌های دولتی مخالف، به سادگی توسط اکثریت جمعیت تحت سلطه ایالت‌های بزرگتر نادیده گرفته نمی‌شد.

از آن زمان اکثر فدراسیون‌های بعدی مجلس قانون‌گذاری دو مجلسی را پذیرفته‌اند. در حال حاضر تنها فدراسیون‌هایی که دارای دو مجلس قانونگذاری فدرال نیستند عبارت هستند از: امارات متحده عربی، صربستان–مونتسی نگرو (کوه سیاه) و فدراسیون‌های جزایر کوچک مثل جزایر قمر، میکرونیزی و سنت کیتس و نویس (Federation of Saint Kitts and Nevis).

اما در حالی که اکثر فدراسیون‌ها تأسیس قوه مقننه دو اطاقه (دو مجلسی) را ضرور می‌دانند، در روش انتخاب اعضا، ترکیب و اختیارات اطاق دوم و در نتیجه نقش آن تفاوت‌های زیادی بین آن‌ها وجود دارد.

انتخاب اعضا

در این‌جا در شیوه‌های انتخاب یا انتصاب اعضای مجالس دوم فدرال، تنوع قابل توجهی وجود دارد. در سه

کانالی را فراهم می‌کنند که آرای کانتون‌ها در فرایند اتخاذ سیاست‌های فدرال تأثیر بیشتر بگذارد.

در ایالات متحده آمریکا در ابتدا (از ۱۷۸۹ تا ۱۹۱۲) اکثر اعضای اطاق دوم فدرال به طور غیر مستقیم توسط مجالس ایالتی انتخاب می‌شدند. این موضوع در حال حاضر در اتریش و هند برای اکثر اعضای اطاق دوم صادق است. در آلمان اعضای بوندسرات (شورای فدرال) اعضای هستند که از کابینه‌های ولایات خود نمایندگی می‌کنند. زیرا آنان مناصب خود در مجلس دوم را به دلیل سمت‌های خود به عنوان اعضای قوه مجریه ولایات خود احراز کرده‌اند و در بوندسرات هم به عنوان یک مجموعه و بر اساس دستورالعمل‌های حکومت‌های ولایت خود رأی می‌دهند. در کانادا اعضای سنا توسط نخست وزیر فدرال منصوب می‌شوند و تا هنگام تقاعد خود در سن ۷۵ سالگی در سمت خود باقی می‌مانند و با این که آنان برای نمایندگی از گروه‌های منطقه‌ای ولایات منصوب شده‌اند ولی به جهت شیوه انتصاب شان، برای منافع منطقه‌ای مسئولیت پذیری کمتری از خود نشان دادند و به طور کلی به جای منافع منطقه‌ای، در راستای خط‌مشی‌های حزبی رأی می‌دهند.

اما مجالس دوم فدرال در مالزی، بلژیک و اسپانیا با شیوه‌های مختلط انتخاب می‌شوند. در مالزی به عنوان مثال ۳۸ در صد از کرسی‌های سنا از طریق انتخابات غیر مستقیم از سوی مجالس قانون‌گذاری ولایات پر می‌شوند، در حالی که ۶۲ در صد باقی‌مانده، منصوبان از مرکز هستند. در بلژیک ۴۰ در صد از اعضای سنا به شیوه مستقیم انتخاب می‌شوند و ۲۱ در صد به شیوه غیر مستقیم توسط شوراهای جوامع فلاندری، فرانسوی و آلمانی انتخاب می‌شوند و ده نفر هم به صورت مشترک مورد توافق قرار می‌گیرند (توسط اعضای منتخب مستقیم سنا منصوب می‌شوند). اما در مجلس سنای اسپانیا ۲۰۴ نفر با انتخابات مستقیم عضویت می‌یابند و ۵۵ نفر نماینده منطقه‌ای هستند.

در فدراسیون‌هایی که اعضای مجلس دوم فدرال به صورت مستقیم انتخاب می‌شوند، معمولاً نمایندگان منافع حوزه‌های انتخابی منطقه‌ای هستند و هنگامی که به صورت غیر مستقیم انتخاب می‌شوند باز هم به طور عموم نمایندگان منافع منطقه‌ای هستند اگرچه منافع حزب سیاسی منطقه‌ای نیز نقش مهمی ایفا می‌کند. هنگامی که مثل آلمان، به حکم سمت شان نمایندگان دولت‌های تشکیل دهنده فدرال هستند، اساساً نظرات آن دولت‌ها را بیان می‌کنند و فقط به طور غیر مستقیم نظرات حوزه‌های انتخابیه را بیان می‌دارند و هنگامی که سناتورها منصوب از سوی دولت فدرال هستند، مثل آنچه در کانادا وجود دارد و در سطح وسیع‌تر در مالزی نیز دیده می‌شود، آن‌ها کمترین اعتبار را به عنوان نمایندگان منافع منطقه‌ای دارند، حتی زمانی که ساکنان مناطقی باشند که از آن‌ها نمایندگی می‌کنند. در عین حال شیوه انتصاب از جانب حکومت فدرال وسیله تضمین نمایندگی برای اقلیت‌ها و منافع خاص را فراهم می‌کند و به همین دلیل قانون اساسی هند تصریح می‌کند بر این که از مجموع ۲۵۰ عضو در مجلس ایالات، ۱۲ نفر با همین شیوه منصوب می‌شوند و همچنین قانون اساسی مالزی در حال حاضر تصریح می‌کند که ۴۳ عضو از ۶۹ عضو مجلس سنا از

”

شکل قدرت اجرایی در هر دو سطح حکومت فدرال و حکومت منطقه‌ای نیز تأثیر قابل توجهی بر ماهیت و عملکرد روابط بین دولتی در فدراسیون‌ها داشته است. در ایالات متحده آمریکا، سیستم ریاست جمهوری– کنگره در سطح فدرال و تفکیک موازی قوا بین فرمانداران و مجالس قانونگذاری ایالتی به معنای توزیع قدرت در هر سطح از حکومت بوده و این امر باعث شده که فدرالیسم چند کانالی ضروری که شامل مدیران اجرایی، مقامات، قانونگذاران و آژانس‌های مختلف می‌شود، نه تنها با همتایان خود بلکه در شبکه‌ای از روابط درهم تنیده‌ای که یک محقق آمریکایی آن را «فدرالیسم کبک مرم‌ری» توصیف می‌کند، تعامل داشته باشند و در این مجموعه پیچیده عملیات، کنگره و کمیته‌های اصلی و فرعی مختلف آن به دلیل نقش خاصی که در تصویب انواع برنامه‌های کمک بلاعوض دارد نقش مهمی ایفا کرده است.

“

فدراسیون، استرالیا از زمان تأسیس آن در سال ۱۹۰۱، ایالات متحده آمریکا از سال ۱۹۱۳ و سوئیس (با انتخاب کانتون‌ها در نهایت در همه کانتون‌ها)، اعضای اطاق دوم فدرال به طور مستقیم توسط شهروندان واحدهای تشکیل دهنده انتخاب می‌شوند.

از جمله ویژگی‌های سوئیس مقرراتی است که قانون‌گذاران کانتون‌ها را قادر می‌سازد که به طور همزمان در هریک از دو اطاق قانون‌گذاری فدرال عضویت داشته باشند و در واقع حدود یک پنجم اعضای هریک از دو اطاق فدرال، در عین زمان کرسی‌هایی را در مجلس قانونگذاری کانتون‌ها نیز اشغال می‌کنند و از این طریق

..ادامه از صفحه ۲

نهادهای اجرایی پارلمانی متنوع در فدراسیون‌های دیگر، همگی در حد گسترده، حالت نمایندگی را داشته‌اند و "پدیده تناسبی بودن" در ترکیب شورای وزیران فدرال نیرومند است نه تنها در کانادا بلکه تقریباً در همه فدراسیون‌ها با این که تقسیم احزاب در داخل پارلمان‌های فدرال گاهی گستره نمایندگی را محدود یا سبک می‌سازد. در مورد بلژیک قانون اساسی در حقیقت در ماده ۹۹ در تعداد وزرای فرانسوی زبان و هالندی زبان (به استثنای نخست وزیر) مساوات را لازم دانسته است. شکل مختلط ریاستی– پارلمانی روسیه در بخش پارلمانی قوه اجرائیه تا قسمتی نمایندگی را تأمین کرده ولی توزیع پیچیده و همیشه ناروشن احزاب در داخل دوما مانع ایجاد کرده است.

همچنین شکل قوه مجریه بر توانایی قوه مجریه فدرال بر ایجاد اجماع فدرالی نیز تأثیر گذار است. شکل ریاستی آمریکا بیشترین و قوی‌ترین تمرکز شخصی را بر رئیس جمهور به عنوان رهبر فدرال دارد و علاوه بر آن نیاز به کسب حمایت اکثریت از مجموع رأی دهندگان در انتخابات ریاست جمهوری، تشویق می‌کند که مبارزات انتخاباتی، کسب حمایت بیشترین قدر ممکن گروه‌های مختلف را هدف خود قرار دهد. از سوی دیگر تکرار بن‌بست‌ها بین رئیس و کنگره مخصوصاً در حالاتی که ریاست و دو مجلس کنگره در کنترل احزاب مختلف باشند، اکثر اوقات شکاف‌های سیاسی را باعث شده است که تأثیر زبان باری بر اجماع درون فدراسیون داشته است.

اما شکل جمعی نهادهای فدرال در سوئیس، در ایجاد انسجام و روابط متقابل فدرالی از طریق ترغیب روندهای سیاسی و ایجاد ائتلاف‌های بزرگ و تأکید بر فراهم شدن نمایندگی همه شمول کمک کرده است و از سوی دیگر صرف وقت زیاد برای اتخاذ تصمیمات از طریق این روندها گاه‌گاهی باعث آزدگی و ناراضایتی عمومی هم شده است. معمولاً هنگامی که قوای اجرایی فدرال پارلمانی، متکی بر اکثریت یک حزب یا ائتلاف‌های پایدار بوده (فدراسیون‌های اروپایی به این نوع ائتلاف‌ها شهرت دارد) بر تحقق انسجام و پیوندهای متقابل در درون فدرال کمک کرده است. اما در مواردی که کابینه‌ها بر اساس حمایت اکثریت ساده در مجلس فدرال استوار است، در مقایسه با مدل سوئیس، کمتر در برگیرنده منافع منطقه‌ای و اقلیت‌ها تلقی می‌شوند و باعث می‌شوند که مناطق یا گروه‌های قابل توجهی، احساس کنند که نمایندگی کافی نداشته‌اند. تجربه کانادا در زمانی که اکثریت پارلمانی «بیبیر تردو» در دوره بین ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۴ هیچ عضو پارلمانی از ولایات غربی را با خود نداشت، در این زمینه یک نمونه است. علاوه بر آن در آن فدراسیون‌هایی که سیستم چند حزبی توسعه می‌یابند بدون این که ائتلاف‌های پایدار ایجاد شوند، بی‌ثباتی دولت فدرال ممکن است به طور جدی انسجام فدرال را تضعیف کند. تجربه پاکستان قبل از جدایی بنگال شرقی یک نمونه است و تنش‌های گه‌گاهی در بلژیک نمونه دیگری است و از سوی دیگر توسعه سیستم چند حزبی در هند و وجود احزاب قوی منطقه‌ای در هند، منجر به درک تدریجی اهمیت تقسیم قدرت برای حل مناقشات و نیاز به کارکرد دولت‌های ائتلافی به جای سقوط دادن آن‌ها شده است. اما نهادهای مختلط پارلمانی– ریاستی روسیه که برای ایجاد ثبات بیشتر در نظر گرفته شده بودند هنوز در ایجاد انسجام فدرال مؤثر نبوده است.

شکل قدرت اجرایی در هر دو سطح حکومت فدرال و حکومت منطقه‌ای نیز تأثیر قابل توجهی بر ماهیت و عملکرد روابط بین دولتی در فدراسیون‌ها داشته است. در ایالات متحده آمریکا، سیستم ریاست جمهوری– کنگره در سطح فدرال و تفکیک موازی قوا بین فرمانداران و مجالس قانونگذاری ایالتی به معنای توزیع قدرت در هر سطح از حکومت بوده و این امر باعث شده که فدرالیسم چند کانالی ضروری که شامل مدیران اجرایی، مقامات، قانونگذاران و آژانس‌های مختلف می‌شود، نه تنها با همتایان خود بلکه در شبکه‌ای از روابط درهم تنیده‌ای که یک محقق آمریکایی آن را «فدرالیسم کبک مرم‌ری» توصیف می‌کند، تعامل داشته باشند و در این مجموعه پیچیده عملیات، کنگره و کمیته‌های اصلی و فرعی مختلف آن به دلیل نقش خاصی که در تصویب انواع برنامه‌های کمک بلاعوض دارد نقش مهمی ایفا کرده است.

اما شکل شورایی اجرایی در داخل دولت‌ها در هر دو سطح حکومت در سوئیس نیز منجر به توزیع روابط بین دولتی شده است. دو عامل دیگر نیز به این موضوع اضافه شده است، یکی ترتیبی است که به موجب آن کانتون‌های سوئیس مسئولیت اداره بسیاری از قوانین فدرال را بر عهده دارند و بنا بر این به طور گسترده توسط شاخه‌های مختلف دولت فدرال در مورد قوانین پیشنهادی مورد مشوره قرار می‌گیرند. یک کانال اضافی دیگر ارتباط بین دولتی بین قانونگذاران از مقرراتی ناشی می‌شود که امکان عضویت دو‌گانه در مجالس کانتونی و فدرال را فراهم می‌کند. بیش

● سال اول ● شماره ۶ ● چهارشنبه ● ۳ عقرب ۱۴۰۲ ● ۲۵اکتوبر ۲۰۲۳

تلاش‌هایی برای متعادل کردن نمایندگی به نفع واحدهای منطقه‌ای کوچکتر یا اقلیت‌های بزرگتر وجود دارد اما پیامدهای نابرابر نمایندگی مساوی در ایالت‌ها را نیز در نظر می‌گیرند.

در مجلس سنای مالزی کرسی‌های سناتورهای منتخب غیر مستقیم به طور مساوی بین ایالت‌ها توزیع می‌شود، اما نسبت بزرگی که توسط سناتورهای منصوب مرکزی اشغال می‌شود، از الگوی ثابت نمایندگی متوازن ایالت‌ها پیروی نمی‌کند که نتیجه نهایی آن، یک تفاوت بزرگ در نمایندگی ایالات است.

در اکثر فدراسیون‌های دیگر، میزان جمعیت واحدها، عاملی برای تعداد نمایندگی آن‌ها در مجلس دوم فدرال است اگرچه به طور کلی تعادلی به نفع واحدهای کوچکتر و درجات متنوعی از توازن وجود داشته است. به عنوان مثال در سوئیس دو دسته نمایندگی در شورای ایالات وجود دارد: هریک از ۲۰ کانتون با دو نماینده و هر یک از شش «تیم کانتون» با یک نماینده. در آلمان قانون اساسی در ماده ۵۱ چهار گروه جمعیتی را برای لاندرها (ایالات)‌یی که دارای سه، چهار، پنج یا شش رأی بلوکی در بوندسرات هستند، تعریف می‌کند. در هند، اتریش و اسپانیا دامنه نمایندگی ایالت‌ها بسیار گسترده‌تر است. به عنوان مثال ۱: ۳۱ در هند و ۳: ۱۲ در اتریش. اما در بلژیک در قانون اساسی نمایندگی متفاوتی برای هر جامعه و منطقه در مجلس سنا مشخص شده است. اما برای برخی از مسایل دارای اهمیت ویژه، قانون اساسی (ماده ۴۳) نیاز به وجود اکثریت در میان هر یک از اعضای فرانسوی زبان و هالندی زبان در مجلس سنا را لازم دانسته است (و همچنین در مجلس نمایندگان). در حالی که کانادا همان طور که در بسیاری از ویژگی‌های سنای آن وجود دارد، در میان فدراسیون‌ها منحصر به فرد است که نمایندگی سنا را بر اساس گروه های منطقه ای ولایات قرار می دهد. زیرا مناطق اصلی چهارگانه هر کدام ۲۴ کرسی دارد، علاوه بر شش کرسی برای ولایت نیوفاندلند و سه کرسی برای سرزمین های خاص باشندگان بومی.

اختیارات مجلس دوم در مقایسه با مجالس اول

در مواردی که بین دو قوه مجریه و مقننه تفکیک قوا وجود دارد مانند ایالات متحده آمریکا و سوئیس، دو مجلس قانون‌گذاری فدرال دارای اختیارات مساوی هستند (اگرچه در آمریکا مجلس سنا دارای اختیارات اضافی است در مورد تأیید تعیینات و معاهدات).

اما در جایی که مقامات اجرایی پارلمانی وجود دارند، مجلسی که قوه مجریه را کنترل می‌کند (همیشه مجلس اول است)، ناگزیر از قدرت بیشتری بهره‌مند است. در این فدراسیون‌ها معمولاً اختیارات اطاق دوم در مورد قوانین مرتبط به کمک‌های بلاعوض و درآمدها محدود است. علاوه بر آن در مورد اختلاف‌ها بین دو مجلس، مقررات مربوط به وتوی معلق یا جلسات مشترکی که تعداد اعضای اطاق دوم کمتر است یا انحلال دو‌گانه هر دو مجلس، معمولاً اطاق دوم را آسیب پذیرتر کرده است. این موضوع گاهی سؤالاتی را در فدراسیون‌های پارلمانی در مورد این که آیا اطاق دوم آن‌ها نفوذ منطقه‌ای کافی در تصمیم‌گیری مرکزی دارد یا خیر ایجاد کرده است. این ترس‌ها با نیروی معمول نظم و انضباط حزبی در فدراسیون‌های پارلمانی تقویت شد. با این حال برخی از اطاق‌های دوم فدرال در فدراسیون‌ها مانند سنای استرالیا و بوندسرات آلمان، توانسته‌اند نفوذ قابل توجهی داشته باشند. عضویت ویژه در بوندسرات آلمان و این واقعیت که حق وتوی مطلق آن بر کلیه قوانین فدرال که به شمول اداره ایالت‌ها، در عمل بر بیش از ۶۰ در صد از کل قوانین فدرال اعمال می‌شد، از عوامل اصلی بودند. نقش اصلی اکثر مجالس دوم فدرال در فدراسیون‌های بررسی شده در این پژوهش، نقش قانون‌گذاری بود که در بازنگری قوانین فدرال با هدف پرداختن به منافع و نگرانی‌های مناطق و اقلیت‌ها ارائه شده است. بر خلاف بعض مجالس دیگر، بوندسرات آلمان نقش اضافی دیگری هم دارد به عنوان نهادی برای تسهیل همکاری و هم‌افزایی بین حکومت‌ها که از عین اهمیت برخوردار است. زیرا این مجلس بر خلاف مجالس دوم فدرال‌های دیگر، از اعضای نماینده حکومت‌های ایالات تشکیل شده است که دستورالعمل‌ها را از آن‌ها دریافت می‌کند و همچنین به دلیل وتوی تعلیقی بر تمام قوانین فدرال و وتوی مطلق بر قوانین فدرالی مؤثر بر مسئولیت‌های اداری و قانون گذاری ایالات، وزنه سیاسی نیرومندی یافته است.

این الگو در طراحی مجلس دوم ملی آفریقای جنوبی در قانون اساسی مصوب ماه می ۱۹۹۶ تأثیر زیادی داشته است، با این که برخی تعدیلات مهمی در آن وارد شد که نمایندگی هریک از قوای اجرائیه و مقننه ولایات در شورای ملی ولایات را تأمین کند. گه‌گاهی در دو دهه گذشته پیشنهاداتی وجود داشته مبنی بر اصلاح مجلس سنای کانادا و نمونه‌های بدیل متنوع پیشنهاد شد ولی در حالی که اکثر کانادایی‌ها بر اصلاح مجلس سنا توافق دارند ولی اختلاف در مورد نمونه مناسب، مانع اصلاح گردیده است.

انفجار در مسجد پلخمری؛ ادامه روند نسل‌کشی هزاره‌ها

دکتر رسول طالب



وتوقف این روند کشتار هزاره‌ها روی دست گیرند. در شرایط کنونی باور ما این است که جهان و سازمان ملل متحد می‌تواند اقدامات ذیل را روی دست گیرند:

- توجه جدی به کشتار سازمان یافته، دوامدار و هدفمند هزاره‌ها و پذیرفته شدن رسمی نسل‌کشی هزاره‌ها و شیعیان در افغانستان نمایند.

- تدابیر عملی و ایجاد شریاطی را روی دست گیرند که به تغییر زمینه‌های تسهیل‌کننده کشتار دوامدار و هدفمند هزاره‌ها منجر گردد. بدون شک آوردن ثبات سیاسی و نظام مسؤل، توانا و مردمی یکی از این زمینه‌ها است.

مسئله کلیدی این است که هزاره‌ها و شیعیان برای توقف این روند و جلوگیری از اینگونه حوادث خودشان چه طرحی دارند و چه فکری اندیشیده‌اند و چه مسؤلیتی بدوش دارند و تا چه اندازه به این مسؤلیت خویش عمل کرده‌اند؟ در شریاطی که حکومت مسؤلی وجود ندارد که برای محافظت از آن‌ها دست بکار شود این خود هزاره‌ها و شیعیان هستند که به درد خود بسوزند و راهی برای بیرون رفتن از آن وضعیت پیدا نمایند. هزاره‌ها تا کنون در دو مسیر تلاش دارند تا راهی برای توقف این روند زجر‌آور پیدا نمایند:

- تلاش و مبارزه برای به رسمیت شناخته شدن نسل‌کشی هزاره‌ها از طرف سازمان ملل متحد و نهاد‌های حقوقی مربوطه آن. این حرکت مدتی است راه افتاده و تا کنون پیشرفت‌های مطلوبی هم داشته است. قابل یادآوری است که در این خصوص هم‌نوایی وسیع در جامعه وجود دارد و از حمایت تمام اقشار جامعه برخوردار است اما این راه بسیار طولانی، پیچیده و دارای چاله‌ها و وپرتگاه‌هایی فراوان است. سالها طول خواهد کشید که به نتیجه مطلوب برسد اما راهی است درست و ما باید آن را با فکر، اندیشه و جدیت بیشتر ادامه بدهیم.

- مبارزه سیاسی، سازمان یافته و تشکیلاتی، مسیر دیگری است که هزاره‌ها و شیعیان با کم و کاستی‌های فراوان و به طور لنگان‌لنگان در این مسیر گام بر می‌دارند. با تاسف باید یادآوری نمایم که جامعه و قشر جوان و تحصیل کرده ما تجربه ناخوشایند از سیاست، حزب و رهبری سیاسی در دوران پس از شهید مزاری به خصوص دوران جمهوریت دارند که خود به بحث فراوان نیاز دارد تا عوامل و ریشه‌های این تجربه ناموفق را در یابیم. اما حقیقت انکارناپذیر برای مردم ما در شریاط کنونی که نظام استبدادی حاکم در کشور خود در حملات انتحاری و کشتارهدفمند مردم ما به صورت مستقیم و غیر مستقیم دست دارد این است که ما نیاز به مبارزه تشکیلاتی و سازمان یافته داریم و این امر اجتناب‌ناپذیر بوده و بدیلی برای آن وجود ندارد. در این مورد هزاره‌ها و شیعیان به خصوص قشر جوان و تحصیل کرده آن دچار بدبینی، یاس، سردرگمی و پراگندگی غیر قابل باور در حد فروپاشی هستند. برای اینکه روند کشتار مردم و نسل‌کشی هزاره‌ها را متوقف کنیم راه مطمئن و بدیلی جز ایجاد بازدارندگی در برابر گروه‌های تروریستی وجود ندارد و ایجاد چنین بدیلی جز با اتحاد وسیع مردم در قالب یک تشکیلات منظم و قدرتمند امکان پذیر نیست. نمونه روشن آن مقاومت شکوهمند غرب کابل تحت زعامت شهید مزاری و در قالب حزب وحدت اسلامی است.

حزب عدالت و آزادی افغانستان در این مسیر گام برداشته و مصمم است تا ایجاد بازدارندگی معتبر برای توقف کشتار سازمان یافته و هدفمند هزاره‌ها و شیعیان و تحقق نظام مورد انتخاب مردم افغانستان به راه خویش ادامه بدهد و از مردم عزیز خود تقاضا داریم که ما را به لحاظ فکری، عملی و میکانیزم‌های اجرایی یاری رسانند.

- هدف نهایی این سیاست حذف هزاره‌ها از صحنه سیاسی و محروم ساختن آنان از فرصت‌های فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی است. حذف هزاره‌ها از ادارات دولتی، حذف فقه شیعه از کوریکولم درسی دانشگاه‌ها، منع اجرای مراسم مذهبی شیعیان و... نمونه‌های بارز این هدف است.

سیاست حذف هزاره‌ها و شیعیان با در نظر داشت شرایط به روش‌های متفاوت پیاده می‌شود. مثلا در شهرها به خاطر حضور نسبی رسانه‌ها و حضور نهادهای بین‌المللی و توجه جهانی، گروه طالبان رفتار ملامیتر، همراه با گفتگو و نوعی تعاملات محدود با هزاره‌ها را در پیش گرفته است. اما بر عکس در ولایات و ولسوالی‌ها رفتار خشن و سرکوب همه‌جانبه هزاره‌ها را به صورت سازمان یافته و دوامدار عملی می‌کنند. این اقدامات که در گزارش‌های سازمان ملل متحد، نهادهای حقوق بشر و رسانه‌های متعدد آمده است، غضب زمین، تسلط کوچی‌ها بر مردمان محل، ایجاد دعوای ساختگی علیه مردم محل، جرمه‌های سنگین غیرقانونی، جمع‌آوری خودسرانه مالیات، جمع‌آوری بدون رویه مالیات به اصطلاح شرعی، زندانی کردن بدون دلیل قانونی و... را شامل می‌گردد. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که حملات انتحاری که به قصد کشتار مردم بیگناه هزاره‌ها بعد از تسلط طالبان اتفاق افتاده است از فاجعه آموزشگاه کاج گرفته تا مسجد شیعیان در قندهار، کننذر، بلخ و عملیات اخیر در پلخمری اگر حتی از طرف داعش صورت گرفته باشد در راستای سیاست گروه طالبان برای سرکوب و حذف هزاره‌ها و مطلوب گروه طالبان نیز هستند. جالب این است که حملات انتحاری علیه هزاره‌ها در شهرهایی اتفاق می‌افتد که طالبان در آن‌ها روش به اصطلاح نرم و تعامل گونه با هزاره‌ها را در پیش گرفته‌اند. چون بنا به دلائلی که گفته شد خشونت عریان در شهرها بخاطر رسانه‌ای شدن به ضرر این گروه است. از سوی دیگر در میان گروه طالبان دسته‌هایی حتی در سطوح رهبری این گروه وجود دارد که مانند داعش باور دارند کشتن شیعیان ثواب اخروی دارد و از لحاظ مذهبی یک مأموریت مقدس است. نکته نهایی در این خصوص این است که با وجود حوادث هولناک و قتل عام هزاره‌ها که طی سالهای حاکمیت گروه طالبان ادامه دارد اداره طالبان تا کنون هیچگونه طرح و اقدامی برای پیشگیری اینگونه حوادث تنظیم عملی نکرده است. گویا روند کشتار هزاره‌ها و شیعیان برای رژیم طالبان یک امر عادی بوده که مانند تمام امور عادی دیگر اتفاق می‌افتد و هیچگونه مسؤلیت شرعی، حکومتی، ملی و انسانی برای آن‌ها ایجاد نمی‌کند.

عکس‌العمل و موضع‌گیری کشورهای منطقه، جهان و شورای امنیت سازمان ملل متحد در محکومیت حادثه پلخمری قابل ستایش است ولی به نظر ما کافی نیست. چون اینگونه حملات علیه هزاره‌ها و شیعیان در یک بازه زمانی بسیار طولانی بصورت دوامدار، سازمان یافته و هدفمند به منظور نابودی این مردم اتفاق می‌افتد. این روند نشانگر یک نسل‌کشی تدریجی و بدون وقفه است که تا کنون قربانیان بی‌شماری از این مردم گرفته و رنجها و خسارات جبراً ناپذیری را بر آنها تحمیل کرده و آسیب‌های فردی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی کوتاه مدت و دراز مدت بر زندگی آنان داشته است. روند کشتار هزاره‌ها در تمام ابعاد زندگی مردم فراتر از آن است که قابل توصیف و محاسبه باشد. بنا بر این انتظار مردم ما از جهان و بخصوص شورای امنیت سازمان ملل متحد این است که زمان آن فرارسیده تا تنها به اظهار همدردی و محکوم نمودن چنین حوادثی بسنده نکرده و اقدامات عملی برای جلوگیری

می‌توانند در موارد و مقاطع خاص برای رفع نیازمندیهای عملیاتی با یک دیگر همکاری نمایند. به ویژه که قدرت‌های استخباراتی منطقه و فرمانطقه از این وضعیت گروه‌های متعدد تروریستی و در عین حال شبکه واحد و درهم تنیده برای اجرائی کردن طرح‌ها و ستراتیژی‌های خویش بهره‌برداری فراوان را می‌توانند داشته باشند. در گذشته موارد متعددی اتفاق افتاده است که یک حادثه تروریستی وقتی برای طالبان هزینه سنگین سیاسی داشته است مسؤلیت آن را یک گروه تروریستی هم‌پیمان آن به عهده گرفته و یا این که مسکوت گذاشته شده است. البته این یک بحث بسیار پیچیده بوده که وادی‌های تاریک در آن وجود دارد و اینجا ما در پی وارد شدن به این بحث نیستیم.

مطلب مهم دیگر که بسیار مطرح گردیده است و در سطح کلی درست هم هست این است که داعش به لحاظ ایدئولوژیک مخالف طالبان است و طالبان عملیات‌های متعدد برای سرکوب و نابودی آنها طی سال‌های متمادی در افغانستان راه اندازی کرده‌اند. لذا این ادعا که طالبان و داعش در عملیات علیه هزاره‌ها در درون شبکه واحد گروه‌های افراطی و تروریستی باهم همکاری داشته باشند دور از ذهن به نظر می‌آید و بر این مطلب که طالبان و داعش نمی‌توانند با هم همکاری داشته باشند تاکید زیاد صورت گرفته است. آمریکایی‌ها بر همین اساس ادعا می‌کنند که چون داعش دشمن ما است و طالبان نیز دشمن داعش‌اند، بنا بر این دشمن دشمن دوست ما است و از این رو جنگ طالبان با داعش به نفع امریکا است.

نکته مهمی که نباید از نظر دور داشت این است که اولاً، شبکه‌های که از آن یادآوری گردید از گروه‌های متعدد و مستقل در لایه‌های گوناگون و درهم تنیده تشکیل شده‌اند و باهم ارتباط و همکاری دارند که نمونه بارز آن رهبر داعش خراسان کسی بنام ثن‌الله غفاری است که قبلاً عضو گروه طالبان بوده است. ثانياً، کشور همسایه شرقی ما از امکانات زیاد برخوردار است که برای منافع کلان ستراتیژیک خود از این شبکه بهره‌برداری نماید. ثالثاً اینکه جنگ گروه طالبان و داعش خراسان بر سر قدرت و حوزه نفوذ است. طالبان در این مسئله که داعش حوزه قدرت آن‌ها را به چالش بکشد بسیار حساس‌اند و تحمل چنین واقعیتی را ندارند. لذا در چنین حالتی طالبان با داعش با تمام توان می‌جنگند. اما عملیات انتحاری و کشتار هزاره‌ها مانند حادثه دلخراش پلخمری خارج از این حوزه تقابل و درگیری این دوه گروه تروریستی بر سر قدرت قرار داشته و نه تنها چالشی برای طالبان نیست که می‌تواند به عنوان متمم و مکمل سیاست کلی گروه استبدادی طالبان علیه هزاره‌ها و شیعیان عمل کند.

طالبان بعد از تسلط بر افغانستان برای پذیرفته شدن و مشروعیت یابی هم در سطح جهانی، هم در سطح منطقه و هم در داخل افغانستان با عکس‌العمل بسیار منفی روبرو شدند و این مهم آن‌ها را در موقعیت بسیارضعیف و شکننده قرار داده است. لذا این گروه برای پنهان کردن این ضعف و هم به دلائل دیگر، سیاست سرکوب خشن و همه‌جانبه مردم افغانستان را در پیش گرفته است. این سیاست در نقاط مختلف افغانستان با شدت و شیوه‌های گوناگون عملی می‌گردد. سیاست سرکوب خشن و همه‌جانبه گروه طالبان در مورد هزاره‌ها بنا به دلائل گوناگون ویژگی‌های خاص خود را دارد که عبارتند از:

- این سیاست به صورت تدریجی، بدون سروصدا و همه‌جانبه پیاده می‌شود.

حادثه تروریستی مرگبار و دلخراش روز جمعه ۲۱ میزان ۱۴۰۲ در شهر پلخمری بنا بر آمارهایی که از مردم محل بدست آمده بیش از ۹۰ نفر کشته و زخمی بجا گذاشته است. این حادثه زمانی اتفاق افتاد که مردم مسلمان در حال ادای نماز جمعه و عبادت بودند. گروه جنایتکار و تروریستی داعش، شاخه خراسان، مسؤلیت این حادثه تلخ و دردناک را به عهده گرفته است. این حادثه اولین حادثه نبوده و با تاسف باید اذعان کرد که آخرین نیز نخواهد بود. سلسله کشتارهای سازمان یافته، هدفمند و دوامدار هزاره‌ها و شیعیان با هدف نابودی این مردم به دلیل تفاوت‌های قومی و مذهبی در افغانستان سابقه و تاریخ طولانی دارد که ما در اینجا بنا نداریم نگاه تاریخی به این رنجنامه درازمدت داشته باشیم. اگر از دوران جمهوریت این موضوع را مورد توجه قرار دهیم در می‌یابیم که هزاره‌ها و شیعیان افغانستان مسیر خونین و مملو از رنج و غم و تلخکامی را طی نموده‌اند. بعد از تسلط طالبان در افغانستان که با ادعا و شعارها فریبنده نظام اسلامی، ختم جنگ، تامین امنیت سراسری، ریشه کن نمودن داعش و تروریسم و... آغاز گردید، این روند ادامه یافت. هرچه در ابتدا امیدواری توأم با شک و تردید را در میان مردم خسته از جنگ افغانستان بیدار نموده بود. اما بزودی سایه سرکوب، خشونت و زورگویی تازه به دوران رسیده‌های نااهل، مردم را به سوی تاریکی دردناک و تحمل‌ناپذیر دیگر رهنمون ساخت. در این میان هزاره‌ها و شیعیان شروع دوباره سلسله کشتارهای هدفمند را زیر سایه به اصطلاح امنیت سراسری طالبان تجربه کردند که شاهد حمله‌های خونین انتحاری در قندهار، کننوز، بلخ، کابل و جاهای دیگر بودیم. آخرین مورد حادثه المناک مسجد امام زمان در پلخمری که در ادامه سلسله کشتارهای دوامدار هزاره‌ها صورت گرفته است.

هرچند مسؤلیت حادثه را گروه تکفیری داعش به عهده گرفت ولی گروه طالبان به دلائل متعدد زیر نمی‌تواند از مسؤلیت این‌گونه حملات انتحاری علیه هزاره‌ها خودرا تبرئه نماید:

۱- در گذشته به خصوص در دوران جمهوریت گروه طالبان خود به حملات انتحاری و کشتار هزاره‌ها و شیعیان به صورت اشکار دست می‌زد که بر همگان روشن است و اکثر موارد رسماً این گروه مسؤلیت‌انرا به عهده می‌گرفت.

۲- طالبان فرمان‌روایان کنونی کشور بوده و مسؤل تامین امنیت تمام شهروندان کشور از جمله هزاره‌ها و شیعیان هستند و تا کنون که از حاکمیت شان بیش از دو سال می‌گذرد با وجود حملات متعدد علیه هزاره‌ها و شیعیان هیچگونه طرح و اقدامات عملی برای حفاظت از هزاره‌ها و شیعیان ارائه و اجرا نکرده‌اند. این بی‌تفاوتی گروه حاکم به طور واضح می‌رساند که تامین امنیت شیعیان و هزاره‌ها برای شان اهمیت و اولویت ندارد.

۳- گروه‌های گوناگون افراطی و تروریستی که طی سال‌های طولانی در حوزه افغانستان و پاکستان فعال بوده و به اصطلاح خودشان مصروف جهاد بوده‌اند دارای تفکر، ایدئولوژی، اهداف نهایی و حوزه عملیاتی واحد بوده‌اند. بخصوص بعد از اینکه گروه تروریستی القاعده زیر ضربات آمریکا ظرفیت عملیات جهانی خود را تا حد زیادی از دست داد. لذا علی‌رغم تفاوت‌های اندک ایدئولوژیک، ضرورت‌ها و تنگناهای عملیاتی، حس بقا، روابط خانوادگی-قومی، نیازمندیهای لوژیستیکی و.. مجموعه این گروه‌های متعدد و متفاوت را به صورت یک شبکه واحد درآورده است که



بحران در کشور و رنج در غربت

محمد سرور جوادی

”

افغانستان قرن‌ها در گیر خشونت و کشتار است اما در نیم قرن اخیر خشونت ممتد و بی وقفه جزء زندگی انسانهای ساکن در این سرزمین شده است. پرشش اساسی این است که ریشه‌ها و علت‌های این خشونت دوامدار چیست؟ این پرشش بحث دامنه داری نیاز دارد. چون تعداد عوامل و علت‌ها فراوان است. آنچه عمومیت دارد عوامل روحی و روانی و عامل فرهنگی است. از نظر روحی و روانی فقر پر دامنه مادی و معنوی، عقده محرومیت، درد بیچارگی و رنج کم داشتن و از دست دادن داشته‌های ارزشمند، گسست‌هایی را در جامعه به جا گذاشته که تبدیل شده به گسل‌های زلزله‌خیز و هر از چندگاهی عقده‌های مترکم از عمق جامعه گسیخته و فرو پاشیده شروع به تخلیه شدن می‌کنند و گاهی شدت این فورانبایی نهایت ویرانگر است.

“

نوشت اما در پشت همه این بد بختیها یک طیف مردم قرار داشته و دارند اما با نام‌های مختلف و البته دلق و کلاه‌های متفاوت.

خصوصیات ذکر شده تغییر رفتاری صد درصد متضاد با گذشته تمدنی مردمان این سرزمین ایجاد کرد و تغییر جهت رفتاری در درون این جغرافیا موجب در هم شکسته شدن بسیاری از حد و مرزها شد. اقوام متعدد با فرهنگها و هویتهای جدا از هم به جبر وادار به دست برداشتن از داشته‌های خود و پذیرفتن یک هویت تحمیلی شدند و در این میان هزاره‌ها بیشترین فشار را دیدند و بیشترین آسیب را متحمل شدند. زیرا این مردم هم از نظر تعلقات مذهبی با اکثریت ساکنان کشور متفاوت بودند و هم از نظر تباری و خونی تعلقات و وابستگی با جمعیت‌های بیرون از مرزها نداشتند.

خشونت درونمایه شیوه رفتاری این چند قرن اخیر بوده است، فقر، بی سوادی و جهل، رویه انهدام گریانه، سلطه جویی بی حد و مرز و مزدوری قدرتهای توسعه طلب و استعماری فرهنگ و اخلاق خشونت گریانه را نهادینه کرده است و مناسفانه وضع بگونه‌ای است که مردمان این سرزمین به اشکال مختلف هیزم سوخت جنگ و خشونت نه تنها در درون مرزهای کشور بلکه در بسیاری از جنگ‌ها و منازعات جهانی و منطقه‌ای شده‌اند، از گذشته‌های دور تا به امروز جنگ منبع درآمد و زنده ماندن بوده و هست و خیلی‌ها برای سیر شدن می‌جنگند، خیلی‌ها هم برای ثروتمند شدن جنگ افروزی می‌کنند و البته خیلی‌های دیگر هم برای زنده ماندن و بقاء می‌جنگند، وقتی کشتن و کشته شدن اسباب زندگی و علت بقاء نبود معلوم است فرهنگ خشونت تا کجا ریشه دوانده است.

بار رنج مهاجرت و آوارگی بخش وسیعی از مردم این سرزمین را زیر پاهای خود لِه کرده است؛ تعداد بی شماری در مسیر آوارگی جان دادند، در اقیانوسها غرق شدند، هدف گلوله‌های مرزبانان کشورهای مختلف قرار گرفتند، در کمپ‌های آوارگان در سراسر دنیا خاموشانه جان سپردند، میلیونها تن دیگر زیر بار کارهای شاقه ملت‌های دیگر توان و قدرت فیزیکی شان را از دست دادند و مردند با دنیایی از حسرت و چقدر بار منت کشیدند و تا چه اندازه حقارت و ذلت را دیدند خدا می‌داند و از همه مهمتر از سرنا امیدی تعدا زیادی هویت خود را از دست دادند و گذشته خود را فراموش کردند با این وجود بخشی هم از مهاجرت سود بردند و از آن بعنوان یک فرصت استفاده کرده نسبت به گذشته و حال و آینده خود، مردم و وطن اندیشه‌های شکوفا و سازنده دارند.

تلاشها برای ساختن دولت مدرن در افغانستان بدان جهت ناکام بوده است که ما ملت نبوده ایم، عناصر شکل دهنده‌ی یک ملت در کشور ما وجود ندارد، حس مشترک و درد مشترک میان جمعیت‌ها و کتله‌های مختلف نیست و در نهایت منافع مشترک هم میان شان

خون آلود و وحشتناک کرده است. قدرت بر پایه خون و خنجر و با شیوه ظلم و استبداد و بر منش حذف و انهدام و بگونه خط کشی میان مردمان و تیره‌های اجتماعی و تقسیم آنها به خودی و بیگانه، آن هم به درازای چند صد سال و با توجه به به اینکه گروه حاکم مردمان ناشناخته برای بومیان باشند فرایندی جز ترس و بیم همراه با انفجار کینه‌ها و طوفان خشونت‌ها ندارد.

زعامت و قدرت در سرزمین افغانستان و پیشتر از آن از ابتدای سلسله هوتکیان بر چهار عنصر استوار بوده است:

۱- **تکیه بر خون و قومیت:** این شاخصه بسیار مهم در ساختار سیاست و قدرت و رهبری از آن زمان تا به امروز بوده است، آن هم قومیتی که نه تنها اصالت بومی و تاریخی نداشته بلکه تا به امروز آنگونه که باید برای سایر اقوام به درستی شناخته نشده است، خاصیت کوچ و حرکت دستجمعی داشته و از جایی به جای دیگر رفته است. در همه دنیا یکی تلاش برای غصب سرزمین مردمان بومی بوده و دیگری خشونت و برخورد قهر آمیز و حتی انهدام کلی ساکنان بومی آن منطقه. آنچه که در آمریکای شمالی، کانادا، نیوزیلند و استرالیا با بومیان اتفاق افتاده و در ایرلند و اسکاتلند و ولز و بسیاری از جاهای دیگر، دنیا خشونت‌های وحشتناکی را شاهد بوده است. در خاورمیانه داستان فلسطین یک داستان هفتاد و پنج ساله شده است. شبیه این داستان اگر نه در کل البته در بخشهای وسیعی از سرزمینی که امروزه نام افغانستان را بخود گرفته صدها سال است جریان دارد.

۲- **تکیه بر بیگانه:** دومین شاخصه این زعامت اتکای دایمی به بیگانگان بوده است. گاهی داستان این وابستگی و مزدوری خیلی تلخ و سوزناک بوده است. زیاد اتفاق افتاده که یک برادر توده‌های مردم در جنگ علیه یک قدرت بیرونی را بسیج کرده و مردم قربانی‌های بسیاری به قصد دفاع از وطن داده اما در پایان از آدرس همان قدرت بیگانه برادر دیگر بعنوان زعیم بر مردم مسلط گردیده است و امثال چنین بازی‌ها که در نتیجه هیچ حاکمی درین سرزمین بدون وابستگی و مزدوری نبوده است.

۳- **اقتصاد مبتنی بر غارت:** قدرت و حکومت در این سرزمین همیشه از راه نا مشروع کسب به وجود آمده و کسب درآمد کرده است، اقتصاد دولتمداری اقتصاد غارت بوده یا درآمد از راه مزدوری قدرتهای بیگانه و یا کسب درآمد از راه فساد که گاهی اخذ مالیات ظالمانه از توده‌های مردم فقیر بوده گاهی رشوت و اخاذی و گاهی هم تجارت سیاه و نا مشروع مانند مواد مخدر و گاهی هم موارد یکجا، اقتصاد غارت و مزدوری و فساد هیچگاه برای تقویت پایه‌های اقتصاد ملی و بالارفتن ثروت ملی به کار نرفته و اصلا برای آن مقاصد کسب درآمد نمی‌شده است.

۴- **سلطه مطلقه:** هوای سلطه مطلق، خودی و غیر خودی کردن مردمان ساکن و تلاش برای انهدام اقوام غیر خودی، برنامه و تلاش پیوسته و دایمی برای توسعه سرزمینی یک قوم و کوچاندن و پراکنده کردن اقوام دیگر، تحمیل اراده، فرهنگ و هویت خود بر دیگران و نابود کردن هویت دیگران دایما تنور منازعه داخلی را گرم نگه داشته و همه ابزارهای موثر از جمله کشتار و خشونت را به کار برده است. بعد از قتل عامهای عبدالرحمن بمدت بیشتر از صدسال فشار پیوسته و بدون وقفه برای تضعیف و نابودی اقوام مختلف جریان داشت، فقر کشنده‌ای بر مردم تحمیل شد، جهل و بی سوادی بیداد می‌کرد، ظلم و ستم استخوان مردم را آرد کرد و رنج و مصیبت جگر مردم را سوزاند و قلب مردم را تکه تکه کرد و هیچ روزنه‌امیدی برای مردم نگذاشت و در نیم قرن اخیر حوادث بحدی تلخ و ناگوار است که صدها عنوان کتاب برای شرح آن باید

این سطور نگاهی به هیاهو و ماجراهای این روزهای کشورهای همسایه با مهاجران ندارد. چه اینکه از این ماجرا‌ها اکنون چهار دهه است آوارگان ما دیده و تحمل کرده‌اند. بلکه در این سطور فشرده‌ای از حرفهایم در یک محفل نخبگان مهاجر در مشهد را می‌آورم که در آن تلاش کردم به بخشی از دشواری‌های تاریخی مردم ما و طرح یک حرکت برای آغاز کار متفاوت با گذشته بپردازم که این کار در عالم مهاجرت بیشتر فراهم است.

افغانستان قرن‌ها درگیر خشونت و کشتار است اما در نیم قرن اخیر خشونت ممتد و بی وقفه جزء زندگی انسانهای ساکن در این سرزمین شده است. پرشش اساسی این است که ریشه‌ها و علت‌های این خشونت دوامدار چیست؟ این پرشش بحث دامنه داری نیاز دارد. چون تعداد عوامل و علت‌ها فراوان است. آنچه عمومیت دارد عوامل روحی و روانی و عامل فرهنگی است. از نظر روحی و روانی فقر پر دامنه مادی و معنوی، عقده محرومیت، درد بیچارگی و رنج کم داشتن و از دست دادن داشته‌های ارزشمند، گسست‌هایی را در جامعه به جا گذاشته که تبدیل شده به گسل‌های زلزله‌خیز و هر از چندگاهی عقده‌های مترکم از عمق جامعه گسیخته و فرو پاشیده شروع به تخلیه شدن می‌کنند و گاهی شدت این فورانبایی نهایت ویرانگر است.

باورود و قدرت گرفتن جمعیت بیابان گرد، کوچی و خانه به دوش در این سرزمین و بخصوص با سلطه و حاکمیت آنها پیشینه‌های تمدنی مردمان این سرزمین به فراموشی سپرده شد و بر ویرانه‌های تمدن خرد گریانه و دانش محور، جهل، تهیدستی، خشونت، جنگ و غارت بنا گذاشته شد.

برهم خوردن بافت جمعیتی سرزمین تمدنها و فرهنگ‌های غنی از انسانیت و دانش به نفع جمعیتی که زندگی شان برپایه‌های جایجایی‌های کنولی، عدم ریشه و استقرار، خانه به دوشی و به تبع آن خشونت، زورگیری، اشغال و غصب سرزمین و غارت استوار بود مردمان بومی این سرزمین را نیز سر دچار حوادثی کرد که هم خود در آن می‌سوزند و هم اطراف خود را در گیر دود و آتش کرده‌اند.

سرزمینی که در سه قرن اخیر با نام افغانستان شناخته می‌شود قبیل از آن گاهی خود یک امپراتوری قدرتمند بود، گاهی جزء یک امپراتوری و گاهی هم در هر بخش آن سلسله‌ای حکومت می‌کرد و اقوام مختلف در بخشی از این جغرافیا و مناطق همجواری که اکنون کشورهای همسایه ما هستند، حکمروایی، تمدن و فرهنگ خود را داشتند اما در مجموع این منطقه و جغرافیا کمتر درگیر خشونت‌های داخلی و بیشتر خالق ادبیات، هنر و آثار علمی بوده و چهره‌های ماندگار علمی را به جامعه انسانی تحویل داده است.

با ظهور هوتکیان در قندهار این منطقه دچار نوعی سنت، فرهنگ و شیوه رفتاری اجتماعی بیگانه و تحمیلی گردید و سیر زندگی جمعی از خصوصیت دانش محوری، تلاش برای دانایی و مسابقه در این راه، مدارا و سازگاری و اخلاق و کردار نیک به سمت جنگجویی، مسابقه در کشور گشایی، خشونت، غارت و حذف دیگری و سلطه جویی تغییر جهت داد و با ظهور درانی‌ها و تشکیل کشوری مستقل این روند شدت و سرعت بیشتر یافت.

امارت عبدالرحمن و نوع رفتار و شیوه حکومتداری او گذشته از نسل کشی و جنایات هولناک ضد بشری خنجری را در قلب همه مردمان این سرزمین فرو کرد که هرگز زخم آن التیام نیافت و خون جاری از آن زخم عمیق برای همیشه سیمای زمامداران و مردمان این سرزمین را



وظایف دولت‌ها در برابر پناهندگان

(نگاهی به مشکلات اخیر مهاجران در دو کشور همسایه)

م. رضایی



تعقیب و آزار و شکنجه طالبان گریخته بودند و به صورت غیر رسمی وارد این کشورها شده بودند با خشونت و تحقیر به افغانستان بازگرداندند. در حالی که بسیاری از آنها بعد از بازگشت اجباری به دست طالبان شکنجه و کشته شدند. ویدئوها و گزارشات زیادی از خشونت ماموران مرزی دولت های ترکیه، ایران و پاکستان نسبت به پناهنجویانی که قصد عبور از مرزها را دارند در فضای مجازی نشر شده است که در آن ماموران مرزی پناهنجویان را به شدت ضرب و شتم و شکنجه می کنند. این خشونت ها به حدی است که در بسیاری از موارد منجر به مرگ پناهجو شده است. بسیاری از گزارشها حاکی از کشف اجساد پناهنجویان با دستان بسته و با شلیک مستقیم ماموران مرزی بوده

است. ترکیه به عنوان کشور ترانزیت برای رسیدن به کشورهای اروپایی با هجوم انبوه مهاجران و پناهنجویان از کشورهای مختلف و از جمله افغانستان مواجه است و بیشترین خشونت ها و دستگیری و شکنجه و بازگرداندن اجباری پناهنجویان افغانستان توسط دولت ترکیه انجام میشود. گزارشهای تکان دهنده ای از شکنجه پناهنجویان توسط پلیس ترکیه از زبان پناهنجویان وجود دارد به طور مثال عبدالصبور تبعه افغانستان در مورد شکنجه خود و همراهانش در مصاحبه ای گفته است: "ما حدود ۰۸ نفر بودیم و تنها ۰۲ نفر ما مورد ضرب و شتم قرار نگرفتند، پلیس ترکیه دیگران را تا سرحد مرگ مورد لت و کوب قرار دادند، دندان‌هایشان را با انبر کشیدند، دست و پایشان را شکستند و بعد رهایشان کردند." سازمان دیده بان حقوق بشر نیز در گزارشی به اخراج جمعی پناهنجویان افغانستان توسط دولت ترکیه بدون این که ادعاهای آنها مبنی بر نیازمند حمایت بین المللی بودن بررسی شود، پرداخته است. علاوه بر طرد پناهنجویان از مرز زمینی، دولت ترکیه هزاران پناهجوی افغان را با هواپیما به افغانستان اخراج کرده است. اخراج پناهنجویان افغانستان از سوی ترکیه از سال ۱۲۰۲ تا ۳۲۰۲ به طور چشم گیری افزایش یافته است. این گزارش می افزاید: تعداد ۸۶۷۴۴ تبعه افغان که ترکیه در هشت ماه اول سال ۲۲۰۲ اخراج کرده است نشان دهنده افزایش ۰۵۱ درصدی نسبت به تعداد اتباع افغان اخراج شده در هشت ماه اول سال ۱۲۰۲ است. در این گزارش تاکید شده است که دولت ترکیه با اخراج غیرقانونی پناهنجویان افغان به جایی که حیات و آزادی شان در خطر است، علاوه بر نقض ممنوعیت اخراج دسته جمعی بر اساس کنوانسیون اروپایی حقوق بشر و حق دسترسی به دادرسی عادلانه در میثاق حقوق مدنی و سیاسی، مرتکب نقض اصل منع بازگرداندن اجباری در کنوانسیون ۱۵۹۱ شده است. این درحالی است که بازگرداندن اجباری پناهنجویان در قوانین ترکیه نیز ممنوع است. در این گزارش نیز از ضرب و شتم و حتی تیراندازی به پناهنجویان توسط پلیس مرزی ترکیه ذکر شده است.

علاوه بر آن اخیراً، موج جدیدی از مهاجر سستیزی و اذیت و آزار پناهنجویان افغان توسط شهروندان ایران به راه افتاده و دولت های ایران و پاکستان نیز اقدام به دستگیری گسترده پناهنجویانی که به طور غیر رسمی وارد این کشورها شده اند نموده است.

با توجه به بحران انسانی در افغانستان و خطر قتل و شکنجه این افراد توسط طالبان باز گرداندن اجباری آنها به افغانستان بر خلاف اصول انسانی و تعهدات بین المللی است.

می توان گفت، دولت های پاکستان، ایران و ترکیه به دلیل سیاست دوستانه ای که با طالبان دارند، برای جلب رضایت و نشان دادن حسن نیت خود به طالبان اخراج و بازگرداندن اجباری پناهنجویان به افغانستان را افزایش داده اند. متأسفانه نه تنها نهادهای بین المللی و سازمان های حقوق بشری بلکه کمیساریای عالی سازمان ملل متحد برای پناهندگان که نقش نظارت بر اجرای تعهدات بین المللی دولت ها برای حمایت از پناهندگان را نیز دارد نیز در برابر این نقض ها سکوت کرده اند و هیچ اقدامی برای جلوگیری و توقف نقض تعهد منع بازگرداندن اجباری پناهنجویان افغان توسط دولت های مذکور انجام نمی دهند.

کمیته اجرایی کمیساریای عالی ملل متحد، دولتهایی را که مقصد نخست پناهنجویان هستند (کشورهای همسایه) موظف به پذیرش و تعیین وضعیت پناهنجویان می داند و در صورتی که دولتها نتوانند پناهنجویان را در چنین ابعادی بپذیرند از آنها میخواهد که پناهنجویان را بر مبنای موقت تحت حمایت پاره ای از اصول از جمله اصل منع بازگرداندن از مرزها قرار بدهند. بدین ترتیب ضروری است که پناهنجویانی که بر مبنای موقت پذیرفته شده اند بنا به دلایلی از جمله حضور غیرقانونی در کشور پذیرنده محاکمه نشوند و حقوق اساسی مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشر و ضروریات اولیه زندگی از جمله خوراک، پناهگاه و مراقبتهای بهداشتی و سلامت برای آنان تأمین شود. در این وضعیت، دولت پذیرنده تمام افرادی را که از یک منطقه یا از یک دولت دیگر وارد می شوند به صورت موقت می پذیرد و تعیین وضعیت نهایی را به زمانی دیگر که گاه ممکن است سالها طول بکشد می گذارد. کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل با حمایت کشورهای عضو کمک های مالی و بشردوستانه را برای محافظت و حمایت از این پناهنجویان در اختیار کشور مقصد نخست قرار می دهند تا این کشورها فشار اقتصادی کمتری را متحمل شوند. لذا کشورهای ایران و پاکستان به عنوان مقصد نخست پناهنجویان از افغانستان باید مطابق این اصل عمل نمایند و پناهندگان افغان را در یک وضعیت موقت بپذیرند و مورد حمایت قرار دهند.

۲- اصل منع بازگرداندن اجباری پناهنجویان به سرزمین مبدأ

اصل منع بازگرداندن اجباری پناهنجویان یکی از مهم ترین و شاخص ترین تعهدات انسانی دولت ها در قبال پناهنجویان است. از اسناد مهم بین المللی در حمایت از پناهندگان، ماده ۳۳ کنوانسیون حقوق پناهندگان ۱۵۹۱ و پاراگراف ۵ پیمان جهانی پناهندگان ۸۱۰۲ بر تعهد دولتها به اصل منع بازگرداندن اجباری پناهنجویان تاکید دارد. بعد از سقوط دولت و تسلط طالبان بر افغانستان، کشورهایی مانند پاکستان، ایران و ترکیه به عنوان کشورهای ترانزیت و مقصد نخست که با موج پناهنجویان از افغانستان مواجه شدند، نه تنها به تعهد خود مبنی بر اصل منع بازگرداندن اجباری عمل نکردند بلکه، پناهنجویان را که عموماً از نیروهای نظامی یا کارمندان دولت پیشین بودند که از ترس

امور پناهندگان می گوید: ما اکنون شاهد نسل سوم کودکان افغان هستیم که در تبعید به دنیا می آیند. مهم ترین چالش هایی که منجر به آوارگی و مهاجرت مردم از افغانستان می شود عبارتند از: محرومیت از تحصیل و کار، محدودیت در رفت و آمد به ویژه برای زنان و دختران، همچنین ناامنی غذایی گسترده، تورم فراینده و بی ثباتی اقتصادی بالا که با تحریم ها و از دست دادن کمکها تشدید شده است و شوک های مکرر و شدید آب و هوایی، فروپاشی سیستم بهداشت عمومی. همچنین بعد از گذشت حدود دو سال از تسلط طالبان بر افغانستان، قتل و انتقامجویی، تعقیب، شکنجه و آزار و سرکوب مردم بخصوص نظامیان پیشین، اقلیت های قومی و مذهبی، زنان و خبرنگاران و فعالین حقوق بشر و جامعه مدنی همچنان ادامه دارد و حتی کسانی را که دوباره به کشور بازگشته اند مجبور به فرار و جست و جوی راههایی برای پناهندگی به کشورهای دیگر می کنند. همه این عوامل منجر به تشدید آوارگی و سیل عظیم پناهنجویان به سوی کشورهای دیگر می گردد.

آنچه که پناهنجویان افغانستان را از سایر مهاجران متمایز می کند، تهدید حیات و آزادی بسیاری از شهروندان افغانستان از سوی طالبان و وضعیت اسفناک حقوق بشری و بحران انسانی در افغانستان است که پناهنده و مهاجر افغانستانی را بیش از هر مهاجر دیگری نیازمند کمک و حمایت بین المللی می سازد. در چنین وضعیتی دولت ها و بخصوص دولت های همسایه هم به لحاظ اخلاقی و انسانی و هم بر اساس قواعد حقوق بین المللی و حقوق بشری ملزم به حمایت از پناهنجویان افغانستان می باشند. در نظام حقوق پناهندگی دولت ها در مواجهه با پناهندگانی که حیات و آزادی شان در خطر است متعهد به دو اصل مهم بین المللی می باشند: پذیرش پناهندگی و عدم بازگرداندن سرزمین مبدأ.

۱- پذیرش بر اساس یک وضعیت موقت

پاسخ سنتی حقوق پناهندگان در مواجهه با هجوم گروهی پناهندگان در یک وضعیت اضطراری این است که تا زمان تأیید وضعیت پناهندگی پناهنجویان، همه افراد گروه بر مبنای موقت به عنوان پناهجو پذیرفته و از حداقل حقوق انسانی برخوردار شوند تا فرایندهای رسمی تعیین وضعیت آنها طبق کنوانسیون ۱۵۹۱ به اجرا در آید.

با مرور تاریخ افغانستان به این واقعیت تلخ روبرو می شویم که مردم افغانستان بیش از چهل سال است که به دلیل جنگ و خشونت گرفتار مهاجرت و آوارگی هستند. مهاجران افغان مثل سایر مهاجران به عنوان پناهندگان تحت قوانین بین المللی مهاجرت قرار می گیرند ولی همواره شاهد نقض حقوق آنان در همه جای دنیا به خصوص کشورهای همسایه هستیم. اما میان مهاجرت و پناهندگی تفاوت هایی وجود دارد که این تفاوت بر سرنوشت میلیون ها انسان تأثیر می گذارد. اگرچه میان این دو تفاوت هایی وجود دارد ولی مردم افغانستان همواره مجبور به ترک سرزمین خود به دلایل مختلف بوده اند که وضعیت اکثر آن ها مصداق پناهندگی است.

تفاوت پناهنده و مهاجر

براساس کنوانسیون پناهندگی ۱۵۹۱، پناهنده فردی است که بنا بر ترس موجه از آزار و اذیت به دلایل نژادی، مذهبی، ملی، عضویت در یک گروه اجتماعی خاص یا برخورداری از عقیده سیاسی، در خارج از کشور محل تابعیت خود قرار دارد و به خاطر این ترس، نمی تواند یا نمی خواهد خود را تحت حمایت حکومت متبوع قرار بدهد. با تفسیر موسع از مفهوم آزار و اذیت، هر نوع تهدید، تعقیب و شکنجه و نقض حقوق بشر نسبت به افراد، مشمول آزار و اذیت ذکر شده در کنوانسیون می شود.

مهاجر فردی است که به دلایل عمدتاً شخصی و برای بهبود کیفیت زندگی به قصد یافتن شغل، تحصیل و نظایر آن، کشور محل تابعیت خود را ترک می کند. مهاجران برخلاف پناهندگان در زمان خروج از کشور نیز همچنان از حمایت دولت متبوع خود بهره مند خواهند بود.

اصطلاح پناهنده و مهاجر اغلب به جای یکدیگر به کار می روند اما تشخیص این دو از هم بسیار اهمیت دارد زیرا بین آنها یک تفاوت حقوقی وجود دارد. بر اساس کنوانسیون پناهندگان سازمان ملل ۱۵۹۱، پناهندگان اشخاصی هستند که از ترس تعقیب و آزار، مناقشه یا خشونت کشورشان را ترک کرده اند و به این ترتیب نیاز به محافظت بین المللی دارند.

مهاجر بین المللی کسی است که کشور و محل اقامتش را تغییر داده است. فرقی نمی کند که او چه دلیلی برای مهاجرت داشته و یا چه مدرک اقامتی دارد. تفاوت عمده این دو مفهوم اجتماعی و حقوقی اجبار در پناهندگی و اختیار و انتخاب در مهاجرت است. بنابراین افرادی را که برای یافتن شغل یا زندگی بهتر مهاجرت می کنند نمی توان پناهنده نامید. هر چند گاهی اوقات افراد بنا به دلایل شرایط بد اقتصادی و محیطی نیز مجبور به مهاجرت می شوند.

دولت ها و بحران پناهندگی

بحران پناهندگی و مهاجرت یکی از مهم ترین چالش های عصر حاضر است که سالهاست دولت ها با آن درگیرند و در جست و جوی راه حل هایی برای رفع آن می باشند. تا پایان سال ۲۰۲۲، در مجموع ۴۶۲ میلیون پناهنده در سراسر جهان به ثبت رسیده است.

افغانستان نیز بیش از چهار دهه است که با بحران مهاجرت و پناهندگی دست به گریبان است. به گزارش سازمان بین المللی مهاجرت، پناهندگان افغان با بیش از ۶٫۲ میلیون پناهنده ثبت شده در سال ۲۰۲۲ دومین جمعیت آواره در جهان پس از پناهندگان سوری می باشند. البته این گزارش سازمان بین المللی مهاجرت تعداد پناهنجویان تا پایان سال ۲۰۲۲ را نشان می دهد و موج پناهندگان افغانستان را که بعد از تسلط طالبان در نیمه دوم سال ۱۲۰۲ به سوی کشورهای دور و نزدیک سرازیر شدند را شامل نمی شود.

پس از سقوط دولت و تسلط طالبان بر کشور در اگست ۱۲۰۲، فصل تازه ای از مهاجرت و موج پناهندگی از افغانستان در سطح بین المللی و در مقیاس گسترده و بی سابقه ای آغاز شد و تا اکنون نیز ادامه دارد. بر اساس گزارش ها، امروزه نزدیک به ۶ میلیون افغان به دلیل درگیری، خشونت، وحشت از انتقامجویی و فقر از کشورشان رانده شده اند که ۰۸ درصد افغان های تازه آواره شده را زنان و کودکان تشکیل می دهند.

بنا بر گزارشی دیگر بیش از ۲٫۸ میلیون افغان به دلیل درگیری، خشونت و فقر از خانه و کشور شان به کشورهای همسایه رانده شده اند. تخمین زده می شود که ۵۸ درصد از پناهنجویان افغان در پاکستان و ایران زندگی می کنند که همچنان میزبان بیش از ۳٫۱ میلیون پناهجوی ثبت شده افغان از قبل هستند. می توان گفت «بحران بیجاشدگی در افغانستان یکی از بزرگترین و طولانی ترین بحرانها در تاریخ هفت دهه کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل متحد است. فیلیپو گراندی، کمیسر عالی سازمان ملل در



آنچه که پناهنجویان افغانستان را از سایر مهاجران متمایز می کند، تهدید حیات و آزادی بسیاری از شهروندان افغانستان از سوی طالبان و وضعیت اسفناک حقوق بشری و بحران انسانی در افغانستان است که پناهنده و مهاجر افغانستانی را بیش از هر مهاجر دیگری نیازمند کمک و حمایت بین المللی می سازد. در چنین وضعیتی دولت ها و بخصوص دولت های همسایه هم به لحاظ اخلاقی و انسانی و هم بر اساس قواعد حقوق بین المللی و حقوق بشری ملزم به حمایت از پناهنجویان افغانستان می باشند. در نظام حقوق پناهندگی دولت ها در مواجهه با پناهندگانی که حیات و آزادی شان در خطر است متعهد به دو اصل مهم بین المللی می باشند: پذیرش پناهندگی و عدم بازگرداندن سرزمین مبدأ.



طالبان و سیاست تضعیف اقتصاد مردم

دکتر کمال‌الدین کمال



© Ali Khar

از سیاست‌های طالبان طرح دعوی پشتون‌ها علیه سایر اقوام، ادعای کشته شدن یا مفقود شدن یک پشتون کوچی یا عادی در ۰۵ سال یا ۰۳ سال گذشته در فلان منطقه یا قریه می‌باشد. با وجود اینکه پس از ایجاد این گروه توسط پاکستان با حمایت مالی عربستان و استراتژی آمریکا و انگلیس صدها نفر در شهرها و در مسیر جاده‌ها توسط این گروه و حامیان آن کشته و سر به نیست شده‌اند اما این گروه برای تضعیف اقتصاد مردم و ساقط کردن آنان از زندگی فقیرانه، با طرح ادعا توسط یک پشتون و فیصله محاکم طالبان به نفع مدعی، خون بهای سنگین بر مردم یک قریه و منطقه وضع می‌کند و با زور و اجبار مردم را وادار به پرداخت مبلغ مورد نظر می‌نماید. نمونه این رفتار ظالمانه و بیدادگرانه را در ولسوالی ناهور ولایت غزنی، منطقه جلریز ولایت میدان وردک و بندر ولایت دایکندی در سال جاری و سال گذشته شاهد بودیم که در میدان وردک به تعبیر فیصله طالبان مردم جلریز باید یک میلیون و ۰۵۷ هزار افغانی را به فلان پشتون مدعی بابت تألیف قلوب بپردازند و یا مردم دشت ناور مبلغ دو میلیون و ۰۰۷ هزار افغانی به خاطر گم شدن فلان کوچی در ۰۵ سال قبل در این منطقه بپردازند و یا مردم بندر به خاطر طرح ادعای فلان پشتون علیه یک نفر که نزدیک بیست سال پیش فوت کرده است و وارثی از ایشان باقی نمانده، مبلغ سه میلیون افغانی به این پشتون باید بپردازند که آن مردم به دلیل فقر و نداری و خلاصی از زندان وحشتناک طالبان، به خاطر تأمین این مبلغ از مهاجران خود در اروپا کمک خواسته‌اند.

ه) اخذ مالیات گزاف: یکی از سیاست‌های اعمالی طالبان با هدف تضعیف اقتصاد مردم گرفتن مالیات سنگین و زیاد از مردم و متشبهین اقتصادی است. مسئولان طالبان علاوه بر گرفتن زکات حتی از درختان مردم در نقاط مختلف کشور، مالیات دکانداران خرده و عمده فروش را گاهی تا ۰۰۲۱ درصد (۲۱ درصد) نسبت به دوره جمهوری افزایش داده است و هر مسئول محلی طالب در این قسمت مختار می‌باشد و به هیچ پیشنهاد و انتقادی هم توجه نمی‌کنند. این نوع افزایش مالیات باعث شده است که دامن فقر گسترده‌تر شده است و خط فقر به بالای ۷۹ فیصد بالا برود.

به طور خلاصه می‌توان این طور جمع بندی کرد که حکومت استبدادی و قبیله‌ای تک قومی و تک جنسیتی و تک مذهبی طالبان از دو طریق به دنبال انتقام گرفتن از مردم افغانستان است. از طریق ترور، کشتار و زندانی کردن افراد سرشناس اقوام غیر پشتون و دیگری تضعیف اقتصاد مردم از طریق غصب زمین‌های زراعتی، خانه‌های مسکونی، قطع درختان شمر و غیر شمر و گرفتن اجباری خون بهای کشته‌های خیالی آنان با حمایت محاکم کوچی‌ها و برخی مزدوران داخلی در میان هزاره و ازبیک و تاجیک. اگر اقوام غیر پشتون در مقابل این همه مظالم و ستم طالبان امروز متحد نشوند و از حقوق و حیثیت خود دفاع نکنند، فردا بسیار دیر خواهد بود و شاید برای همیشه از تاریخ افغانستان مفقود شود که هرگز چنین مبادا.

آتش زدن خانه‌ها و کشت و کار مردم در شامگاهان پنام اجنه و ایجاد رعب و وحشت در میان مردم بود تا آنان مجبور به ترک خانه و کاشانه خود شوند. این سیاست در قریه‌جات ولایت سرپل از طریق کشتار دستجمعی گزینشی قربانیان که بیشتر از اقوام غیر پشتون می‌باشند، اعمال شده و می‌شود. فشار مضاعف بر مردم پنجشیر و اندراب‌ها و تخار و تحقیر آنان نیز با این هدف اعمال شده و می‌شود. در مناطق هزاره‌جات این سیاست از طریق کوچی‌ها و مزدوران محلی شان پیش برده می‌شود. به عنوان چند نمونه عینی، بر اساس ادعای یک پشتون در مرکز ولایت بامیان جاده ارتباطی شهرک ریگشاد که در حدود ۰۰۵ خانوده در آن زندگی می‌کنند، بسته و تخریب شده است تا مردم وادار به کوچ شوند و یا پول گزاف و سنگین به آن فرد و حامیانش پرداخته شود. در منطقه پشته غرغری ولسوالی پنجاب ولایت بامیان زمین زراعتی شخصی مردم بر اثر زندانی کردن فرزندان صاحب زمین و گرفتن شصت و امضا با اعمال زور و شکنجه به نفع کوچی‌ها، قطع درختان مکتب بند کوسه ولسوالی ورس بامیان توسط کوچی‌ها با حمایت والی بامیان و ولسوال ورس، ادعای مالکیت کوچی‌ها بر بازار ولسوالی ورس با حمایت حکومت محلی و محاکم آن، ادعای مالکیت بر زمین‌های زراعتی مردم در غم قول ولسوالی خدیو ولایت دایکندی، ادعای مالکیت بازار کیتی ولایت دایکندی توسط کوچی با حمایت حکومت محلی طالبان در دایکندی، ادعای مالکیت زمین زراعتی مردم توسط کوچی‌ها با حمایت طالبان در ولسوالی پسایند ولایت غور، قطع درختان میوه مردم هزاره در جوی نو ارزگان خاص و ترور و کشتن ۷۱ تن مردم ملکی و صاحبان زمین در این منطقه در طی دو سال اخیر. نمونه‌های بسیاری از این دست در مناطق هزارستان توسط طالبان و با حمایت محاکم آنان و پیشقراولی کوچی‌های مسلح به شدت در حال تطبیق و اجرا است و این کارها دقیقاً با دو هدف مشخص؛ تضعیف اقتصاد مردم و اجبار آنان به کوچ اجباری و تخلیه سرزمینی و تسلط بدون دردسر پشتون‌ها بر مناطق این مردم از مناطق مرکزی مثل بامیان و دایکندی و غور و غزنی و بهسود گرفته تا پنجشیر و اندراب و سرپل و تخار و جوزجان و فاریاب، صورت می‌گیرد!

ج) مصادره اموال و دارایی‌های سرمایه‌داران غیر پشتون: یکی از سیاست‌های طالبان تضعیف بنیه اقتصادی اقوام غیر پشتون است و برای این کار به بهانه مبارزه با فساد و استرداد زمین‌های غصب شده در شهرها و شهرک‌ها، دارایی و املاک از قبیل خانه، شهرک، تانک تیل و شرکت‌های تولیدی تاجران غیر پشتون را با حکم محاکم صوری و سفارشی خود به نفع اعضای طالبان یا پشتون‌های حامی آنان مصادره نموده است. اما شهرک‌ها و زمین‌های وسیعی که توسط قدرتمندان و زورمندان پشتون در کابل مثل قرغه، پغمان، شهرک ملا تره خیل، ده سبز، شهرک ملا عزت، شهرک عینو مینه قندهار و... همچنان در اختیار آنان است و از استرداد زمین و شهرک خبری نیست!

د) گرفتن خون‌بهای کشته‌های موهوم: یکی

غیر قانونی طالبان تحت عنوان باغی، یاغی و مخالف دین و شریعت، آزاری که توسط نهادهای و سازمان‌های بین‌المللی گهگاهی از ظلم و ستم و بی‌قانونی و نقض گسترده حقوق بشر و تبعیض قومی، مذهبی و جنسیتی منتشر می‌شود، گویای گوشه‌های از این سیاست غیر انسانی می‌باشد.

دو. ایجاد محاکم سفارشی با هدف توجیه خلاف‌های غیر قانونی: طالبان برای اینکه نقض گسترده حقوق بشر و شهروندان افغانستان را موجه جلوه دهد، محاکم خود را که هیچ مبنای قانونی و شرعی ندارد، در گوشه گوشه کشور فعال ساخته است. این محاکم مبنای قانونی ندارد زیرا طالبان قانون اساسی و سایر قوانین که بر آن مبتنی می‌باشد، لغو کرده است و شرعی نمی‌باشد زیرا رفتار طالبان با شهروندان کشور بخصوص زنان و اقوام غیر پشتون با معیارهای شرعی سازگاری ندارد زیر مبنای کار آنان بر تبعیض و اعمال محرومیت عمدی بنا شده است که در هیچ کشور اسلامی و در هیچ آموزه دینی چنین چیزی روا دانسته نشده است. از این رو این محاکم به طور مطلق به نفع طالبان و کوچی‌های حامی آن‌ها در قسمت غصب زمین‌های زراعتی و اماکن تجاری و خانه‌های رهاپوشی مردم حکم داده‌اند و این احکام سنگین و غیر قانونی را با زور بالای مردم بی دفاع تطبیق کرده‌اند! سه. تضعیف بنیه‌های اقتصادی مردم: با وجود اینکه پس از تسلط طالبان بر افغانستان بیش از ۷۹ درصد مردم به زیر خط فقر سقوط کرده‌اند، طالبان برای اینکه بنیه اقتصادی مردم به خصوص اقوام غیر پشتون را از بین ببرد یا تضعیف کند، چند سیاست مشخص را به تناسب شرایط زمانی و مکانی در این مدت تطبیق کرده است.

الف) انتقال پشتون‌های وزیرستانی و نوارمرزی به مناطق شمال و مرکزی: این سیاست یک سیاست درازمدت برای تغییر بافت جمعیتی افغانستان به شمار می‌آید که حاکمان افغان در طول تاریخ از دوره عبدالرحمان خان، امان الله خان، ظاهر خان، حامد کرزی، اشرف غنی و طالبان وجود داشته و دارد و در واقع بر مبنای مانفیسیت سقوی دوم دنبال به هم زدند ترکیب جمعیتی در ولایات تاجیک نشین، ازبیک نشین و هزاره نشین می‌باشد. دلیل و سرّ تمرکز طالبان بر احداث کانال بزرگ آب قوش‌تپه بر بنیاد چنین سیاستی استوار می‌باشد تا با اسکان پشتون‌های جنوبی و وزیرستانی ترکیب جمعیتی شمال را به نفع پشتون‌ها تغییر بدهد که تا حدودی هم موفق بوده است. این سیاست در مناطق مرکزی و هزارستان از طریق طرح دعوی توسط کوچی‌ها و فیصله محاکم به نفع آنان و تطبیق اجباری این فیصله توسط والیان و حکومت محلی طالبان، در حال اجرا است.

ب) غصب زمین‌های زراعتی مردم و وادار کردن آنان به تخلیه سرزمینی: یکی از سیاست‌های طالبان فشار اقتصادی بر مردم از طریق غصب زمین و خانه‌های آنان و قطع درختان شمر و غیر شمر مردم بومی می‌باشد. این سیاست در مناطق مختلف با اشکال گوناگون در حال تطبیق می‌باشد. سال گذشته این سیاست در مناطق شمال افغانستان بخصوص در ولایت مهم جوزجان از طریق

رفاه اجتماعی و دسترسی مردم به خدمات عمومی یک اصل خدشه ناپذیر در حکومت‌های که با اراده مردم به وجود آمده و بر آرا و نظر آنان متکی است، می‌باشد که گاه از این نوع حکومت‌ها به حکومت/ دولت رفاه تعبیر می‌شود. زیرا تمام اهداف این نوع حکومت‌ها و رهبری آن تأمین نیازمندی‌ها و رفاه شهروندان آن به بهترین شکل ممکن می‌باشد. در این نوع حکومت‌ها بیکاری در حداقل، اشتغال در حد پایدار، درآمد سرانه ملی بالا و ارائه خدمات عمومی از قبیل آموزش، بهداشت، آزادی فعالیت‌های سیاسی و مدنی به بهترین وجه تأمین می‌شود.

اما حکومت‌های که از اراده و خواست مردم برخاسته باشند، بیشتر در صدد تحکیم پایه‌های قدرت و تقویت آن از هر ابزاری ممکن می‌باشد. زیرا این نوع حکومت‌ها قوام و دوام خود را در گرو تحکیم پایه‌های قدرت و سلطه و تضعیف اراده آزادی خواهی مردم از هر طریق ممکن می‌دانند. به زعم حکومت‌گران این نوع دولت‌ها این هدف/ اهداف گاهی از طریق زندانی کردن مخالفان و منتقدان و سر به نیست کردن آنان ممکن است و گاهی از طریق گرسنه نگه داشتن شهروندان و تضعیف زیربنای اقتصادی آن کشور. در این نوع حکومت‌های توتالیتر و استبدادی امکانات و امتیازات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در اختیار یک تعداد خاص به ویژه حاکمان و افراد منسوب به آنان بوده و سایر طبقات اجتماعی از آن محروم می‌باشند.

پس از سقوط نظام جمهوری در تابستان سال ۰۰۴۱ و روی کار آمدن طالبان در افغانستان، نهادهای مردم نهاد، قانونی و مدنی از صحنه فعالیت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی این کشور حذف شد و حکومت استبدادی و توتالیتر طالبان در این کشور به وجود آمد که اساساً با رفاه اجتماعی و دسترسی مردم به امکانات رفاهی از قبیل مکتب، دانشگاه، اشتغال، فعالیت‌های سیاسی و مدنی و تکثیر اندیشه‌ها و آزادی بیان، از بنیاد مخالف است. نظام طالبانی با تلفیق اندیشه سنتی متحجرانه قومی و ایدئولوژی رادیکال و سطحی از اسلام، در غیاب هر نوع قانون هر نوع صدای تکثر و تنوع و منتقد را با ترور، زندان و سر به نیست کردن پاسخ داده و برای اینکه مردم دنبال آزادی، رفاه اجتماعی و دخالت در تعیین حق سرنوشت مثل سایر شهروندان کشورها نباشند و حکومت توتالیتر و استبدادی تک قومی و تک جنسیتی طالبان را با سؤال روبرو نسازند، علاوه بر کشتار هدفمند و سیستماتیک کنشگران اجتماعی، بنیه‌های اقتصادی مردم را نیز نشانه گرفته است و حتی تلاش می‌کند که از رسیدن کمک‌های بین‌المللی به مردم افغانستان نیز به نفع خود جلوگیری کند. تئوری پردازان طالبان و حامیان بیرونی آن چند سناریو را برای ایجاد و حاکمیت خفقان قومی - مذهبی و خاموش کردن صداهای متفاوت با اندیشه و تفکر طالبانی، روی دست داشته و دارند:

یک. بر خورد شدید و خشن با مخالفان: طالبان در دو سال حاکمیت خود هر نوع صدای مخالف و متنوع را به شدیدترین وجه سرکوب کرده‌اند و در این راستا از حذف فزیک و ترور گرفته تا صدور احکام سنگین توسط محاکم

(قسمت اول)

مقدمه: اندیشه نوگرایی و لزوم نوشدن، درمیان مسلمانان درخلال قرن ۱۹م بعد ازمواجهه با جهان غرب و درک فاصله عمیق بین دو تمدن رقیب، مطرح گردید. متفکران و نخبگان مسلمان درترکیه، مصر، هند و ایران پس از فهم انحطاط و عقب ماندگی کشورهای خویش، به هدف یافتن راه های نجات به تکاپو افتادند. این تلاشها دراکثر کشورها مانند ترکیه، ایران، مصر موفق بود و جوامع این کشورها بعد از چند دهه درسایه ی اقدامات حاکمان نوگرای شان، سیمای کاملاً مدرن یافتند و از وضعیت رقتبار سنتی فاصله مشهودی پیدا کردند.

افغانستان از عصر امیر شیر علی خان در اواخر قرن ۱۹ برلزوم نوسازی جامعه و نهادهای حکومت آگاهی یافت. مورخین مدعی اند که مشوره‌های سید جمال الدین حسینی(افغانی) به شاه دراقد امان نوسازانه مؤثر بود. با روی کار آمدن امیر عبدالرحمن این اقدامات متوقف گردید و درقرن بیستم در اواخر سلطنت حبیب الله خان ؛ اقدامات محدود نوسازانه با احتیاط شروع شد. مکاتب(مدارس) محدود ساخته شد و تهیه چاپ خانه و چاپ کتاب و جراید محدود تحت تاثیر نوسازی دردیگرمناطق خاورمیانه مانند: ترکیه؛ ایران؛ مصر و هند مستعمره بریتانیا از جمله این اقدامات محسوب می گردید. این اقدامات تدریجی تقابل کدام نهاد یا شخصی را در قبال نوسازی در پی نداشت. اما اقدامات عمومی تر امان الله خان که با الهام از آتاتورک و رضا خان صورت می گرفت. با مقابله شدید سنتی‌های جامعه خصوصاً سران قبایل وملایان پیرو سنت دیوبندیه و نزدیک به دربار مواجه گردید و سبب سقوط سلطنت شد. نادر خان و اخلاف او با عبرت گیری از سرنوشت امان الله خان؛ اقدامات نوسازانه را بسیار با احتیاط به صورت تدریجی و سیاست‌های گام به گام به پیش بردند و عکس العمل مهمی در برابرشان شکل نگرفت. داود خان که شیفتگی شدید نسبت به تجدد داشت با تقویت اردو و امنیت ملی، اقدامات نوسازانه را تشدید کرد و تقابل محدود سنت گرا ها را به شدت سرکوب نمود. اما حاکمیت حزب دمکراتیک خلق ؛ حرکت نوسازانه را بسیارجدی تر و درعین حال بسیار خام اندیشانه تر به پیش برد. درعصرحکومت این حزب به دلیل تشدید تخاصمات بین قدرت‌های بزرگ و دوام جنگ سرد، گروه‌های سنت گرا و ستیزه گر، بسیار گسترده مورد حمایت این قدرت ها قرار گرفت و ستیز خونین سال‌ها به طول انجامید. در عصر جمهوریت درشروع قرن ۲۱ باز هم تقابل سنت گراها و نوگرایان شدت گرفت و کشور را به یک بحران عمیق و همه جانبه غرق کرد. دراین دوره پیش بینی‌های آگاهان سیاسی این بود که تجربه یک قرن مقابله با نوسازی این بار افغانستانی‌ها را بیدار کرده و شاید آنان به کمک این ذخیره غنی از تجربه ناکامی های یک قرنه، بتوانند مسیر نوی را انتخاب کنند وبا این فرصت طلایی که نصیب کشور شده بتوانند، گامهای سنجیده ومحکمی را به سمت نوشدن درهمه ابعاد زندگی اجتماعی بردارند. و پیامدهای ناشی از این جدال یک قرنه را به بهترین شکل مدیریت نمایند. اما تقابل وستیزی بی پایان، بی هیچ وقفه استمرار یافت وفضای زندگی را به شدت ملتهب ساخت و این انگاره را تقویت کرد که دراین خطه جغرافیایی سنت وتجدد تضاد آشتی نا پذیر دارد و هرگز نمی شود بین این دو مقوله جمع کرد. گویا تقدیر ازلی این است که یا باید مدرن شد و سنت را رها کرد ویا برعکس، باید سنتی بود ونوگرایی را تا ابد مجال حضوردراین خطه نداد. پرسش هایی که این جستار درپی یافتن پاسخ برای آنها ست اینکه چرا

در افغانستان سنت و تجدد پدیده‌های کاملاً ناسازگارند؟ اصولاً ماهیت مدرنیته چیست و واقعیت سنت کدام است؟ این مفاهیم چه نسیتی با مدرنیزاسیون دارند؟. چرا تضاد اصول و پیامدهای تجدد و سنت در برخی کشورها بدون عوارض جانبی جدی، مدیریت شده اند؟ چرا ما تا کنون نتوانسته ایم از این بحران با عوارض کمتری عبورکنیم؟ دراین جستار روش ما برای یافتن پاسخ ها ،تحلیل داده‌های تاریخی با بهره گیری از نظریه گاسیفلد است.

۱-توضیح مفاهیم

الف) تجدد : این کلمه معادل واژه مدرنیته درگفتمان غربی است

مدرنیته: واژه مدرنیته در فارسی به معنای بسیار نزدیک به تجدد و جدید شدن است، اما به گونه اصطلاحی در دو قلمرو کاربرد بیشتر دارد: یکی در سپهر هنرکه دراین جا به آن پرداخته نمی شود. و دیگری در قلمرو جامعه شناختی که به خاطر صبغه غالب فرهنگی ای که دارد، بی ارتباط با فلسفه نیست.(ژائری، اسدالله(۱۳۹۰): ۴). بنابر یک تعریف « مدرنیته بیانگر تازگی، بداعت و نو بودن زمان حال» به عنوان گسست یا انقطاع از« گذشته» ورود به آینده ای سریعاً در حال ظهور و در عین حال نا مطمئن و ناپایدار است » .

تعریف دیگر از آقای لارنس کهون است، بر طبق تعریف او، مدرنیته تمدن جدیدی است که در اروپا و امریکای شمالی، در طول چند قرن اخیر گسترش یافته و در آغاز قرن بیستم، به ظهور کامل رسیده است. او ضمن اینکه تمدن را به تمام معنی جدید و در تاریخ بشری بی پیشینه می‌داند، اوصاف ذیل را برای آن بر می‌شمارد:

- روش نو و نیرومند برای طبیعت شناسی
- فناوری نوین ماشینی
- روش‌های تازه تولید صنعتی
- پیشرفت بی سابقه در معیارهای مادی زندگی انسانی
- سرمایه داری
- فرهنگ عمدتاً سکولار
- دموکراسی لیبرال
- فردگرایی
- عقل گرایی
- انسان مداری یا اومانیسزم (همان).

بر اساس نظر ماکس و بر، مدرنیته عبارت است از: «فرایند عام همگانی عقلانیت و افسون زدایی و رهایی از توهمات». به بیان دیگر، مدرنیته یعنی خرد باوری، عقلانی کردن هر چیز و ویرانگری عادت‌های اجتماعی، باورهای سنتی و شیوه‌های مادی و فکری زندگی کهن. تعریف دیگر که از مدرنیته ارائه شده از جامعه شناس مشهور «آنتونی گیدنز» است: «مدرنیته به شیوه‌های زندگی اجتماعی و تشکیلات و سازمان‌های اجتماعی اشاره دارد که از حوالی قرن هفدهم به این طرف در اروپا ظاهر شدند و به تدریج دامنه تأثیرات و نفوذ آنها کم و بیش در سایر نقاط جهان نیز بسط و گسترش یافت».

ب) سنت: در تعریف سنت، نیز وفای کلی وجود ندارد، برخی آن را با اندیشه‌های کهنه برابر و عده‌ای سنت و سنت گرایی را به معنی حفظ وضع موجود می‌دانند و برخی آن را با ارزش های فرهنگی برابر می‌دانند. در علوم اجتماعی، سنت مجموعه‌ای از عقاید، آداب و رسوم و عادات تاریخی، فرهنگی و اجتماعی تلقی می شود. بنابراین، جامعه سنتی به جامعه‌ای گفته می‌شود که در جهت حفظ این سنت‌ها کوشا بوده و فاقد آثار و تجلیات نوگرایی و



ستیز بی پایان سنت و تجدد در افغانستان

✍ یارمحمد باقری

نو سازی یعنی شهرگرایی، صنعتی شدن، تجمل گرایی و گوناگونی اجتماعی است و نهایت این که تشکیل گروه‌های اجتماعی متعدد، مشاغل گوناگون، چند عملکردی شدن سیستم سیاسی، اقتصادی و توسعه وسایل ارتباط جمعی، افزایش سطح سواد و توسعه مشارکت سیاسی در جامعه سنتی چندان محسوس نبوده و یا این که به شکل مدرن آن تحقق نیافته است. (همان). ماکس وبر سنت را مأخذ عملی می‌داند که مشخص، محدود، روزمره و عادی است و جنبه تقدس دارد. از این رو رفتار سنتی، رفتاری شخص، روزمره، محدود و عادی است که در مجموع از سنت های تقدس‌آمیز اخذ شده است. ولی سنت (Tradition) و سنت گرایی (Traditionalism) در فرهنگ علوم سیاسی: مجموعه اندیشه ها، عادات، و رسومی است که به یک ملت تعلق دارد و به عنوان میراث اجتماعی از نسلی به نسل دیگر منتقل می شود. سنت گرایی اعتقاد به اصالت تمام رسوم و سنتی است که در یک جامعه پذیرفته شده است. سنت در زبان عربی به معنای راه و روش است؛ خواه پسندیده باشد یا ناپسند عبارات از باور یا رفتاری است که در یک گروه یا جامعه از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود، دارای معنای نمادین یا اهمیت ویژه ی است و ریشه آن به گذشته برمی‌گردد.(عسکری، جان محمد(۱۳۹۸): ۳).

ج) مدرنیزاسیون ونوگرایی: نوگرایبیا نوین‌گرایی،که از آن به نام‌های تجدد گرایی یا مدرنیسم (modernism) نیز یاد می‌شود، به معنی گرایش فکری و رفتاری به پدیده‌های فرهنگی نو و پیشرفته‌تر و کنار گذاشتن برخی از سنت‌های قدیمی است. نوگرایی فرایند گسترش خردگرایی درجامعه وتحقق آن در بستر مدرنیته است. نوگرایی یا مدرنیسم، گستره‌ای از جنبش‌های فرهنگی که ریشه در تغییرات جامعه غربی در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم دارد راه، توصیف می‌کند. این واژه مجموعه‌ای از جنبش‌های هنری، معماری، موسیقی، ادبیات و هنرهای کاربردی را که در این دوره زمانی رخ داده‌اند، دربردارد (ویکی پدیا).

مدرنیزاسیون و واقع فرآیند تغییرات فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی است که در کشورهای در حال توسعه رخ می‌دهد و باعث حرکت آنها به سوی الگوهای پیچیده و تکامل یافته اقتصادی، اجتماعی و سیاسی می‌شود. واژه "مدرنیزاسیون" مترادف متجدد شدن، واژه امروزی و متداول برای فرایندی کهنه و قدیمی است؛ یعنی فرایند تغییر اجتماعی که بر پایه آن کشورهای کمتر پیشرفته، به ویژگی‌های کشورهای پیشرفته، نزدیک می‌شوند و سر انجام بدانها دست می‌یابند و درآن ویژگی‌ها با کشورهای پیشرفته اشتراک پیدا می‌کنند. بر پایه این فرایند، کشورهای عقب مانده آینده خود را هم طراز و ویژگی‌های کشورهای پیشرفته تصور می‌کردند و در صد بودند به گونه ی آنها را به چنگ آورند. به طور کلی هر جا سخن از تغییراتی به میان آید که در رفتار فردی و اجتماعی و یا در اقتصاد و سیاست جامعه موثر باشد؛ نوسازی است. این واژه، در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم معمولاً به معنی رشد تعقل و عرفی گرایی (سکولاریسم) به کار می رفت. اینتک، نوسازی غالباً معنی رشد اقتصادی را دارد و یا مترادفی است برای واژه‌های غربی شدن و نوگرایی. (آقابخشی، علی(۱۳۷۴): ۲۱۰).

مدرنیزاسیون در واقع فرآیند تغییرات فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی است که در کشورهای در حال توسعه رخ می‌دهد و باعث حرکت آنها به سوی الگوهای پیچیده و تکامل یافته اقتصادی، اجتماعی و سیاسی می‌شود. خاستگاه تئوریک بحث «تجدد» ، نظریات جامعه شناختی آمریکا پس از جنگ جهانی دوم بود که از آغاز با دو مدل، جامعه سنتی (روستایی، عقب مانده در حال توسعه)، وجامعه مدرن (شهری، توسعه یافته، صنعتی) مطرح شد. انواع ساختارهای اجتماعی با تبعیت از قوانین نظریه تکامل با یک وضعیت تحول تاریخی روبرو بودند. که درقالب این نظریه ها به صورت تک خطی وغیرقابل برگشت توصیف شد.

۲- مبنای نظری

درمیان نظریه پردازان نوسازی در کشورهای جهان در حال توسعه، دو رویکرد کلان درتبیین تقابل سنت ومدرنیته وجود دارد. یک رویکرد بر تضاد آشتی ناپذیردومفهوم منکی است. این رویکرد مدعی است که تجدد تغییری است که جامعه سنتی در همه ابعاد درخود تجربه می‌کند. هر جامعه‌ی مدرنی نمی‌تواند دیگر سنتی باشد. یا هر جامعه‌ای که سنتی باشد دیگر نمی‌تواند وصف مدرن و یا توسعه یافته را و یا درحال توسعه را با خود حمل کند. رویکرد کلان دیگر برعکس رویکرد نخست، برمکمل بودن تجدد وسنت تاکید دارد. براساس این رویکرد، تجدد در واقع ادامه سنت و در تداوم و استمرار سنت شکل می‌گیرد و ریشه‌ها ی تجدد از سنت‌ها تغذیه می‌کند. بربنیاد این رویکرد تجدد درغرب هم در تضاد با سنت‌ها شکل نگرفته است. بلکه تجدد ارزشها و واقعیت‌های را که در سنت وتجربه تاریخی گذشتگان وجود داشت تکمیل کرده و شالوده هایش را بر همان اصول وارزشها بنا نهاده است. رویکرد ی که بر تضاد و آشتی نا پذیری تجدد وسنت تاکید دارد، هم در میان نظریه پردازان نظام سرمایه داری

و جامعه شناسان آمریکایی دیده می‌شود و هم درمیان مارکسیستها، مارکسیستها برنگرش تضاد دیالکتیکی واصل تکامل درجامعه وتاریخ، تکبیه دارند: «جهان ادامه تقابل تاریخی و مبارزه‌ی نو با کهنه است. هر پدیده‌ی نو، از یک پدیده‌ی کهنه سر به در می‌آورد. این مبارزه‌ی نو با کهنه، مبارزه‌ی دوامدار و پایان ناپذیر است؛ از آغاز بوده است و تا جهان پابرجاست ادامه خواهد یافت. به مفهوم دیگر، بدون تقابل نو و کهنه تغییر و حرکتی نمی‌تواند در جهان وجود داشته باشد» (هشت صبح(۱۳۹۲):۱). و مدافعان نظام سرمایه داری بر مبنای نظری مکاتب نوسازی و لزوم مدرنیزاسیون رویکردشان را درباره ستیز بی پایان سنت وتجدد، توجیه می‌کنند. نیل اسملسر بر رویکرد نخست در مورد نسبت سنجی تجدد و سنت تاکید دارد، او می‌گوید : ظهور جامعه مدرن مساوی با افول جامعه سنتی است. اما گاسیفلد برعکس، براین رویکرد که تجدد وتوسعه با سنت آنگونه که توهم می‌شود، متضاد نیستند. او تاکید دارد که: سنت و تجدد متضاد نیست. بلکه مکمل هم‌اند. بر مبنای این رویکرد هر جامعه سنتی ایستا نیست. می‌توان تغییرات اجتماعی را با سنت‌ها سازگار نمود. (ژائری، پیشین: ۶). برخی از متفکران ایرانی، تقابل سنت و تجدد را نمی‌پذیرند و آن را یک توهم صرف توصیف می‌کنند. به نظر این تیپ از تحلیل گران، تجدد چیزی جز تداوم سنت نیست: «دو قطبی شدن سنت و تجدد را یک طرح هژمونیک غربی برای استثماردیگران می‌دانند. تقابل بین این دو جدید است و در واقع تجدد چیزی غیر از امتداد سنت نیست. به لحاظ فلسفی، امکان ندارد که تجدد علیه سنت، شمشیر بکشد. هرگاه سنت و تجدد موضع ایدئولوژیک به خود بگیرند علیه دیگری شمشیر می‌کشند. حال آنکه ایدئولوژیک شدن، خود یک پدیده مدرنیستی است. پس اگر تقابلی شکل می‌گیرد، از ناحیه تجدد است. حتی آنجا که سنت ایدئولوژیک می‌شود با سازوکار مدرن علیه تجدد شمشیر می‌کشد. البته چنین تقابلی را باید نزاع زرگری و میان تهی دانست.»(عماد، افروغ۰۱۳۸۰): ۵). براساس همین رویکردهای نظری می‌شود، راه‌های سه گانه ی را برای گذار از سنت و جامعه سنتی، به تجدد و یک جامعه مدرن، در نظر گرفت. راه نخست، نوسازی را می‌توان انقلاب بورژوا-دمکراتیک نامید. این راهی است که انگلستان در ۱۶۸۸ درانقلاب شکوهمند تجربه کرد و فرانسه در انقلاب کبیرخویش دراواخر قرن هجدهم، دراین راه تغییر مطلوب و بیرون رفت از وضع نامطلوب موجود از پایین و ازمتن مردم آغازمی شود وبا خشونت و تغییرات بنیادین در ابعاد سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی، همراه است. جهان توسعه نیافته هم اگر بخواهد که به سوی نوشدن (توسعه) حرکت کند و بر لزوم نو شدن وتغییر ایمان بیاورد، باید همین راه را طی کند و راه دیگری ویا الگوی غیر ازاین نمی تواند مفید باشد. راه دوم، اصلاحات و ایجاد تغییر از بالا است. نوشدن برمبنای این الگو یک پروسه است و ماهیت درونی دارد. تغییراتی که در شرایط ویژه شروع می‌شود و از تحولات اجتماعی و محیطی متأثر می‌شود و برحوادث تأثیر می‌گذارد. این راه، در واقع راه اصلاحات وایجاد تغییراز بالا است. الگویی که در ژاپن و آلمان،ترکیه وایران تجربه شد. کشورهای سنتی که با تدبیر رهبران دانا ودلسوز به قدرتهای صنعتی ومدرن تبدیل شدند. این تجربه نشان می‌دهد که رویکرد گاسیفلد و هم فکرانش مبنی بر سازگاری تجدد و سنت، از واقعیت ها ی زندگی جمعی کمتر فاصله دارد. چون ژاپن با حفظ سنت‌های معقول خود جامعه وکشورمدرن شد وآلمان توسط صدر اعظم مقتدر ودانای خویش بیسمارک، به وحدت وصنعت رسید و سنت‌های ارزشمند خود را نیز، با تجدد سازگارنمود. ترکیه به رهبری یک رهبر نوگرا (مصطفی کمال) کشور به شدت سنتی را با اتخاذ سیاست گام به گام ، به تدریج به یک کشور مدرن تبدیل نمود. کشوری که چندین قرن به شکل یک امپراتوری یا خلافت اسلامی، غرب را تهدید می کرد اما به دلیل افتادن درجاده انحطاط از نعمت پیشرفت ونوشدن محروم ماند و اگر ستیزتجدد و سنت خرد مندانه هدایت نمی شد ، معلوم نبود امروز این کشور چه سرنوشتی را پیدا می کرد. درایران هم رضا شاه معتقد به مدرنیسم بود و همانند مصطفی کمال با سیاست اصلاحات و ایجاد تحول از بالا، جامعه ایران را به یک جامعه مدرن تبدیل نمود. امان الله خان که معاصر و شیفته ای این دوحاکم نوگرا در دوکشور مسلمان بود به توصیه های هیچ یک از دوالگوی موفق، توجه نکرد و اصلاحات را بدون داشتن یک ارتش قوی و آماده بودن شرایط عینی و ذهنی جامعه به شدت سنتی افغانستان، درسایه شتاب عاری از هرگونه خردمندی،به ناکامی افతضاح آمیزسوق داد.

راه سوم، نوسازی، راه رشد غیر سرمایه داری است. رویکردی که نظریه پردازان مارکسیست در واکنش به نظریات نوسازی جامعه شناسان آمریکایی مطرح کردند. این‌ها هم به نحوی به تک خطی بودن مسیر توسعه تاکید کرده اند وهمانند مکاتب نوسازی، حرکت به سمت نوشدن را یک ضرورت اجتناب نا پذیر و غیر قابل برگشت توصیف کرده و با انقلاب‌های کمونیستی، جامعه را به سمت وسوی نوشدن هدایت می‌کنند.

خروج غیر مسؤلانه آمریکا از افغانستان و چالش‌های حقوق بشری

دکتر محمد سخی رضایی، پژوهشگر، مترجم و استاد دانشگاه



آمریکایی» جایگاه خاص و برجسته ای دارد. گونار میردال در سال ۱۹۴۴ و در کتاب معمای آمریکایی، اصطلاح «آرمان آمریکایی» را رایج ساخت. وی معتقد است با وجود ناهماهنگی نژادی، مذهبی، اخلاقی، منطقه ای و اقتصادی ایالات متحده، این ملت در یک چیز مشترک است «یک ویژگی اجتماعی، یک منش سیاسی». وی هر دو را در قالب بزرگتر آرمان آمریکایی قرار می دهد. میردال در این رابطه به «منزلت انسانی، برابری اساسی افراد بشر، حق لاینفک آزادی، عدالت و برابری فرصت ها» اشاره می کند. جفرسون در اعلامیه استقلال به برابری انسان ها، حقوق لاینفک انسانی، «حق حیات، آزادی و تلاش برای سعادت» اشاره می کند. توکویل به این نکته اشاره می کند که مردم سراسر آمریکا «آزادی و برابری، آزادی مطبوعات، حق شکل سازی، هیأت منصفه و مسئولیت پذیری نهادهای دولتی را پذیرفته اند. دانیل بل «فردگرایی، برابری فرصت ها و موفقیت ها» را ارزش های اساسی آرمان آمریکایی می نامد.^۲

اگر سیاست های آمریکا بر مبنای واقعیت های عینی بررسی گردد، دیده می شود اگر چه ایالات متحده سعی بر اشاعه معناها، هنجارها و هویت داخلی خود تحت لوای لیبرال دموکراسی داشته است، ولی کنش گری این کشور در بسیاری از کشورها از جمله کشورهای عربی و افغانستان خلاف این مدعیات را نشان می دهد.^۳ زیرا مبنای سیاست ایالات متحده اولویت های راهبردی این کشور است و نه ترویج و دفاع از ارزشهای لیبرال دموکراتیک. با تغییر اولویت های استراتژیک ایالات متحده و تمرکز بر غرب آسیا این موضوع را روشن تر کرد. جوبایدن رئیس جمهور آمریکا برای توجیه خروج غیر مسؤلانه این کشور از افغانستان اظهار داشت که، «ماموریت ما در افغانستان هرگز ملت سازی نبوده است. ما قرار نبود یک دموکراسی منسجم و مرکزی در افغانستان ایجاد کنیم.»^۴

ایالات متحده با امضای قرارداد صلح با طالبان در حقیقت مردم افغانستان، در کل و زنان افغانستان به طور خاص، را به جنگ همان گروه ها و نظامی رها کرد که برای مبارزه با آنها به افغانستان لشکر کشی کرده بود. در تفکر طالبان که متأثر از آداب و رسوم سنتی است و هم اکنون تحت عنوان شریعت به اجرا گذاشته می شود: بیگانه سستی، مخالفت با نهادها و مقررات بین المللی، دشمنی با زندگی و مظاهر شهری و نیز مخالفت با جذب نیروهای باقی مانده از رژیم سابق، مخالفت با کار و تحصیل زنان و دختران، عدم تأمین حقوق مذهبی و حقوق اساسی شهروندان اصول بنیادی به شمار می روند به عنوان یک گروه مذهبی - سیاسی، تحت نام دین و مذهب ارائه می دهد، و تلفیقی از برداشت های سلفی گری با پیش فرض های فرهنگ سنتی و قبایلی و در تضاد آشکار با اصول و ارزش های لیبرال است. در حالیکه در زمان حمله به افغانستان از بین بردن شبکه القاعده، رهایی زنان از زیر یوغ طالبان و نیز کمک به مردم معصوم افغانستان برای رهایی از زیر بار وحشت طالبان و گسترش اصول و ارزش های دموکراتیک و حقوق بشری از جمله اهداف این حمله ذکر شده بود.

باورقی:

1. M. Lynn-Jone, Sean (1998), "Why the United States Should Spread Democracy", March.

2. Hawthorne, Amy (2003), "Can the United States Promote Democracy in the Middle East", Current History, January.

۳. فلاح نژاد، علی (۱۳۹۷)، «آمریکا، دموکراسی سازی و خاورمیانه (از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ تا دوره ترامپ)»، فتنامه پژوهشهای جهان اسلام، شماره ۳، پاییز ۱۳۹۷، ص ۱۲.

4. <https://www.whitehouse.gov/briefing-room/speeches-remarks/2021/08/16/remarks-by-president-biden-on-afghanistan/>

دموکراتیک موضوعات حاشیه ای برای آمریکا بود. بر همین اساس آمریکا این مباحث را کلا به خود افغانها واگذار کرد تا در مذاکرات بین الافغانی روی آنها بحث و توافق صورت بیگرد در حالیکه می دانست چنین امری امکان ندارد. زیرا آمریکا با امضای این توافقنامه، اهرم های فشار خود بر طالبان را از دست داد. از جانب دیگر حکومت افغانستان و جناح های سیاسی از عدم انسجام راهبردی رنج می بردند و دارای یک دیدگاه مشترک راهبردی در مورد مذاکرات و آینده نظام کشور هم نبودند. دادن تعهد به طالبان مبنی بر آزاد سازی تمام زندانیان سیاسی آنها در حقیقت میخ آخری بود که برتابوت روند مذاکرات و در نهایت نظام جمهوری توسط ایالات متحده زده شد. زیرا با آزاد سازی زندانیان طالبان نه تنها چپه های نبرد گرم تر شد بلکه اندک امیدی که مردم و دولت نسبت به تعهد آمریکا برای حمایت از نظام و دستاوردهای دو دهه داشتند نیز بر باد رفت و عقبه جبهه های نبرد را خالی ساخت.

۳.۲ تعهد و مسئولیت آمریکا در قبال ارزش های لیبرال دموکراسی

پس از جنگ سرد، به نظر می رسید که گسترش دموکراسی در سطح بین المللی جایگزین سیاست بازدارندگی در مقام اصل سیاست خارجی آمریکا باید گردد. دانشمندان، سیاست گزاران و صاحب نظران بر این امر تأکید داشتند که ایده دموکراتیزه سازی باید ماموریت بعدی ایالات متحده آمریکا باشد.^۱

در همین راستا وزارت خارجه آمریکا در بخشی از اهداف جنگ علیه تروریسم در افغانستان در مورد بن لادن رهبر سازمان تروریستی القاعده بیان می دارد: «این دشمن جدید در صدد از بین بردن آزادی ما و تحمیل دیدگاه های خود بر ما است. ما به زندگی بها می دهیم؛ تروریست ها بی رحمی آن را از بین می برند. ما به آموزش بها می دهیم؛ تروریست ها به آموزش زنان باور ندارند، بر این باور ندارند که زنان از مراقبت های صحی برخوردار باشند یا بتوانند از خانه بیرون بروند. ما به آزادی بیان باور داریم؛ برای تروریست ها آزادی بیان می تواند مبنای قتل افراد باشد. ما به تمام مذاهب احترام داریم و به آزادی دینی خوشامد می گوئیم. دشمن ما می خواهد تا به ما دیکته کند که چگونه فکر کنیم و چگونه عبادت کنیم، آنها این افکار خود را حتی بر هم کیشان مسلمان خود نیز دیکته می کنند.»

در سیاست خارجی ایالات متحده هویت آمریکایی و ارزش های لیبرال دموکراسی خط قرمز این کشور به شمار می روند. اصل و اساس هویت آمریکایی به لحاظ تاریخی از چهار بخش اصلی نژاد، قومیت، فرهنگ (مشخصاً زبان و مذهب) و ایدئولوژی تشکیل شده است.

از بعد نظم بین الملل پس از جنگ جهانی دوم نظم مسلط بین المللی نظم لیبرال به سردردرگی آمریکا بوده است. ویژگی غالب این نظم تأکید بر ارزشها و هنجارهای لیبرالی به شمول لیبرالیسم اقتصادی به شکل بازار آزاد و تجارت آزاد و لیبرالیسم سیاسی در شکل حکومت نمایندگی و حقوق بشر و دیگر مفاهیم لیبرال از قبیل عدم تجاوز به دیگران، حق تعیین سرنوشت و حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات بوده است. این ارزش ها و هنجارها از طریق نهادی مانند صندوق بین المللی پول، بانک جهانی، سازمان تجارت جهانی، سازمان ملل و اتحادیه اروپا تبارز پیدا کرده است. نهادها و هنجارهای لیبرالی هر دو از طریق تعهدات ژئوپولیتیکی که فضای بین المللی لازم را برای رشد چنین نهادها و هنجارهایی مساعد ساختند گسترش یافته اند. ائتلاف هایی که در راستای جلوگیری از تجاوز ایجاد شده اند و در تقویت ثبات، موافقت نامه های کنترل تسلیحات که منجر به کاهش خطر جنگ بین قدرت های بزرگ گردیده اند و ابتکارتی مانند اینها بنیاد نظم لیبرال را ایجاد نموده اند. از نظر رابرت گاکان، میشل مندیل بوم و دیگر صاحب نظران، «هنجارها و قواعد بین الملل از واقعیت های ژئوپولیتیکی و پوشش های قدرت جدا نیست؛ آنها اغلب به صورت مستقیم کارکرد این هنجارها و قواعد اند.

در کل در میان عناصر هویتی آمریکا «آرمان

جهانی و افغانستان و روند پروسه ی صلح افغانستان که تنها خلیلزاد و گروه طالبان از آن با خیر بودند، در راستای نقض آشکار مفاد حقوقی و سیاسی پیمان استراتژیک منعقدہ بین افغانستان و آمریکا تاز مان امضای قرار داد صلح بین ایالات متحده و طالبان ادامه یافت.

۲.۲ پیمان همکاری های امنیتی بین کابل و واشنگتن
پیمان امنیتی بین کابل و واشنگتن با هدف گسترش هر چه بیشتر روابط و همکاری های راهبردی میان دو کشور به امضاء رسید. این قرارداد امنیتی و دفاعی که دارای شانزده بند بود در برگیرنده موضوعات مختلفی چون بهبود روند صلح و تأمین امنیت، بهبود نهادهای دولتی و حمایت از روند پیشرفت های اجتماعی و اقتصادی افغانستان و تشویق همکاری های منطقه ای بود. مهمتر این که این پیمان باید یک چارچوب قانونی را برای همکاری های دفاعی و امنیتی بین افغانستان و ایالات متحده در راستای برقراری صلح و امنیت و رفع نگرانی ها، عدم اطمینان و سوءتفاهم ها فراهم می ساخت. اما سبب چنین کار ضروری نشد.

بر اساس احکام بند دوم ماده بیست و ششم این پیمان، در صورت فسخ قرارداد با توافق کتبی طرفین و یا توسط هر یک از دو طرف با ارائه اطلاعیه کتبی ۲ سال قبل به طرف دیگر از طریق مجاری دیپلماتیک قابل فسخ بود. متن این بند به شرح زیر بود: «این قرارداد می تواند با توافق کتبی طرفین و یا توسط هر یک از ۲ طرف با ارائه اطلاعیه کتبی ۲ سال قبل به طرف دیگر از طریق مجاری دیپلماتیک فسخ گردد. فسخ ضمیمه و یا تدابیر اجرایی این قرارداد نمی تواند باعث فسخ این قرارداد شود. اما، فسخ این قرارداد می تواند مطابق این بند منتج به فسخ تمامی ضمیمه و تدابیر اجرایی آن گردد.»

این درحالیست که ایالات متحده در زمینه فسخ خروج نیروهایش از افغانستان هیچ اطلاعی به دولت افغانستان نداد و دولت افغانستان بعد از نهایه شدن مقدمات خروج و بدون ارائه اطلاع کتبی از جانب آمریکا از این موضوع مطلع گردید. متأسفانه بسیاری از گروه های سیاسی و مردم افغانستان بر این باور بودند که پیمان همکاری های امنیتی بین کابل و واشنگتن اساس یک همکاری دراز مدت راهبردی را در افغانستان پی ریزی می نماید. آنها فکر می کردند بر اساس این پیمان زمینه حمایت های بیشتر ایالات متحده در بخش های نظامی و انکشافی پس از سال ۲۰۱۴ فراهم می شود و جامعه جهانی به حمایت های خود در حوزه های مختلف بویژه امنیت و حمایت از نیروهای امنیتی ادامه می دهند و در پرتو این پیمان، صلح و ثبات و امنیت تأمین می شود و روند توسعه ادامه می یابد. ولی رویکرد آمریکا نسبت به افغانستان و تصمیمات بعدی رهبران این کشور نشان داد که ایالات متحده نه نسبت به مسایل حقوق بشری در افغانستان نگرانی جدی داشته است و نه به افغانستان به عنوان یک شریک راهبردی می دیده است.

۲.۳ توافقنامه صلح دوحه میان آمریکا و طالبان

توافقنامه صلح دوحه در ۲۹ فبروری ۲۰۲۰ مطابق با ۵ رجب ۱۴۴۱ هجری قمری و ۱۰ حوت ۱۳۹۸ هجری شمسی در دوحه قطر بین ایالات متحده و طالبان به امضاء رسید. در این توافقنامه خروج ایالات متحده از افغانستان مشروط به دادن تضمین های لازم از جانب طالبان ذکر شده است. «پس از اعلام تضمین ها برای خروج کامل نیروهای خارجی و جدول زمانی در حضور شاهدان بین المللی، و تضمین و اعلام این که از خاک افغانستان علیه امنیت ایالات متحده و متحدانش استفاده نخواهد شد، در حضور شاهدان بین المللی، امارت اسلامی طالبان که توسط ایالات متحده به عنوان یک دولت شناخته نمی شود و به نام طالبان معروف است/شناخته می شود مذاکرات بین الافغانی را با طرف های افغان در ۱۰ مارچ ۲۰۲۰ مطابق ۱۵ رجب ۱۴۴۱ هجری قمری و ۲۰ حوت ۱۳۹۸ هجری شمسی شروع خواهد کرد.»

از آنجا که امکان داشت یکی از طرفین جنگ و یا هر دو طرف در زمان مذاکرات حملات خود را با هدف تحت فشار قرار دادن طرف دیگر برای کسب امتیازات بیشتر تشدید نمایند، اعلان یک آتش «دائمی و جامع یک موضوع آجندای گفت و گو و مذاکرات بین الافغانی خواهد بود. شرکت کنندگان مذاکرات بین الافغانی در مورد تاریخ و چگونگی آتش بس دائمی و فراگیر، از جمله مکانیزم های اجرایی بحث خواهند کرد که همراه با تکمیل و توافق در مورد نقشه راه سیاسی آینده افغانستان اعلام خواهد شد.

چهار بخش فوق با هم مرتبط و با هم وابسته هستند و هر یک مطابق جدول زمانی توافق شده و شرایط توافق شده تطبیق خواهد شد. توافق در مورد دو بخش اول راه را برای دو بخش آخر هموار می کند. رویکرد سیاست «اول آمریکا» در توافقنامه دوحه کاملاً آشکار است. به گفته یکی از تحلیل گران، «توافقنامه بین طالبان و آمریکا، موسوم به «توافقنامه دوحه» تجلی سیاست «اول آمریکا» بود؛ نمونه عالی یک سیاست خودکامه که به قیمت منافع ملت و دولت افغانستان تمام شد.» آنچه آمریکا از ابتدای مذاکرات صلح با طالبان در پی آن بود، گرفتن تضمین های لازم از طالبان در راستای جلوگیری از هر نوع تهدید علیه آمریکا و هم پیمانان این کشور بود. و زمانی که ایالات متحده تضمین های لازم را از طالبان دریافت کرد، دیگر به اصل توافق در مورد دو بخش اول راه را برای دو بخش آخر هموار می کند پایبندی نشان داد.

بحث حقوق اساسی شهروندان، حقوق زنان، دستاوردهای

قسمت دوم

۱. مبانی الزام آور برای خروج مسؤلانه آمریکا
ایالات متحده که با ادعای مبارزه، دموکراسی سازی و ترویج و تقویت اصول دموکراتیک در سال ۲۰۰۱ بر افغانستان حمله کرد و دولت طالبان را ساقط ساخت، طی دو دهه حضور در افغانستان، سازو کارهایی را از توافقنامه همکاری استراتژیک بین دو کشور گرفته تا توافقنامه صلح دوحه ایجاد نمود که در هر دو حالت حضور این کشور را در قضایای افغانستان توجیه می کند. این اسناد در ابتدا بستر همکاری های استراتژیک و سپس صلح سازی به روایت طالبان را در افغانستان پی ریزی نمود.

برای بررسی اینکه «چرا» خروج ایالات متحده از افغانستان غیر مسؤلانه بوده است، به بررسی این دو سند در مورد تعهدات ایالات در زمینه خروج از افغانستان می پردازیم.

۲.۱ توافقنامه همکاری های استراتژیک بین افغانستان و ایالات متحده

توافقنامه همکاری های استراتژیک بین جمهوری اسلامی افغانستان و ایالات متحده آمریکا در سال ۱۳۹۱ پس از تأیید لویه جرگه ای که در ماه عقرب همین سال با هدف بحث و تبادل نظر روی مندرجات توافقنامه و در نهایت تصویب و یا رد آن تشکیل شده بود مورد تأیید این لویه قرار گرفت.

بر اساس احکام ماده اول بخش هشتم این توافقنامه، همکاری های استراتژیک بین افغانستان و ایالات متحده تا پایان سال ۲۰۲۴ میلادی (سال ۱۴۰۴ هجری شمسی) دارای اعتبار بود. همچنان برای تمدید، طرفین می توانستند با موافقت کتبی مشترک، شش ماه قبل از تاریخ انقضا، موافقتنامه را برای یک دوره دیگر طبق توافق قبلی تمدید نمایند. برای فسخ آن نیز طرفین با موافقت کتبی هر دو طرف می توانستند در هر زمانی توافقنامه را تعدیل یا فسخ کنند. لازم به یاد آوری است که هر یک از طرفین باید در مورد تصمیم خود برای فسخ این موافقتنامه یادداشت کتبی ارائه نمایند، که در آن صورت نیز این موافقتنامه برای مدت یک سال پس از ارائه چنان یادداشتی موارد اعتبار بود.

در این توافقنامه تأکید شده بود که ثبات افغانستان در ترقی و ثبات آسیای جنوبی و آسیای مرکزی نقش دارد و ایالات متحده هرگونه تجاوز بیرونی علیه افغانستان را موجب نگرانی شدید خود می پندارد و در صورت وقوع چنین رویدادی، طرفین باید هر چه عاجل در مشورت با هم، پاسخ مناسبی را به شمول اقدامات سیاسی، دیپلماتیک، اقتصادی و نظامی، با توافق هر دو جانب و در مطابقت با احکام قوانین اساسی شان، طرح و تطبیق کنند. از جانب دیگر، در ابعاد امنیتی و دفاعی در توافقنامه «ایالات متحده به منظور کمک در ایجاد یک چارچوب درازمدت همکاری های دو جانبه امنیتی و دفاعی، افغانستان را به عنوان متحد عمده خارج ناتو، تلقی می نماید» و طرفین بر حمایت های همه جانبه ی شان در راستای صلح تأکید نموده بودند. بر اساس این توافقنامه «افراد و گروه هایی می توانستند شامل روند صلح و مصالحه گردند که با القاعده قطع رابطه کنند، از خشونت دست بردارند و به قانون اساسی افغانستان از جمله ضمانت های آن و به حقوق همه زنان و مردان این کشور، احترام بگذارند و در تمامی اقدامات و تفاهات دولتی در خصوص صلح و مصالحه، ارزش های مندرج در قانون اساسی افغانستان را رعایت کنند.»

زمانی که آقای خلیلزاد به عنوان نماینده ویژه رییس جمهور آمریکا در امور صلح افغانستان تعیین شد، خوش بینی های نسبتاً زیادی در مورد روند صلح وجود داشت. زیرا آقای خلیلزاد تا حدودی به مخالفت با سیاست های پاکستان در افغانستان مشهور بود و نیز از آنجا که وی یک آمریکایی افغانی الاصل بود، مردم انتظار داشتند در معاملات که پشت پرده سیاست صورت می گیرد، او تمام دستاوردهای دو دهه گذشته افغانستان را به باد نهد؛ امری که با آغاز مذاکرات مستقیم بین ایالات متحده و طالبان روز به روز گمانه زنی ها و سوی ظن ها نسبت به خلیلزاد را در بین مردم و حکومت افغانستان بیشتر کرد.

در همان زمان به نظر می رسید تطبیق توافقنامه همکاری های استراتژیک در سطح شعار باقی می ماند. زیرا ایالات متحده هیچگاه به شکل جدی در این زمینه برخورد نکرد و با افغانستان بر خلاف ادعای خودشان که آن را دوست استراتژیک خارج ناتو خوانده بود، رفتار نکرد. این رویه تاحدی ادامه پیدا کرد که در روند مذاکرات صلح خلیلزاد تمام مقامات افغانستان به شمول رییس جمهور پیشین اشرف غنی را در جریان موضوعات اصلی توافق با طالبان قرار نمی داد. همین امر سبب جدال های لفظی زیادی میان وی و دیگر مقامات افغانستان شد.

برعکس مندرجات این توافقنامه، عدم اعتنا به ارزشهای قانون اساسی و عدم حضور دولت افغانستان در مذاکرات صلح، نادیده گرفتن حقوق قربانیان جنگ و زمزمه ی دولت عبوری یا سر پرست و دست نکشیدن گروه های تروریستی از خشونت ها، تمامیت خواهی گروه طالبان در مذاکرات، طرح خروج زود هنگام نیروهای خارجی و در نهایت مصنویت منافع ملی دولت آمریکا محور مذاکرات صلح قرار گرفتند. دولت افغانستان از روند مذاکرات صلح غایب بود و نادیده گرفتن دست آوردهای هیجده ساله مشترک جامعه ی

محدودیت‌ها بر هزاره‌ها در حاکمیت طالبان

عبدالقیوم آیتی

ها عرصه را برای هزاره‌ها تنگ تر کرده است.

۳. محدودیت‌های مدنی

در دوره جمهوریت، بخشی قابل توجه از اعتراضات مدنی در افغانستان به‌وسیله هزاره‌ها سازمان‌دهی و اجرا می‌شد که می‌توان به جنبش‌های اعتراضی تبسم و جنبش‌روشنایی به عنوان بزرگ‌ترین جنبش‌های مدنی در تاریخ افغانستان یاد کرد. اما با حضور دوباره طالبان در قدرت، تمامی فعالیت‌های مدنی در قالب تظاهرات، تجمعات و اعتصابات کاملاً سرکوب و در واقع ممنوع گردید. باوجوداین همه وضع محدودیت‌ها تعدادی از مبارزان مدنی که در آن جمع تعداد قابل توجه از دختران هزاره نیز شرکت داشتند، گاهی به اعتراضات مدنی در قالب تظاهرات خیابانی، تجمعات، دیوارنویسی در سطح شهر، راه‌اندازی اعتراضات در قالب خلق تصویر و صدا در برابر آپارات‌ها، جنسیتی، نسل‌کشی هزاره‌ها و مسدود شدن مکاتب، دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی برای دختران و زنان، ممنوعیت کار و فعالیت زنان در ادارات دولتی و مؤسسات خارجی، ممانعت کار زنان در آرایشگاه‌های زنانه راه‌انداز کردند. باوجوداینکه برخورد طالبان با تمام کسانی که صدا را در مخالفت باسیاست‌های این رژیم بلند کردند، ظالمانه و غیرانسانی است، اما برخورد طالبان با معترضین هزاره غیرانسانی‌تر و ظالمانه‌تر بوده است که علت آن به تفاوت‌های قومی برمی‌گردد. بارها از زبان معترضین شنیده شده است که عمال طالبان با زنان و دختران هزاره در جریان اعتراضات به توهین و دشنام قومی پرداخته‌اند.

۴. محدودیت‌های رسانه‌ای

رژیم طالبان در سیاست شدیداً سخت‌گیرانه، فعالیت رسانه‌ها را زیر نظر و تحت کنترل دارند و برای تمام رسانه‌ها، خط و نشان کشیده است که از آن تخطی نکنند و عدول از آن را خلاف ارزش‌های خود که اکثراً به دین اسلام پیوند می‌دهند دانسته‌اند. رسانه‌هایی که از آدرس احزاب و یا افراد سیاسی فعالیت داشتند مجبور به توقف فعالیت از طریق آنتن‌های عادی شده، صرف در سطح شبکه‌های مجازی مانند یوتیوب، فیس‌بوک و توییتر و... فعالیت می‌کنند.

رسانه‌هایی که توسط رهبران سیاسی هزاره و یا افراد مستقل هزاره در شبکه‌های اجتماعی فعال بودند نیز مجبور به خودسانسوری به خاطر هراس از انتقام‌جویی طالبان شده است.

طی دو سال گذشته تعدادی از رسانه‌های محدود شنیداری که در برخی از مناطق هزاره نشین باقی مانده بودند نیز تعطیل شده و به تازگی فعالیت‌های رادیو نسیم در ولایت دایکندی متوقف گردید و کارمندان آن نیز بدون هیچ توضیحی از سوی مقامات طالبان زندانی شده‌اند.

۵. محدودیت‌های مذهبی

هزاره‌ها در افغانستان از لحاظ باورهای مذهبی به سه دسته تقسیم می‌شوند: پیروان مذهب شیعه - جعفری، پیروان مذهب شیعه - اسماعیلی و پیروان مذهب سنی. هرچند آمار رسمی و سرشمار دقیقی صورت نگرفته است اما اکثریت هزاره‌ها دارای مذهب شیعی هستند که شامل دو گروه مذهبی شیعیان جعفری و شیعیان اسماعیلی می‌شوند. در طی دو سال اخیر این دو گروه به طور سیستماتیک مورد آزار، شکنجه و کشتار قرار گرفته‌اند. در این دو گروه علاوه بر تحمل شکنجه و کشتار مورد تبعیض شدید قرار گرفته‌اند و حتی در برخی موارد مجبور به ترک و تغییر مذهب نیز شده‌اند.

علاوه بر فشار گروه حاکم، گروه‌های تروریستی مانند داعش و دیگر گروه‌های افراطی مذهبی پیرو عقاید سلفیت و وهابیت و همچنان پیروان این گروه‌ها در قالب احزاب و

بیش از دو سال از عمر حاکمیت طالبان در افغانستان گذشت. این دوره توأم با دوره خفقان و بدبختی مردم افغانستان آغاز گشته است. شاخصه‌های فقر، آوارگی و نامنی و نیز محرومیت‌های شدید در حوزه‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی برای همه مردم این کشور و به‌ویژه برای هزاره‌ها، سیر صعودی داشته است. محدودیت‌های مردم افغانستان به شکل عام و محدودیت‌های هزاره‌ها به‌طور خاص، در دوره حاکمیت طالبان رو به گسترش است. در این دوره فعالیت‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی متوقف شده و روش‌ها و تکنیک‌های طالبان برای اجرای سیاست‌های قومی و حذف و نابودسازی هزاره‌ها تغییر کرده و به‌طور فزاینده‌ی رو به فزونی است. سطح امید به زندگی برای هزاره‌ها در کشور کاهش یافته و از این‌روی، بسیاری از هزاره‌ها گزینه مهاجرت را در پیش گرفته و راهی دیار غربت شده‌اند. طالبان نیز با آگاهی از این موضوع به وضع محدودیت‌های هرچه بیشتر برای هزاره‌ها مبادرت ورزیده‌اند که آن‌ها را مجبور به ترک وطن و مهاجرت ناخواسته کنند. این گفتار به همین موضوع و برشمردن محدودیت‌های وضع شده از سوی اداره طالبان برای هزاره‌ها پرداخته است.

۱. محدودیت‌های سیاسی

هر حکومت برای پایداری خود باید اداره فراگیر و ملی تشکیل دهد که مبتنی بر قانون، آرای مردم از طریق انتخابات آزاد، شفاف، با حق حضور همه شهروندان و سیستم کار اداری باشد. اما طالبان علی‌رغم این که بارها اعلام کرده که دارای حکومت همه‌شمول است اما در عمل، دارای یک اداره تک‌حزبی، تک قومی، تک‌زبانی و تک جنسیتی است. براساس مطالعات میدانی، هزاره‌ها در هیچ‌یک از مناصب تصمیم‌گیری دولتی در اداره سرپرست طالبان حضور ندارند. صرفاً سه تن هزاره (معین وزارت صنعت و تجارت، معین وزارت صحت عامه و معین وزارت مسکن و شهرسازی) به‌طور سمبلیک در اداره طالبان مقرر شده‌اند که علاوه بر عدم صلاحیت کاری، همانند بسیاری از اعضای طالبان فاقد تخصص و تجربه لازم برای دولت‌داری است.

۲. محدودیت‌های آموزشی

وضعیت آموزشی اعمال محدودیت‌ها بر آموزش و پرورش به‌ویژه محدودیت وضع شده بر آموزش دختران یک معضل جدی برای کلیت افغانستان است. شهروندان افغانستان به‌طورکلی با سیاست رژیم طالبان در زمینه آموزش و پرورش به‌ویژه آموزش دختران مخالف بوده و این رویکرد را خلاف خواست مردم افغانستان و ارزش‌های دینی خود می‌دانند. محدودیت اعمال شده بدون جداسازی قومی صرف بر اساس جنسیت صورت گرفته که بعضی از کارشناسان آن را آپارتاید جنسیتی خوانده‌اند. بدون تردید پرداختن به این موضع نیاز به جداسازی زنان بر اساس قومیت نیست، چون پیامدهای زیان‌بار این رویکرد در آینده، دامن همه جامعه و به‌ویژه زنان را در برمی‌گیرد. اما در این میان جامعه هزاره به دلیل زمینه‌های قابل توجه که طی دو دهه گذشته در زمینه آموزش و پرورش تا به مقاطع عالی علمی راه یافتند و از در آن دوره تاریخی به‌عنوان یک فرصت طلایی به‌درستی بهره بردند، از این جهت نسبت به تمامی اقوام افغانستان بیشتر آسیب‌دیده‌اند.

گروه طالبان علاوه بر وضع ممنوعیت آموزش برای دختران و زنان به‌طور عموم، محدودیت‌هایی را به‌طور خاص بر هزاره‌ها نیز وضع کرده‌اند که این قشر را به‌طور خاص نیز هدف قرار داده‌اند. حذف برخی رشته‌های دانشگاهی مثل رشته فقه جعفری و آموزش آموزه‌های مذهبی این گروه در این راستا بوده است و این محدودیت

”

هزاره‌ها در افغانستان از لحاظ باورهای مذهبی به سه دسته تقسیم می‌شوند: پیروان مذهب شیعه - جعفری، پیروان مذهب شیعه - اسماعیلی و پیروان مذهب سنی. هر چند آمار رسمی و سرشمار دقیقی صورت نگرفته است اما اکثریت هزاره‌ها دارای مذهب شیعی هستند که شامل دو گروه مذهبی شیعیان جعفری و شیعیان اسماعیلی می‌شوند. در طی دو سال اخیر این دو گروه به‌طور سیستماتیک مورد آزار، شکنجه و کشتار قرار گرفته‌اند. در این دو گروه علاوه بر تحمل شکنجه و کشتار مورد تبعیض شدید قرار گرفته‌اند و حتی در برخی موارد مجبور به ترک و تغییر مذهب نیز شده‌اند.

“

در قالب زیر مورد بررسی است:

الف) حملات تروریستی

در سال اول، روی کارآمدن طالبان دست که ۱۸ حمله تروریستی با اهداف نابودسازی هزاره‌های شیعه در هشت ولایت افغانستان به وقوع پیوسته است که در پی آن حملات ناچوانمردانه‌ی تروریستی بیش از ۲۲۲ تن از هزاره‌ها و شیعه‌ها شهید شدند. این حملات مستقیماً و به دلیل اینکه قربانیان از شهروندان هزاره و شیعه بودند، رخ داده که می‌توان آن را از مصادیق بارز نسل‌کشی و نابودسازی قومی و مذهبی قلمداد کرد.

در سال دوم حاکمیت رژیم طالبان، روش و تاکتیک‌های هدف قراردادن هزاره‌ها تغییر یافته بود. حملات انتحاری کاهش داشته‌بآنکه حملات تروریستی در مکان‌های عمومی، هدف قرار می‌داد کاهش داشته است. اما حملات بدتر و پر تلفات نسبت به سال گذشته به وقوع پیوسته که می‌توان از حمله انتحاری به مرکز آموزشی کورس خصوصی کاج در غرب کابل یاد کرد. این حمله تروریستی واکنش‌های گسترده جهانی از سوی دولت‌ها، نهادهای، بین‌المللی و شهروندان را در پی داشت. در واکنش به این انفجار میلیون‌ها نفر در سراسر جهان بمنظور محکومیت و مورد بازخواست قراردادن عاملین این فاجعه مرگ‌بار به جاده‌ها آمدند و هشتک #StopHazaraGenocide راه‌اندازی کردند و بیش از ۴۰ میلیون بار، از این هشتک استفاده شدند.

ب) کوچ اجباری

کوچ اجباری هزاره‌ها توسط نظام‌های مستبد که اولویتشان افغانیزه کردن افغانستان و تغییر بافته‌ای اجتماعی کشور است. پیشینه‌ی طولانی دارد که از زمان عبدالرحمن خان آغاز شده و تا اکنون با شیوه‌های مختلف ادامه دارد. رژیم طالبان در دوره اول و دوره کنونی خود به‌عنوان یکی از ادامه‌دهندگان مهم این پروژه به شمار می‌رود.

بسیاری از افرادی طالبان به‌طور مستقیم و یا با حمایت از گروه‌های دیگر قومی پشتون در ساحات مختلفی که هزاره‌ها سکونت دارند، مردم مجبور به ترک خانه و سرزمین آبایی و اجدادشان می‌کنند. مهمترین تکنیک برای اجزایی سازی این سیاست، طرح دعاوی براساس ادعای یک فرد و یا ارائه اسناد جعلی است. ادارات طالبان در سطح محلات با مطرح کردن موضوعات از قبیل گم شدن گوسفندان کوچی‌ها و یا ناپدید شدن یکی از اعضای آن‌ها در سال‌های قبل در مناطق و یا علفچرهای کوچی‌ها، حکم بر تخلیه خانه و جای داد هزاره‌ها می‌دهند.

ج) غصب اراضی

غصب اراضی مردمانی که با اهداف سیاسی و به‌منظور تغییر بافت اجتماعی به نفع قوم حاکم، یکی از سیاست‌های فاشیسم قومی است که در طی سال‌ها و به‌ویژه با آغاز تسلط عبدالرحمن خان، به‌طوری رسمی شروع شده است و تا اکنون به شیوه‌های مختلف دارد. در آخرین مورد رژیم طالبان برنامه جایجایی افراد و اعضای خانواده منسوبین گروه تروریستی تحریک طالبان پاکستان معروف TTP را در ولایات شمال و مرکز کشور روی دست گرفته است تا در ترکیب جمعیتی قومی و بافت قومی را به نفع خودشان تغییر دهند.

جمع‌بندی

دوره اول و دوم حاکمیت طالبان توأم با حملات تروریستی، تبعیض، نسل‌کشی، غصب ارضی، کوچ اجباری، قتل‌های زنجیره‌ی و هدمند، منع دختران از تحصیل، منع زنان در ادارات دولتی و خصوصی و وضع محدودیت‌های فراوان برای همه شهروندان و به‌ویژه زنان و در مجموع جو حاکم رژیم طالبان تمامی مردم افغانستان را ناامید و هراسان از زندگی در کشور ساخته است. حضور هزاران نفر در صف‌های انتظار برای دریافت پاسپورت، هجوم بی‌سابقه مردم در میدان‌های هوایی کابل، مزارشریف برای خروج از کشور دلیل بر این مدعا است. در این میان هزاره‌ها به‌عنوان یکی از آسیب‌پذیرترین گروه قومی در افغانستان، به‌مراتب هراسان و ناامید از سایر شهروندان افغانستان است. هزاره‌ها به دلیل سیاست‌های تبعیض‌آمیز رسمی رژیم حاکم مانند کشتار بیرحمانه و کوچ اجباری از سوی افرادی وابسته به رژیم طالبان به شدت ادامه دارد.

نهادهای اجتماعی مانند جمعیت‌اصلاح، حزب‌التحریر همواره در دشمنی با شیعیان قرار داشته و از این سبب تلاش کردند تا آسیب‌های شدید به این گروه قومی برسانند. باآنکه طالبان به‌طور رسمی ممنوعیت در زمینه فعالیت‌های مذهبی هزاره‌های شیعه (جعفری و اسماعیلی) را اعلام نکردند، اما رفتارهای آنان به‌روشنی نشان می‌دهد که در تلاش اعمال محدودیت بر فعالیت‌های مذهبی شیعیان هستند. به‌طوری‌که در ماه فیروی ۲۰۲۳ افراد این گروه دروازه یک مسجد و زیارتگاه شیعیان را در کابل مسدود کردند. هرچند افراد طالبان علت مسدودی را عدم رعایت حجاب مراجعین گفتند ولی به باور تعدادی، طالبان باتوجه به اینکه تفکر و روایت‌های وهابیت در میانشان حاکم است، این رفتار شیعیان را شرک می‌دانند.

در مورد دیگر طالبان شهروندان شیعه ولایت بلخ را در روز غیر عید رمضان مجبور به افطار روزشان مطابق به دستور علمای اهل سنت کردند. این رفتار طالبان در عید قربان نیز تکرار گردید و علمای شیعه را مجبور نمودند تا مطابق دستور رژیم طالبان نماز عید را در این روز اقامه کنند و همچنان این‌گونه اعمال در ولایت دایکندی نیز اجرا گردید و مردم را مجبور به افطار روزشان کردند. درحالی‌که برای شیعیان عید نشده بود و یا در ولایت غزنی شیعیان در روز عیدفطر اقدام به نماز عید کردند ولی طالبان مانع برگزاری نماز عید شدند.

۶. محدودیت‌ها بر فعالیت های فرهنگی

باتوجه به اعمال محدودیت‌های جدی طالبان، همانند سال گذشته هیچ‌یک از رویدادهای فرهنگی هزاره‌ها برگزار نشده است. شهروندان کشور به شمول هزاره‌ها قبل از دوره طالبان برنامه‌های متنوع فرهنگی را به مناسبت‌های مختلف برگزار می‌کردند. جشنواره‌های فرهنگی که در مناطق هزاره نشین یا توسط هزاره‌ها برگزار می‌شدند در ذیل اشاره می‌گردد:

جشنواره گل بادام در دایکندی

جشنواره گل کچالو در بامیان

جشنواره راه ابریشم در بامیان

جشنواره دمبوره در بامیان

جشنواره روز فرهنگی جاغوری

وضع محدودیت‌های طالبانی، باعث شده تا شهروندان کشور کم‌کم این جشنواره را از یاد ببرند. جشنواره علاوه بر اینکه موجب تقویت فرهنگ می‌گردید و در زمینه جذب و جلب صنعت توریزم نیز نقش بسزایی داشت.

وضعیت ابدات تاریخی و آثار باستانی نیز در سراسر افغانستان فاجعه‌بار است. نه‌تنها اینکه طالبان هیچ برنامه‌ای در زمینه حفاظت از این ابدات و آثار را ندارند، بلکه به تخریب آن افتخار می‌کنند. عبدالله سرحدی والی کنونی بامیان که یکی از طراحان و مجریان اصلی تخریب بودای مشهور بامیان در دوره اول حاکمیت این گروه بود، در آخرین مصاحبه خود در پیوند به تخریب بودای بامیان با رسانه‌ها، تخریب این اثر ارزشمند فرهنگی و تاریخی را بجا دانسته است.

۷. ناامنی‌های اجتماعی

طالبان مدعی امنیت سراسری در کشور است. برداشت عمومی نیز با کاهش حملات تروریستی که در زمان جمهوریت از سوی طالبان اجرا می‌شد، هم‌نظر با این ادعای آن‌ها است. چون گروه طالبان عامل بسیاری از حملات انتحاری و کشتار شهروندان افغانستان بودند، پس از اشغال کشور دیگر نیازی به انجام چنین حملات دهشتناک نداشتند. اما در بخش امنیت اجتماعی وضعیت حاکم و خفقان موجود، به‌عنوان مهمترین عامل ناامنی اجتماعی قلمداد می‌شود. در پهلوی آن فقر، بی‌کاری و انتقام‌جویی‌های شخصی به‌عنوان عوامل جدی دیگر در زمینه افزایش جرایم جنایی در شرایط کنونی کشور پنداشته می‌شود.

این وضعیت حاکم همه شهروندان کشور را به‌شدت آسیب‌پذیر ساخته است، در این میان بعضی از جوامع مانند محلات هزاره نشین به‌طور مضاعف دچار آسیب گردیدند. از یک‌طرف زمینه‌های شغلی دولتی از هزاره‌ها گرفته‌شده و از سوی دیگر، در محلات کوچی‌ها و عوامل طالبان مانع کشت و زراعت آن‌ها گردیده که شدیداً موجب آسیب این گروه قومی شده است و نا امنی‌های اجتماعی



از افاغنه تا اتباع بیگانه

(نگاهی به زندگی مهاجران افغانستani و پدیده بیگانه‌هراسی در ایران)

محمد هدایت



درآمد

در این روزها مساله مهاجران افغانستani در دو کشور همسایه غربی و جنوبی ما تبدیل به مساله روز شده است و عواقب نامیمون آن بیش از همه دامن مهاجران بی‌پناه هموطن ما را گرفته است. در هر دو کشور به دلایل زیاد و از جمله فرهنگ و تاریخ مشترک، هم‌زبانی، مرزهای طولانی مشترک و سهولت بیشتر در رفت و آمد، میلیون‌ها مهاجر افغانستani زندگی می‌کنند. به خصوص پس از سقوط نظام جمهورییت در پانزدهم آگست سال ۲۰۲۱ میلیون‌ها نفر دیگر بر خیل مهاجران در دو کشور افزوده شدند و با بدتر شدن وضعیت در افغانستان این تعداد هر روز بیشتر هم می‌شوند.

اما تصمیمات اخیر و همزمان مسئولان هر دو کشور مبنی بر اخراج مهاجران عرصه را در هر دو کشور برای مهاجران بیش از گذشته تنگ‌تر کرده است. علاوه بر این تصمیم ناپهنگام، موجی از «بیگانه‌هراسی» و «مهاجرستیزی» در هر دو کشور به راه افتاده است که درد غربت و هراس از دستگیری ماموران حکومتی را مضاعف ساخته است. چون برای یک مهاجر بی‌پناه در کشورهای جهان سوم که میکانیزم‌های قانونی و ساختارهای قوی اجرائی برای اجرای قوانین وجود ندارد، عواطف انسان‌دوستانه و روابط اجتماعی با ساکنان محل یک پناهگاه محسوب می‌شود. حالا که موجی از تنفر و بیگانه‌هراسی نیز در کنار دیگر عوامل زجردهنده خلق شده است، آخرین پناه یک مهاجر از وی گرفته می‌شود و عواقب دردناکی را رقم می‌زند. این گفتار به طور مختصر به زمینه‌ها و عوامل بیگانه‌هراسی نسبت به مهاجران افغانستani در ایران می‌پردازد.

از جنایات خفاش شب تا قتل داریوش مهرجویی

نگاه مشکوک و همراه با نفرت نسبت به مهاجران افغانستani در ایران همواره وجود داشته است. این نگاه در دو جا بیشتر به چشم می‌آید: یکی در کوچه و خیابان و هنگامی که یک مهاجر مورد آزار کلامی و گاه فیزیکی از سوی مردم عادی قرار می‌گیرند و دیگری در رسانه‌ها و به خصوص زمانی که یک قضیه جنایی صورت می‌گیرد. در مورد آزار و اذیت کلامی و گاه فیزیکی، تقریباً همه کسانی که در ایران زندگی کرده‌اند این موضوع را می‌فهمند و به لحاظ اجتماعی برای مهاجران این موضوع یک «مساله» جدی در زندگی روزمره است. مساله‌ای که گویا تا کنون مورد تحقیق و پژوهش علمی قرار نگرفته است. این موضوع در ضمن برخی از کتاب‌ها و نوشته‌ها به تازگی در ایران مورد توجه قرار گرفته و با عناوین مختلف مورد مطرح شده است اما به طور مبسوط و جداگانه مورد پژوهش علمی قرار نگرفته است.

در مورد دوم خوش‌یختانه اکثر روزنامه‌ها و رسانه‌هایی که نگاه ویژه به مهاجرین دارند و اساساً بستر نفرت اجتماعی را همین رسانه‌ها فراهم می‌کنند، در همه جا در دسترس است. وقتی تیتیر درشت یک روزنامه به اصطلاح ارزشی «تهران در اشغال افغان‌ها!» است، دیگر از رسانه‌های زرد و غوغاسالار چه انتظاری می‌توان داشت؟ فقط کافی است نگاهی به پیشخوان روزنامه‌ها و رسانه‌های ایرانی بیندازیم و یا دو کلمه «افغانی» و «جنایت» را در گوگل جستجو کنیم. آن‌گاه با هزاران مورد از خبرهای عجیب و غریب در توصیف «افغانی جماعت» در ایران مواجه خواهیم شد. سنت خبرنویسی در ایران به گونه‌ای است که نه تنها متن بلکه تیتیر خبر همراه با توصیفات و پیش‌داوری‌های خبردهنده همراه است.

یکی از مواردی که شاید هیچ‌وقت از یاد هیچ مهاجری نرود و با تاریخ مهاجرت افغانستani‌ها در ایران گره خورده است، جنایات شخصی است که خیلی زود مشهور به «خفاش شب» شد و نه تنها رسانه‌های دهه هفتاد خورشیدی بلکه فضای عمومی آن روز ایران را درنوردید. قضیه از آن‌جا شروع شد که شخصی به نام «غلامرضا خوشر» در سال ۱۳۳۶ دست به قتل‌های زنجیره‌ای در تهران زد که تمام ایران را در شوک فرو برد. او در ابتدا زنان را اغفال می‌کرد و سپس با سرقت اموال و آزار و اذیت و بعضاً تجاوز به آنان، قربانی خود را به طرز فجیعی به قتل می‌رساند و سپس اجساد آن‌ها را به صورت مثله شده یا سوخته در خیابان رها می‌کرد. در مدت چند ماه ۹ زن به دست وی و به شکل بی‌رحمانه‌ای به قتل رسیدند. خفاش شب از آن‌جا در ذهنیت عامه به نام «افغانی» جا افتاد که فرمانده نیروی انتظامی تهران آن روز به عنوان یک مقام رسمی و بالاترین مقام پلیس تهران اعلام کرد که گویا شخصی به نام عبدالله عبدالرحمان از اتباع افغانستان دست به جنایات زنجیره‌ای تهران زده است و «خفاش شب» یک تبعه افغانستان است. ظاهراً قاتل مذکور در ابتدای دستگیری خود را برای پلیس شهروند افغانستان و به نام عبدالله عبدالرحمان معرفی کرده بوده است.

اعلام فرمانده پلیس تهران آغاز ماجرا بود. در پی این شایعه جو عمومی علیه مهاجران افغانستani متشنج گردید که اکثر مجلات حاشیه‌های تهران که مهاجران در آن‌ها سکونت داشتند برای مهاجران نا امن گردید و حوادث

هم‌چنین در رسانه‌ها و نامه‌نگاری‌های رسمی به کار برده می‌شود. طبیعی است که مردم ایران از یورش محمود افغان خاطرات بدی در ذهن دارند و به محض شنیدن کلمه «افاغنه» به طور مستقیم جنایات محمود افغان در ذهن شان تداعی می‌گردد.

به کاربردن اصطلاح «بیگانه» در عنوان دوم که بعد از شورای افاغنه به وجود آمد و مثلاً کمی تلطیف گردید، به طور واضح بر غیریت‌سازی عریان دلالت دارد و مرز میان خودی و غیر خودی را نشان می‌دهد. با توجه به فرهنگ و تاریخ مشترک و با توجه به نگاه انسان‌محوری که نسبت به مهاجران در همه جا به وجود آمده است، به کار بردن واژه بیگانه در عنوان یک اداره رسمی مسلمانا پیامدهای منفی دارد و در ذهنیت عمومی بیگانگی و تفاوت‌های غیریت‌ساز را تشدید می‌کند.

از «ذهنیت کل‌نگر» تا «دوگانگی‌های ایدئولوژیک»

در این روزها در باره پدیده بیگانه‌هراسی و به خصوص «افغانی‌هراسی» در رسانه‌های ایرانی نوشته‌های زیادی صورت می‌گیرد و سخنان زیادی بر زبان‌ها رانده می‌شود. با یک نگاه گذرا به مجموع مقالات و دیدگاه‌های تحلیل‌گران ایرانی در باره رشد بیگانه‌هراسی در این کشور تقریباً اکثر نویسندگان بر دو ویژگی «کلی‌نگری» و «دوگانه‌اندیشی» به عنوان عوامل اصلی بیگانه‌هراسی در ذهنیت عمومی مردم ایران تاکید می‌کنند که اولی از یک خصلت جمعی ناشی می‌شود و دومی از تلقین‌های ایدئولوژیک.

کلی‌نگری یا مطلق‌اندیشی در ذهنیت عمومی مردمان اکثر کشورهای اسلامی وجود دارد. نگاه قالبی و کلیشه‌ای به موضوعات و جوامع یکی از خصوصیات اصلی همه ما است. به عنوان مثال وقتی سخن از مردمی به میان می‌آید بلافاصله قضاوت‌ها بر اساس پیش‌فرض‌ها و کلیشه‌هایی که از آنان در ذهن داریم صورت می‌گیرد. اگر یک خصوصیت در یک مجموعه انسانی وجود داشته باشد و یا به آن‌ها نسبت داده شود بلافاصله به همه اعضای آن گروه انسانی تسری و تعمیم داده می‌شود. از این رو وقتی نام «افغانی» در میان ایرانیان به میان می‌آید بلافاصله ده‌ها برچسب منفی همراه آن نیز در ذهن‌ها متبادر می‌شود. نام افغانی در ذهنیت کلی ایرانیان همراه با جنایت، جرایم، عقب‌ماندگی و ده‌ها وصف منفی دیگر است. ذهنیت کل‌نگر یا مطلق‌اندیش قادر نیست که به تفاوت‌های فردی انسان‌ها تفکیک قایل شود و برای هر فرد حکم جداگانه و یا حداقل با پیش‌فرض انسانی بدان بنگرد. بلکه هر مجموعه با اوصاف و ویژگی‌های خود در ذهن حاضر می‌شود.

در ایران نگاه قالبی و تصور کلیشه‌ای نه تنها در مورد مهاجران افغانستani بلکه در مورد همه اقوام و کتله‌های اجتماعی در این کشور بسیار رایج است. به گونه‌ای که هر مجموعه دارای اوصاف ثابت و همیشگی شناخته می‌شوند. این تصور قالبی و کلیشه‌ای ممکن است اصلاً مبنای درست و واقعی نداشته باشد. اما یک مجموعه وقتی با همان خصوصیت شناخته می‌شود، دیگر مجال است که ذهنیت عمومی در باره آن‌ها تغییر کند. به عنوان مثال اقوامی چون ترک، لر، کرد، بلوچ و یا مثلاً اصفهانی‌ها، رشتی‌ها، کاشانی‌ها، سمنانی‌ها، شمالی‌ها و... دارای اوصافی پنداشته می‌شوند که این اوصاف زمینه هرگونه پیشداوری و قضاوت را از قبل فراهم می‌کنند.

از نگاه کلیشه‌ای و تصور قالبی در مورد مهاجران افغانستani یا کلاً در مورد «افغانی جماعت» همواره با

اوصاف منفی و زشت همراه است. این نگاه به قدری قوی و شایع است که وقتی گفته می‌شود که فلائی «افغانی» است، یعنی هرگونه جنایتی ممکن است از او سر بزند و زدن و کشتن از لازمه این انتساب است.

از سوی دیگر ذهنیت اکثر مسلمانان به خصوص جامعه ایرانی همواره دچار دوگانه‌اندیشی ایدئولوژیک است. به عبارت دیگر ما همیشه میان خود و دیگری دیواری را فرض می‌کنیم که ما را از دیگری جدا می‌کند و زندگی باهمی با دیگری معنی ندارد. این دوگانه‌اندیشی از تقابل‌های خدا و شیطان، حق و باطل، مسلمان و کافر، شروع می‌شود تا به دیگر دوگانگی‌هایی می‌رسد که همه روزه و در همه جا همراه ما است. در تشدید این دوگانه‌اندیشی و رشد ذهنیت دوگانه‌اندیش علاوه بر باورهای بومی، مستقیم داشته است. رشد ذهنیت دوگانه‌اندیش و مرزهای متصلب و ضمیم میان ما و دیگری چنان میان «خودی» و «بیگانه» فاصله انداخته است که هیچ عامل مشترک دیگر در آشتی دادن آن دو کارساز نیست. به همین خاطر است که در گفتارهای رسمی و دیپلماتیک از اشتراکات فرهنگی، تاریخی، زبانی، دینی و مذهبی بسیار سخن می‌گوییم. اما در واقعیت زندگی روزمره و به خصوص زمانی که مشکلی پیش می‌آید این مصالح کارآیی ندارد.

سخن آخر

با تمام واقعیت‌های موجود و تمام تلخی‌هایی که دنیای آوارگی و مهاجرت دارد، واقعیت اما این است که بر اساس آمار رسمی اکنون بیش از پنج میلیون مهاجر افغانستani در ایران زندگی می‌کنند. این آمار در گفتارهای غیر رسمی تا هشت میلیون نیز ذکر گردیده است که ممکن است مبالغه باشد و یا واقعیت داشته باشد. مهم این است که میلیون‌ها مهاجر افغانستani در ایران زندگی می‌کنند و این تعداد مهاجر در یک کشور طبیعی است که مشکلاتی را از هر جهت برای کشور میزبان به بار می‌آورند. مشکلات و نامهربانی کم نیست اما باید اذعان کرد که مهربانی، عطوفت، مهمان‌نوازی و انسان‌دوستی به خصوص از سوی مردمان عادی ایران نسبت به مهاجران افغانستani هم کم نیست و قطعی عطفه وجود ندارد. در تمام سال‌های گذشته مردمان این کشور و هم‌چنین کشور پاکستان در کنار سیاست‌ها و سیاست‌بازی‌های دولت‌مردان، میزبان میلیون‌ها مهاجر افغانستani بوده‌اند و حضور مهاجران را مهربانانه در کنار خویش پذیرفته‌اند. در باره مهاجران افغانستani در ایران موضوعات مهمی وجود دارد که هنوز به درستی مورد توجه قرار نگرفته است. کلیدواژه‌های مهمی چون «بیگانه‌هراسی»، «افغانی‌هراسی»، «برچسب‌های منفی علیه مهاجران افغانستani»، «حقوق پناهندگان»، «تفاوت‌های طبقاتی»، «تبعیض»، «کرامت انسانی»، «نژادپرستی» و... به تازگی وارد ادبیات مهاجرتی ایرانیان شده است که هرکدام بخشی از مشکل را بیان می‌کنند. اما متأسفانه تا کنوت توجه کافی به این موضوعات نشده است و هنوز بیش از پنج میلیون در سایه زندگی می‌کنند.

با تمام مشکلات و رنج‌ها این نوشته را با شعری از سهراب سپهری به پایان می‌برم که گفته است:
 زندگی خالی نیست؛
 مهربانی هست،
 سیب هست،
 ایمان هست،
 آری، تا شقایق هست زندگی باید کرد.

مروری بر زندگی و آثار مولانا شاکر بلخی

✍ محمد نایب علی توسلی

اشاره: یکی از خوانندگان خوب نشریه راه عدالت، آقای محمد نایب علی توسلی، مطلبی را در باره یکی از شخصیت‌های گم‌نام ولی برجسته مردم ما فرستاده است که حاوی نکات ارزنده و به خصوص همراه با تصاویری از آثار خطی این شخصیت فرهنگی است. برای اینکه این آثار ارزشمند احیا شود و توجه بیشتر در زمینه بازنشر و تصحیح آثار خطی آن مرحوم صورت گیرد، نشریه راه عدالت، ضمن قدردانی از آقای توسلی نوشته ایشان را به دست نشر می‌سپارد.

(اداره نشریه راه عدالت)

مقدمه

جامعه‌ی هزاره همواره در دامان خود شخصیت‌های بزرگ و نقش‌آفرین، در تاریخ افغانستان/ خراسان زمین پرورش داده است که مولانا شاکر بلخی یکی از آن جمله است. حدود دو و نیم سده قبل، شاعر، عالم و صوفی وارسته مولانا شاکر در دهی یوسف (دره صوف) بلخ زاده شد. شخصیتی که با شعر زندگی کرد و از شاعران پیش از خود هم‌چون مولانا، حافظ، سعدی، شمس، رازی، جامی، انوری و بیدل تأثیر بسیار پذیرفت. از آثار او می‌توان از دیوان خطی مولانا شاکر بلخی، کلیات برهان القاطع و الجامع‌الکحمتین یاد کرد.

ولادت و تحصیلات مولانا شاکر

مولانا صوفی محمدشاکر دره‌صوفی بلخی فرزند ملامحمد تکاف بلخی (حنیف بلخی، ۱۳۶۳: ۱۴۴۸). در حدود سال ۱۱۵۵هـ/ ۱۷۳۴م در دهکده خوجوبند دره‌ی صوف دیده به‌جهان گشود و تحصیلات ابتدایی را در زادگاه خود فرا گرفت. در نوجوانی رهسپار مدرسه‌ی نظامیه‌ی بخارا گشت و به‌تحصیل ادب، تفسیر، فقه، کلام و حکمت پرداخت. سپس به مراکش، حجاز، حبشه و دهلی سفر کرد. پدرش به وی علاقه‌ی فراوان داشت و تلاش کرد تا فرزندش آبدیده و سخت‌کوش بار بیاید. از این‌رو در سفرها او را با خود همراه می‌ساخت. مولانا شاکر از این‌که در کنار پدر قرار داشت و از تجارب او استفاده می‌کرد، خوش‌حال بود.

سفرهای مولانا شاکر

مولانا شاکر از خانواده‌ی سرشناس بود. پدرش در قلمرو حکومت سلسله‌ی اشترخانین سفرهایی داشت. آن وقت که حکومت بلخ رو به انقراض بود، پدر مولانا شاکر (ملا تکاف) که مرد علم و تجارت‌پیشه بود روانه‌ی بخارا گردید و در مناطق نمنگان، اندیجان، فرغانه و قوقان سکونت اختیار کرد و مولانا شاکر در آن سامان به سلک درویشان و متصوفه درآمد.

آثار مولانا شاکر

از آثار مولانا شاکر چنین بر می‌آید که او افزون بر فارسی، به زبان‌های عربی، ترکی و هندی آشنایی کامل داشته است. در جوانی برای تحصیل علم به دهلی هند رفت و در خدمت میرمظهر برای چندی مراحل سلوک در طریقه‌های نقشبندی، قادریه، چشتیه و سهروردیه طی و کسب فیض کرده است و پس از آن به اردبیل خراسان رفت و نزد شیخ محمدعلام‌الدین به فراگرفتن دروس منطق، فلسفه و حکمت پرداخت. سپس با جمعی به بخارا سفر کرده به شاگردی مولانا ابوالقاسم بن محمد مظهر جیهاتی درآمد. او عالم جید و دوست‌دار اهل بیت نبی(ع) بود و مرتبه‌خوانی را در بخارا و رواج داده بود. مولانا شاکر دارای استعداد، هوش سرشار، علم آموزی و قریحه‌ی شعری بود که همه‌ی موضوعات تدریس شده را به‌خوبی فرا می‌گرفت و به شعر تبدیل می‌کرد. به همین سبب به‌زودی نام او به‌عنوان داملا و مولانا شاکر شهرت یافت. چون به بخارا بازگشت گروهی از شاگردان، گرد او جمع شدند و مشغول تدریس گردید.

پس از بازگشت از اردبیل به بخارا، به تدوین دیوان خود که شامل قصاید، غزلیات، مقطعات، مسمطات، ترجیعات، رباعیات، مستدرکات، مثنوی، مقالات و قصاید عربی بود پرداخت و آن را در دو بخش تنظیم کرد.

بازگشت به زادگاه

مولانا شاکر در سال ۱۲۲۲هـ/ ۱۸۰۱م. به زادگاهش بلخ، باز گشت. گرچه زمان، اجازه‌ی فعالیت‌های فرهنگی را برای او نداد؛ زیرا اوضاع خفقان‌آوری بر جامعه آن‌روزگاران حاکم بود؛ اما باگذشت زمان مولانا شاکر به پختگی علمی رسید؛ هرچند شرایط زمان صحنه‌های فرهنگی را برای او تنگ کرد و تا حدی فشار بر او وارد شد که از روزگارش شکوه‌ها دارد:

بوالعجب عصری که اکنون حق زباطل نیست فرق پیش چشم عالم، نادان و عاقل نیست فرق هیچ عالم را ز عامی نیست فرقی این زمان پیش مردم، هیچ نا قابل ز قابل نیست فرق ظلم و بی‌عدلی همه رسم مسلمانی شده است اهل دنیا را یقین، ظالم ز عادل نیست فرق "شاکرا" خاموش بنشین کاندر این دولا ب دون جعد با طوطی و یک زاغ عنادل نیست فرق ***

مشکل است ای هم‌نشینان روزگار غربتی چون زمستان بگذرد دائم بهار غربتی

فی المثل چون "یوسف ثانی" بود اندر جهان عاجزاست آن کس که افتد بر دیار غربتی **مولانا شاکر و تصوف**

مولانا شاکر ترکستانی بلخی اهل تصوف بوده و مورخان معتقدند که او فردی خرقره‌پوش، زهدپیشه، عزلت‌گزین و اهل تأمل بوده و از امور دنیوی اعراض می‌کرد؛ اما موسیقی و سماع را دوست می‌داشت (خلیق، ۱۴۰۲: ۲۵۶).

شاکر در زمانی ظهور کرد که شرایط افغانستان/ خراسان‌زمین، آلوده به خفقان بود از این رو او گاهی از روزگار گلایه دارد. برای آن‌که از چهارچوب تعلیمات قرآنی خارج نشود سعی می‌کرد عقیده‌ی خود را در قرآن بیابد. او عقل و انواع آن را ابداع خداوندی می‌داند اما اظهار می‌داند که ابداع در زمان خاص اتفاق نیفتاده است. او معتقد است عقل فعال ارسطو همان الهام قرآنی است. فلسفه‌ی مولانا شاکر آمیزه‌ای از حکمت و درایت رنگ‌وبوی اسلامی دارد. مولانا شاکر که یک هزاره بلخی بود علاقه‌ی فراوان به اهل بیت پیامبر(ص) داشت؛ مرتبه‌های او در مردم هزارستان و بلخ، شور و هیجانی به‌پا می‌کرد و کوچک و بزرگ این مرتبه‌ها را می‌خواندند و از بر (حفظ) می‌کردند. اشتغال مولانا شاکر بلخی به مرتبه‌سرای عامه پسند بود. اشعارش باعث شد که فضلا و خواص به شعر او تمایل بسیار داشته باشند.

سید امیرحسین ترکستانی در وصف مولانا شاکر این‌طور می‌نویسد: مولانا یک عاشق بوده، نه از نوع خاکی و زمینی آن؛ بلکه او عاشق خالق هستی و سفیرش خاتم الانبیاء و المرسلین و اهل بیت طاهرین آن بوده، تمام اشعارش گویای توحید، وصف نبوت و عشق به اهل بیت و عرفان اسلامی است.

مولانا شاکر بلخی در حرارت عشق و فراق سوخت؛ در تقیه عمر خود را به سر برد اشعارش گویای زبان حالش می‌باشد. چنان‌چه آیت‌الله شیخ عطاءالله توسلی دره‌صوفی متوفی ۱۲۹۳ش در باره‌ی وی گفته است که شهرت مرتبه‌سرای مولانا شاکر بلخی به‌حدی بوده که علما و نخبگان زمان خویش را تحت‌الشعاع قرار داده بود. مولانا شاکر با این‌که در روزگار خود در ردیف شاعران بزرگ بوده، از شعرای پیش از خود به ویژه سعدی، مولانا، شمس، جامی، بیدل انوار و حافظ تأثیر بسیار پذیرفته است در اشعار خود چنین می‌گوید:

من بی‌سرو سامانم (اِرحمَ ننتا)شاه! فانظرت الی عبدک من لطفک یا مولی! اغرقت من الغفلت فی البحر مَعاصیا فی الیل سفاوتًا با الیل والنهار! ***

مولوی و شمس و حافظ، و بیدل و انوار هم جامی و سعدی صاحب سخن در جنگ و بحث شیخ و شاب و زاهدان و عابدان و عارفان دهریان، پیرمغان و اهرمن در جنگ و بحث هیچ سر خالی ز سودای تو نبود در جهان بت پرستان، بتگران و بت شکن درجنگ و بحث می‌کنند شوق تو آخر بر دل هرکس اثر "شاکر" شوریده دل با خویشتن درجنگ وبحث مولانا خال محمد خسته متوفی سال ۱۳۵۲هـ.

در نظم‌الحیات خویش نوشته است: مولانا صوفی شاکر بلخی از افکار بلند صوفیانه و شاعرانه برخوردار بود، یکی از بزرگ‌ترین عارفان عصرش بوده، در میان مردم خراسان به مثابه‌ی مولانا جلال‌الدین بلخی بوده، اشعار مولانا شاکر تنها انتخاب برای من بود؛

« من از عالم تو را تنها گزینم روا داری که من غمگین نشینم؟! دل من چون قلم اندر کف توست ز توست از شادمان و گر حزینم»

مولانا شاکر بلخی حدود دوصدوپنجاه سال پیش چشم از این جهان فرو بست؛ گاهی خود را مخاطب قرار می‌دهد و از بی‌ارزشی دنیا می‌گوید، گاهی از زمانه شکوه دارد، به‌رحال جز نام نیک از او به‌جا نمانده است.

"شاکرا" کلکت خرامان است جهد کن بیا بعد مرگت تا بماند چند شعری یادگار

مولانا شاکر بلخی، دیوان اشعار، کلیات برهان القاطع



و الجامع‌الکحمتین را به یادگار گذاشت که خوش‌بختانه این آثار او در زمان حیاتش نشر شده است و به صورت خطی موجود است. مردم دیوان مولانا را بسیار قدر می‌کنند و نسخه‌های خطی قدیمی آن در بین مردم و در کتابخانه‌ی ملی کابل، پنجاب، دوشنبه تاجکستان و تاشکند فعلاً موجود است.

اولین کتاب معارف هزارستان

بعد از حادثه‌ی غم‌باری که به دستور امیرعبدالرحمان خان بر مردم هزاره رفت و در سال ۱۸۹۲م ۱۳۱۳هـق (خانوف، ۱۳۷۲: ۲۰۷). ۶۲٪ این قوم را قتل عام کردند و تمام مکاتب و مدارس هزارستان و همه اسناد و اوراق تاریخی آن‌ها را سوزانده و از بین بردند و از این جهت معارف هزاره‌ها رو به نابودی رفت و از میان مردم محو شد (کاتب هزاره، ۱۳۹۳: ج ۳/ ۷۲). به گفته‌ی سید عسکر موسوی هزاره‌ها بعد از غائله‌ی عبدالرحمان خانی به انزوا و تجرید فرهنگی کامل قرار گرفته بودند. اعزام ملاحی حنفی مذهب توسط حکومت جابر بر مناطق هزارجات در میان هزاره‌ی دایزنگی در رأس آن قاضی داملا عبدالقیوم‌خان به زور قواعد حنفی مذهب را بر آن‌ها تحمیل می‌کردند (زابلی مغولی، ۱۳۲۲: ۱۸۶). و در تمام نقاط هزارستان حتی یک کتاب چاپی هم پیدا نمی‌شد، جز دیوان خطی مولانا شاکر هزاره بلخی که از چشم مأمورین حکومت به دور مانده بود. در این مرحله هزاره‌ها با استفاده از فرهنگ غنی که خود ریشه در اسلام دارد به سیستم آموزش سنتی (مکتب خانگی) رو آوردند که این سیستم در دنیای خارج کم‌تر شناخته شده است. این روش مسلمانان در طی ۱۴ قرن گذشته یکی از عالی‌ترین دستاوردهای تمدن اسلامی است. از و رود محصلین هزاره ذریعه‌ی فرمان‌ها و مکتوب‌ها (هفته‌نامه‌ی وحدت، ۱۳۷۱: ۵). در تمام مکاتب مدارس دولتی جلوگیری می‌شد و این امر ممنوع اعلان شده بود (موسوی، ۱۳۷۹: ۲۲۲). از میان دود و آتش خاکستر بر جامانده‌ی لشکریان جهل و جنون، بازهم چه مروریدهایی برخاسته‌اند علما و روحانیون آرام ننشسته عقاید و باورهای مذهبی خویش را سینه به سینه حفظ کرده نسل به نسل انتقال دادند و دست به قلم نی و دوات بردند که از جوهره‌ی ذغال چوب ترکیب می‌گردید. عقاید، اخبار و حوادث روزگار خویش را می‌نوشتند و در مکاتب خانگی درس می‌دادند، آن‌چه به‌نام مکتب بچه‌خوانی یاد می‌شد.

ملا غلام‌علی کربلایی می‌گوید: دانشمندان بس بزرگ از مکتب خانگی برخاسته همانند رازی، بوعلی سینا، خیام، فارابی، ابن عربی، ابن رشد، ابن خلدون، غزالی، البیرونی و بسیار دیگر. بازهم قلم به‌دستان و روحانیون فعال ما شروع به نوشتن قرآن کریم، حمله‌ی حیدری، شاهنامه و دیوان شاعران از جمله دیوان، مولانا شاکر بلخی کردند. از آن بزرگ مردان تا به امروز آثار خطی فراوان مانده و اسامی آن‌ها قرار ذیل‌اند: مولانا شاکر بلخی، ملا غلام‌حسن، ملاغلام‌علی کربلایی، سید مسلم‌شاه، ملا میرزاعلی، ملا قربان‌علی، ملا حمیدالله نظری(بابه حمید)؛ که اشعارمولانا شاکر از دست‌خط این مردان بزرگ آثار ارزشمند خطی باقی مانده و تا هنوز در بین جامعه‌ی ما اشعار مولانا شاکر نقل محافل و مجالس است. هر طفل که بتواند دیوان خطی مولانا شاکر را در مکتب خانگی بخواند پدرش به آن افتخار می‌کند و می‌گوید پسرم کتاب شاکر را خوانده توانایی خواندنش بالا رفته دیگر ملایی نیست که پسرم را درس بگوید. مکتب خانگی از مکتب دولتی تفاوت داشته قابل بحث نیست.

مولانا شاکر در نظر دیگران

ملا محمد یونس جریده‌نگار گاه‌نامه‌ی دوران شاهی(محمد ظاهرشاه) سال ۱۳۱۸هـ در بلخ نوشته است، که بلخ بامی در درازنای تاریخ خالی از اندیشمندان و بزرگان نبوده است. او در رساله‌ی خود از مولانا شاکر به‌عنوان یکی از بزرگان بلخ یاد کرده است. در تاریخ ادبیات بلخ از کهن‌ترین

روزگاران تا اوایل سده‌ی بیست‌ویکم آمده که مولانا شاکر شاعر و عارف روشن‌ضمیر بوده (خلیق، ۱۳۸۷: ۳۴۵). در «ارمغان سمنگان» آمده مولانا شاکر در زهد و تقوا از همه سرآمد روزگار بوده (حسن، ۱۳۸۰: ۳۲). در کتاب «سیری در ادبیات دری» آمده که او مدرس و امام جماعت مسجد خواجه پارسی ولی و شخص دانش‌پژوه و پرهیزگار بود (نایل، ۱۳۶۵: ۲۷۹). مولانا شاکر در عرصه‌ی قلم، نوشتار و مضامینی شیوا داشته در وادی نظم و نثر آثاری به‌یادگار نهاده، در قالب دیوان مجموعه‌ای از اشعار و غزلیات به الفاظ ادیبانه که مردم مجذوب و شیفته‌ی خرقره‌ی او می‌شوند و بیش از دو قرن است، اشعارش در بین مردم سینه به سینه انتقال می‌یابد (حنیف بلخی، ۱۳۷۹: ۲۳۴). آثار او توجه اهالی قلم را به خود جلب کرده است. اشعار مولانا شاکر بلخی و کلیات برهان القاطع، الجامع‌الکحمتین بیش‌تر از سه هزار بیت است؛ اما مولانا صوفی شاکر بلخی، صوفی وارسته، شاعری والا مقام و گمنام بوده در مناطق خوجوبند می‌زیسته و چند شعری از آن به طبع رسیده (توسلی و طلوع، ۱۳۹۹: ج ۱/ ۱۹۰). در وصف وی چنین نوشته‌اند:

چه صوفی بود در فصل و زمانش فلک در غیبه بود از عارفان به خاور یکه‌تاز علم و عرفان به عالم جان می‌داد، شیفتگان

در کتاب المزارات‌الشهر‌البلخ مؤلف ابوالاسفار بلخی در مورد مولانا شاکر آمده است: او از ملک دره صوف ترکستان بلخ و در منطقه خوج و بلند(خواجه بلند) دره یوسف می‌زیسته (بینوا، ۱۳۵۵: ج ۶/ ۳۸۵). که این منطقه فعلاً از توابع دره‌ی صوف ولایت سمنگان می‌باشد(توسلی، ۱۴۰۰: ۲۷). در رساله‌ی ملامحمدیونس بلخی (جریده بلخ، بیدار، ۱۳۱۸: ۴). نوشته شده که دیوان عالی مولانا شاکر بلخی و کلیات برهان القاطع و الجامع‌الکحمتین بیش‌تر از سه هزار شعر در خود گرد آورده است و این نسخه در آرشیف ملی کابل و کتابخانه‌ی لکه‌نوی پنجاب فعلاً محفوظ است. بخشی از اشعار مولانا، در سال ۱۳۱۸هـ در کابل به‌نام جریده‌ی بلخ به طبع رسیده چنین توضیحات داده اما مولانا صوفی شاکر بلخی از توابع جبل‌البلخ ملا و صوفی وارسته، مرد شاعر والا مقام و گمنام بوده در مناطق خوج و بلند می‌زیسته و چند شعری از آن به طبع رسیده است (جریده بلخ، بیدار، ۱۳۱۸: ۴).

مولانا شاکر بلخی تسلط بر علم قرائت داشت از فصاحت و بلاغت خاص برخوردار بود، مدتی استاد مدرسه و پیش‌نماز مسجد خواجه ابو نصر پارسا در بلخ بود. او در سال ۱۲۷۱هـق، ۱۸۵۰م در بلخ درگذشت، در دروازه‌ی هندوان شرقی شهر بلخ و نزدیک قبر رابعه بلخی مدفن گردید، جمعی از مردم و شاگردان وی لوح سنگ بر آن نصب کردند. تا زمان حکومت وزیر گل محمد خان مهمند قبر آن هویدا بود به دستور آن وزیر، آن قبرها تخریب گردید و بعد از آن ناپدید گشت.

منابع:

۱. توسلی، محمدنایب‌علی و طلوع عبدالؤمن. (۱۳۹۹). دره صوف در گذر بحران تاریخ. بلخ: انتشارات بیهقی.
۲. توسلی، محمدنایب‌علی. (۱۴۰۰). خاطرات سفر نیم‌قرن بیستم. کابل: انتشارات اکبر.
۳. جریده بلخ/ بیدار. (۱۳۱۸). روزنامه. ص ۴.
۴. حسن، محسن. (۱۳۸۰). ارمغان سمنگان (زندگی‌نامه مشاهیر علمی و ادبی). کابل: انتشارات نعمانی.
۵. حنیف بلخی، محمدحنیف. (۱۳۶۳). پر طاووس، شعر فارسی در آریانا. چاپ اول، پشاور: بی‌نا.
۶. حنیف بلخی، محمدحنیف. (۱۳۷۹). مفاخر بلخ. پشاور: انجمن ادبی بلخ.
۷. توسلی، محمدنایب‌علی. (۱۳۹۰). سیمای برازندگان دره صوف. بلخ: بیهقی، صورتگر.
۸. خانوف، تیمور. (۱۳۷۲). تاریخ ملی هزاره. مترجم عزیز ظغیان، چاپ اول، قزوین: موسسه اسماعیلیان.
۹. خلیق، صالح‌محمد. (۱۴۰۲). عرفان و تصوف اسلامی در بلخ باستان.
۱۰. خلیق، صالح‌محمد. (۱۳۸۷). تاریخ ادبیات بلخ، از کهن‌ترین روزگاران تا اوایل سده بیست‌ویکم. کابل: انجمن نویسندگان، بلخ.
۱۱. بینوا، عبدالروف(۱۳۵۵) دایرة المعارف آریانا ج ۶(به زبان پشتو). کابل: وزارت اطلاعات و کلتور.
۱۲. ریاضی هروی، محمدیوسف. (۱۳۶۹). عین‌الوقایع تاریخ افغانستان. چاپ اول، تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار.
۱۳. زابلی مغولی، محمدفاضل بن وطن. (۱۳۳۲). مختصر‌المنقول در تاریخ هزاره مغول. کویت: بی‌نا.
۱۴. کاتب، فیض‌محمد هزاره. (۱۳۹۳). سراج‌التواریخ. ج ۳ تهران: موسسه انتشارات عرفان.
۱۵. موسوی، سیدعسکر. (۱۳۷۹). هزاره‌ها در افغانستان. مترجم اسدالله شفاهی. تهران: انتشارات موسسه فرهنگی هنری نقش سیم‌رغ.
۱۶. نایل، حسن. (۱۳۶۵). سیری در ادبیات دری سده سیزدهم. کابل: اکادمی علوم افغانستان (انسیتیوت زبان‌وادبیات دری).
۱۷. هفته‌نامه‌ی وحدت. (۱۳۷۱). شماره ۲۹ ص ۵.

گزارش تازه یوناما از نقض گسترده حقوق بشر در حاکمیت طالبان

دکتر م. شفیع

وزارت امر به معروف و مداخله در امور شخصی مردم در گزارش هم‌چنین آمده است که وزارت امر بالمعروف و نهی عن المنکر طالبان به بهانه‌های مختلف مردم را مورد آزار و اذیت قرار می‌دهند که از جمله این بهانه‌ها «اجرای ممنوعیت موسیقی»، «نظارت بر اندازه ریش» و «استایل موی مردان» بوده است. از جمله در گزارش آمده است که در دهم سپتمبر در ولایت فاریاب ۲۹ تن از محصلان که در لیلیه دانشگاه فاریاب در مراسم نامزدی یکی از هم‌صنفی‌های خود موسیقی پخش کرده بودند بازداشت شدند و برخی از آنان سیلی خوردند و سر شان تراشیده شد.

بر اساس این گزارش مقامات طالبان هم‌چنان به بازداشت خودسرانه و محبوس ساختن فعالان مدنی، رسانه‌گران و مدافعان حقوق بشر به دلایل نامعلوم ادامه می‌دهند. در این زمینه از جمله با بازداشت خودسرانه ۱۱ خبرنگار از ۶ تا ۱۹ اگست از سوی استخبارات طالبان اشاره شده است که به اتهام ارائه معلومات به خبرگزاری‌های خارجی و پروپاگاندا علیه مقامات این گروه توقیف و زندانی شده بودند.

در گزارش هم‌چنین از بازداشت و محبوس ساختن اعضای جنبش اعتراضی زنان، توقیف تلویزیون همیشه بهار به دلیل کار مختلط خبرنگاران زن و مرد در آن و دیگر موارد ذکر شده است.

دستورالعملی برای آرایشگاه‌های زنانه ابلاغ گردید که بر اساس آن تمام آرایشگاه‌های زنانه باید مسدود شوند و زنان نباید از این طریق کار کنند و هر کس از این فرمان تخطی کند مورد بازخواست قرار خواهد گرفت. پس از این ابلاغیه کسانی که بر کار خویش ادامه دادند هدف واکنش‌های خشن از سوی مقامات طالبان قرار گرفتند که چندین مورد در گزارش ذکر شده است.

در گزارش از دستور وزیر امر به معروف طالبان مبنی بر ممنوعیت بازدید زنان از پارک ملی بند امیر سخن به میان آمده است و هم‌چنین گفته شده است که اوایل ماه سپتمبر در ولایاتی چون زابل و خوست مقامات امر به معروف گروه طالبان از بلندگوهای مساجد اعلان کرده اند که از این پس زنان حق ندارند بدون مجرم برای خرید به بازار و دکان‌ها بروند که این فرمان تا کنون پابرجا است. در گزارش از تداوم میکانیزم‌های نظارتی طالبان مبنی بر اجرای کامل ممنوعیت تحصیل دختران و زنان یاد شده و آمده است که بر اساس فرمان‌های قبلی طالبان، زنان حق ندارند در مقاطع لیسه و دانشگاه درس بخوانند و در ماه‌های جون، اگست و سپتمبر مقامات برحال طالبان اقدامات متعددی انجام داده اند تا مطمئن شوند که از این فرمان تخطی صورت نگرفته و زنان به تعلیم در مقطع لیسه و تحصیل در دانشگاه‌ها نپرداخته اند و ممنوعیت‌ها به طور کامل اجرا می‌شوند.

جنایت علیه نیروهای امنیتی و مقامات دولت پیشین در گزارش هم‌چنین تاکید شده است که از سال ۲۰۲۱ تا کنون ۸۰۰ مورد از سوی ملل متحد مستند شده است که در آن‌ها عفو عمومی از سوی طالبان نقض گردیده و نیروهای امنیتی و مقامات سابق کشته، شکنجه، حبس و از سوی نیروهای طالبان ناپدید شده اند. ملل متحد بار دیگر تاکید کرده است که طالبان باید بر مفاد فرمان عفو عمومی پای بند بمانند و از تخطی‌ها علیه نیروهای امنیتی سابق و مقامات دولت پیشین خودداری کنند.

یوناما قبلاً نیز در این مورد یک گزارش مستقل در تاریخ ۲۲ اگست ۲۰۲۳ به نشر رسانده بود ولی به نظر می‌رسد که طالبان در پی آن گزارش به گفته یوناما اقداماتی انجام داد ولی آن اقدامات تا کنون عملی نگردیده است و جنایات سازمان یافته علیه نیروهای امنیتی و مقامات سابق هم‌چنان ادامه دارد.

بازداشت خودسرانه رسانه‌گران، فعالان مدنی و مدافعان حقوق بشر

یوناما هیات معاونت ملل متحد برای افغانستان (UNAMA) در گزارش تازه خود که روز دو شنبه اول عقرب ۱۴۰۲ منتشر شد از نقض گسترده حقوق بشر در حاکمیت طالبان خبر داده است. گزارش بر اساس دستورالعمل شورای امنیت ملل متحد تهیه شده است که قبلاً صادر شده بود. در این گزارش که قضایای حقوق بشری را از ماه جولای تا ماه سپتمبر ۲۰۲۳ در حاکمیت طالبان شامل می‌شود، قضایای متعددی هم‌چون قتل، شکنجه، بازداشت خودسرانه، وضع محدودیت‌های جدید بر اقشار مختلف، تخطی‌های مقامات حاکم از قوانین و نقض حقوق بشری افراد گزارش شده است.

تداوم جنایت علیه هزاره‌ها

در گزارش قتل‌های زنجیره‌ای و جنایات علیه هزاره‌ها در ارزگان خاص ذکر شده و آمده است که در بین ماه‌ها جون تا اگست ۲۰۲۳ گزارش‌های گسترده‌ای در زمینه کشتار، تخریب اموال و محصولات زراعتی مردم هزاره منتشر شد و این اتهام نیز وجود داشت که نیروهای امنیتی برحال در این قضایا دست داشته باشند. بر اساس این گزارش از ماه جنوری تا سپتمبر کشتار حداقل شش تن از ساکنان ولسوالی ارزگان خاص، پنج مورد تخریب اموال شامل وسایل نقلیه، خانه‌ها و محصولات زراعتی متعلق به هزاره‌ها و دو مورد لت و کوب در ولسوالی ارزگان خاص مورد تایید دفتر ملل متحد قرار گرفته است.

هم‌چنین یوناما از وضع محدودیت بر مراسم عاشورا، علی‌رغم اعلان قبلی مقامات طالبان مبنی بر آزادی عمل در برگزاری مراسم عاشورا، گزارش داده و آورده است که محدودیت‌ها در ولایاتی چون هلمند، قندهار، نیمروز و ارزگان بیشتر بوده است. بر اساس گزارش در ۲۵ و ۲۶ جولای نیروهای طالبان مردم عزادار را به اتهام این که دستورالعمل‌های صادرشده از سوی این گروه را رعایت نکرده اند، با سیلی و باطوم مورد لت و کوب قرار داده اند. در گزارش هم‌چنین آمده است که در ۲۸ جولای نیروهای طالبان در ولایت غزنی با هدف پراکنده ساختن عزاداران عاشورا به سوی آنان تیراندازی کردند که بر اثر این تیراندازی‌ها، چهار تن به شمول یک کودک و یک زن کشته شدند و شش تن دیگر زخمی گردیده اند.

تداوم نقض حقوق بشری زنان

در گزارش تازه یوناما موارد متعددی از نقض حقوق زنان و وضع محدودیت‌های تازه بر آنان آمده است. در گزارش آمده است که به تاریخ ۲۵ جون از سوی طالبان

هیئت معاونت سازمان ملل متحد
برای افغانستان



وضعیت حقوق بشر در افغانستان

جولای - سپتمبر ۲۰۲۳

زندگینامه شهید عید محمد اعتمادی

ابوذر ابراهیمی

شهید اعتمادی و یارانش موجب شد که جمع زیادی از مردم مناطق مختلف هزاره جات آنجا ساکن شوند. او با تعداد کمی از انسانهای یادکر و درد، ماه‌ها، شبانه نگهبانی می‌کردند تا اهالی محل با خیال راحت بخوابند. اعتمادی به دلیل اینکه عالم دین و امام جماعت مسجد بود، خط خوبی داشت و در استدلال و اقتناع طرف مقابل مهارت داشت؛ بخش عمده کارهای اداری شهرک به عهده ایشان بود. از سوی دیگر شهید اعتمادی خود نیز عاشق خدمت به خلق و کار برای رضای خدا بود لذا برای بهبود وضعیت زندگی همشهریان و همسایه‌هایش سعی مستمر داشت. برخورداری مردم شهرک خوشرو در از نعمت برق، سرک پخته و لیسه دولتی ای با امکانات و تجهیزات، مدیون تلاش‌های شبانه‌روزی و خون دل خوردن‌های زیاد اعتمادی بود. بر اثر همین زحمات و خدمات بود که محله دور افتاده خوشرو رونق گرفت و اکنون بیش از ۳۰۰ خانگی در آنجا زندگی می‌کنند.

این همه در حالی بود که اعتمادی زندگی بسیار ساده ای داشت و طی این سالها با این که همواره با مشکلات و مرارت‌های زندگی دست و پنجه نرم می‌کرد اما برای رفاه و آسایش همشهریان و همسایه‌هایش سر از پا نمی‌شناخت و انگار خود را وقف خدمت به مردم محرومش کرده است.

شهادت

عصر روز یک شنبه ۳۰ میزان ۱۴۰۲ اعتمادی برای تشییع و تدفین یکی از مؤمنین به محله کمرکلاغ هرات می‌رود. در مسیر بازگشت افراد مسلح ناشناس موتر حامل ایشان را متوقف کرده و پس از بازرسی همراهانش، گواشی‌های سرنشینان را ضبط می‌کنند اما شهید اعتمادی را از ماشین پیاده کرده با خود می‌برند. عناصر مسلح در برابر التماس‌ها و اصرارهای همراهان می‌گویند آقای اعتمادی را فقط تا پوسته می‌بریم. اما زمانی که اقوام و بستگان شهید به پوسته‌های امنیتی طالبان مراجعه می‌کنند آنها اظهار بی‌اطلاعی می‌کنند. پس از جستجوهای زیاد، در نهایت روز دوشنبه یکم عقرب پیکر خونین شهید، از منطقه غوریان پیدا شد و خانواده و بستگان را در غم و اندوه عمیقی فروبرد.

روحش شاد و یادش گرامی باد.

شهید اعتمادی در سال ۱۳۶۴ به شیراز رفت و در آن جا ضمن کار و تلاش برای امرار معاش، همراه با مامایش مرحوم حسین بخش اعتمادی به مدت دو سال با دفتر سازمان نصر همکاری نمود و در برگزاری برنامه‌ها، تبلیغ و جذب جوانان به آن دفتر از هیچ تلاشی فروگذاری نکرد. او سپس به مشهد بازگشت و در مدرسه علمیه چهارده معصوم گلشهر مقیم شد و باحضور در محضر بزرگان علم و ادب مشهد، دروس حوزوی را ادامه داد. همزمان در برنامه‌های فرهنگی کتابخانه رسالت مشارکت می‌کرد. در مناسبت‌های ملی و مذهبی مقاله می‌خواند و مدیریت و گرداندگی مراسم را به عهده می‌گرفت. در جریان مرجعیت آیت الله العظمی محقق کابلی در کنار مامایش حاج اعتمادی سهم گرفت و در سال ۱۳۷۴ با تأسیس حسینیه هزاره‌ها از همکاران و فعالان این حسینیه بود. شهید اعتمادی در سال ۱۳۷۴ ازدواج کرد و مجبور شد برای بهبود وضع معیشت به تهران برود اما در آن جا نیز فارغ از دغدغه‌های فرهنگی، دینی و مسائل مرتبط با سرنوشت مردم و کشور نبود. از همین رو از هر فرصتی برای تبلیغ و آگاهی‌بخشی عمومی استفاده می‌کرد و در سخنرانی‌های همواره از مظلومیت تاریخی و سالها رنج و حرمان مردمش می‌گفت.

۳. بازگشت به افغانستان

سال ۱۳۸۲ همراه با خانواده به افغانستان بازگشت و در هرات رحل اقامت افکند؛ منطقه "خوشرو" جایی بود که سال‌ها محل کار و فعالیت فرهنگی و تبلیغی اعتمادی شد. او به عنوان یک عالم آگاه به زمان از ابتدای حضور در هرات تا واپسین لحظات حیات برای تربیت علمی و دینی جوانان و نوجوانان، گره گشایی از کار مردم و آموزش قرآن و احکام الهی تلاش کرد. بر همین اساس در ساخت مسجد امام زمان در خوشرو، کانون فرهنگی آموزشی راه عدالت، ایجادلیسه پسرانه محله خوشرو نقش اصلی و محوری را داشت و در این زمینه‌ها داوطلبانه و با عشق و علاقه وافر کار و کوشش بسیار کرد. در سال‌های نخست حضور اعتمادی کمتر از ۲۰ خانواده در خوشرو زندگی می‌کردند و با توجه به دوری از شهر، تهدیدهای امنیتی، کمبود امکانات زندگی و... احتمال می‌رفت که هزاره‌ها بکلی خوشرو را تخلیه کنند اما استقامت و ایستادگی

بود.

۲. سفر به ایران

اعتمادی در سال ۱۳۶۳ به ایران سفر کرد و در شهر مشهد مقیم شد. وی با عشق و علاقه‌ای که به تحصیل علم و دانش داشت و تشویق خانواده و بستگان، دروس مقدماتی حوزه را نزد مامایش حاج اعتمادی هزاره‌ها آموخت.



به گفته منابع محلی هفتاد نفر در انفجار مسجد امام زمان پلخمری کشته شده اند



شهادت شده اند و برخی از مجروحانی که بعداً بر اثر جراحات از بین رفته اند شامل همین تعداد هستند.

این انفجار با واکنش‌های گسترده مواجه شد و اکثر احزاب و شخصیت‌های سیاسی و همچنین نهادهای بین‌المللی از جمله نهادهای مربوط به ملل متحد آن را محکوم کردند و ریچارد بنت گزارشگر ویژه ملل متحد خواستار تأمین امنیت شیعیان از سوی گروه طالبان شد.

همچنین جبهه آزادی در اعلامیه مطبوعاتی ضمن محکوم کردن این حمله تروریستی بر گرفتن انتقام از دشمنان تروریست تأکید کرد و خواستار به رسمیت شناسی نسل‌کشی هزاره‌ها شد.

یک روز پس از این حمله خونین شاخه خراسان گروه داعش مسئولیت این حادثه تروریستی را به عهده گرفت و تصویری از مهاجم انتحاری در یک پیام تلگرامی منتشر کرد و مدعی شد که در آن ۵۰ تن کشته شده اند.

گروه طالبان ساعت‌ها پس از این حمله در باره آن اظهار نظر نکرد و سخنگوی پلیس این گروه در ولایت بغلان اعلان کرد که در این حمله ۷ تن کشته و ۱۵ تن زخمی شده اند. اما در همان روز دویچه وله صدای آلمان گزارش داد که در این حمله ۳۰ تن کشته و نزدیک به ۷۰ تن زخمی شده اند.

بعداً برخی از رسانه‌ها از کشته شدن نزدیک به ۵۰ تن و زخمی شدن ۷۰ تن گزارش دادند. اما در تماس‌هایی که اخیراً با برخی از منابع مطلع صورت گرفت تأیید کردند که در این حادثه تروریستی نزدیک به ۷۰ تن از نمازگزاران

روز جمعه تاریخ ۲۱ میزان ۱۴۰۲ در هنگام برگزاری نماز جمعه در صف نمازگزاران در مسجد امام زمان پلخمری، مرکز ولایت بغلان، یک حمله انتحاری صورت گرفت که به گفته منابع محلی ۷۰ تن در آن شهید شده و ده‌ها تن دیگر مجروح گردیده اند.

انفجار در مسجدی صورت گرفته است که در منطقه اسلام آباد شهر پلخمری مرکز ولایت بغلان موقعیت دارد و در محوطه آن یک مدرسه دینی به نام ثقلین نیز وجود دارد.

گروه طالبان تعداد شهدا را هفت تن ذکر کردند و رسانه‌ها از ۱۷ تا ۵۰ تن گفته اند. اما بر اساس معلوماتی که اخیراً از سوی منابع آگاه محلی با نشریه راه عدالت در میان گذاشته شده است تأیید می‌کنند که در این رخداد نزدیک به هفتاد تن شهید شده اند.

اعلان موجودیت جبهه متحد افغانستان ضد طالبان در آمریکا



یاد نمود و ادعا کرد که القاعده همچنان در حال رشد در افغانستان است و اعضای این گروه نیروهای اردوی طالبان و همچنین گروه‌های تروریستی دیگر را آموزش می‌دهند. او علاوه کرد که هم اکنون پایگاه سابق نیروهای آمریکایی را که در نزدیکی میدان هوایی قندهار موقعیت داشت تبدیل به مرکز آموزش نیروهای نتحاری گروه‌های تروریستی شده است.

آقای سادات گفته است که جبهه متحد افغانستان به منظور بازپس‌گیری افغانستان از تروریستان و زیر یک پرچم و با مشارکت همه اقوام و اقلیت‌های کشور در پرتو قانون اساسی مبتنی بر اراده مردم مبارزه می‌کند.

جبهه متحد افغانستان همچنین در نخستین اعلامیه خود گفته است که این جبهه توسط گروهی از رهبران جوان و نسل جدید افغانستان ایجاد شده است.

در مراسم اعلان موجودیت جبهه متحد افغانستان که با برافراشتن بیرق سه رنگ افغانستان و حضور چهره‌های سیاسی انجام شد، تعدادی از سیاستمداران آمریکایی نیز حضور داشتند و سخنرانی کردند.

یک تشکل جدید سیاسی و نظامی از سوی تعدادی از جنرالان و اعضای سابق نیروهای امنیتی افغانستان به نام «جبهه متحد افغانستان» در ویرجینیای ایالات متحده در تاریخ ۲۷ میزان ۱۴۰۲ اعلان موجودیت کرد.

گفته می‌شود این جبهه تحت رهبری جنرال سمیع سادات یکی از فرماندهان اصلی اردو و فرمانده نیروهای خاص اردوی ملی افغانستان و جمعی از جنرالان و اعضای نیروهای امنیتی سابق به وجود آمده است و هدف خود را مبارزه نظامی و سیاسی علیه گروه طالبان اعلان کرده است.

جنرال سادات طی سخنانی در مراسم اعلان موجودیت این جبهه گفت: «ما در حال سازماندهی‌ای هستیم که دوباره کشورمان را به دست بیاوریم. متحد و زیر یک پرچم، فراگیر با همه اقلیت‌ها و حکومتی با قانون اساسی که توسط مردم انتخاب شده. ما حرکت سیاسی خود را ایجاد کرده‌ایم و خواهان یک حکومت قانونی و مشروع در افغانستان هستیم.» آقای سادات در سخنرانی خود همچنین از تبدیل شدن افغانستان به پایگاه تروریستان

ارگ ریاست جمهوری به خوابگاه چهار تن از رهبران طالبان تبدیل شده است

دفا تر و خوابگاه‌های خود را در بخش‌هایی از ارگ برپا کرده اند.

بر اساس این گزارش ملا حسن آخند، رئیس‌الوزرای طالبان حرمسرا و «کوتی باغچه» را در اختیار دارد. عبدالغنی برادر، معاون اقتصادی رئیس‌الوزرا در قصر نمبر یک بودوباش دارد. در ساختمان قصر دلگشا محمد یعقوب مجاهد، سرپرست وزارت دفاع طالبان زندگی می‌کند. هم چنین قصر نمبر هشت ارگ ریاست جمهوری در اختیار قیوم ذاکر، فرمانده طالبان برای رهبری جنگ در پنجشیر و اندراب است. منابع معتبر گفتند رهبران طالبان در ماه‌های گذشته از قیوم ذاکر خواستند ساختمان ارگ را ترک کند ولی او با استفاده از نفوذی که دارد از پذیرش این درخواست سر باز زده و به بودوباش در ارگ ادامه داده است.

معلومات دریافت شده نشان می‌دهد که تنها رهبران ولایت‌های جنوبی در ساختمان ارگ ریاست جمهوری اقامت دارند و رهبران نزدیک به شبکه حقانی و طالبان از دیگر ولایت‌ها در این ساختمان جای ندارند.



ارگ ریاست جمهوری افغانستان که زمانی مرکز تصمیم‌گیری‌های مهم سیاسی کشور بود، اکنون به خوابگاه چهار مقام طالبان بدل شده است.

به گزارش شبکه افغانستان اینترنشنل منابعی از ارگ، اطلاعاتی را در اختیار این شبکه قرار دادند که درباره وضعیت این ساختمان تاریخی، دو سال پس از ورود طالبان روشنی می‌اندازد.

این منابع گفته اند که ساختمان تاریخی ارگ کابل بین چهار مقام طالبان تقسیم شده است و این مقام‌ها

اعلامیه جدید جنبش زنان معترض به سوی آزادی

دارای جایگاه معنی‌دار باشند.»

جنبش در اعلامیه جدید خود، فشار بر فعالان مدنی و زنان را در راستای سیاست حذفی گروه طالبان توصیف کرده است و از جامعه جهانی خواسته تا طالبان را به رسمیت نشناسند.

گفتنی است که طالبان از زمان به دست گرفتن دوباره کابل تا کنون ده‌ها تن از فعالان مدنی را زندانی و شکنجه کرده اند که تعدادی از این فعالان تا کنون در زندان طالبان هستند. این گروه به تازگی ژولیا پارسی یکی از فعالان مدنی زن را نیز دستگیر و زندانی کرده است.

اعضای گروه موسوم به «جنبش زنان معترض به سوی آزادی» طی یک تجمع اعتراضی در تاریخ ۲۹ میزان ۱۴۰۲ که در یک مکان سرپوشیده در کابل برگزار شد خواستار رهایی تعدادی از فعالان مدنی از جمله ژولیا پارسی، ندا پروانی، مطیع‌الله ویسا و رسول پارسی از زندان طالبان شدند.

در اعلامیه این جنبش آمده است: «ما خواهان پایان یافتن حاکمیت استبدادی گروه طالبان هستیم. افغانستان با ثبات نیاز به ایجاد یک حکومت دموکراتیک و برخاسته از آزادی مردم دارد و تا تمامی اقشار جامعه به ویژه زنان

پس از زلزله‌های مرگبار هرات مردم هنوز بدون سرپناه و در بیابان‌ها زندگی می‌کنند

کمک‌ها، مشکل تراشی طالبان برای سایر نهادها و اشخاص کمک‌کننده، نرسیدن کمک‌ها به مستحقین از مهم‌ترین مشکلات مردم در هرات است.

گفته می‌شود هزاران نفر از آسیب دیدگان زلزله در هرات هم اکنون بدون سرپناه و در فضای باز زندگی می‌کنند و چادر و دیگر وسایل کمکی به آنان نرسیده است.

در همین حال بر اساس گزارش‌های منابع محلی در بسیاری از مناطق هزاره‌نشین در ولایت هرات که خانه‌های آنان تخریب گردیده و آسیب‌های جدی بر آنان وارد شده است تا کنون از کمک‌ها محروم بوده اند و هیچ کمکی به آنان نرسیده است.

در پی زلزله مرگبار هرات و پس‌لرزه‌های شدید آن، آسیب دیدگان همچنان در فضای باز و بدون سرپناه زندگی می‌کنند. طی روزهای گذشته سردی هوا و طوفان بر مشکلات افزوده است و مردمی که خانه‌های شان تخریب گردیده است می‌گویند تا کنون سرپناه برای آنان فراهم نشده است.

علاوه بر کسانی که در مناطق اصلی زلزله خانه‌های خود را از دست داده اند، دیگر ساکنان هرات نیز از ترس پس‌لرزه‌های پی‌پی هم در فضای باز زندگی می‌کنند. منابع محلی از هرات از مشکلات مردم به خصوص آسیب دیدگان می‌گویند و بر اساس گفته‌های آنان عدم هماهنگی میان نهادهای کمک‌کننده، تبعیض در رساندن

بدرفتاری نیروهای امنیتی پاکستان با مهاجران افغانستانی

کرکس‌ها به خانه‌های مهاجران هجوم می‌برند و شبانه آنان را بازداشت و زندانی می‌کنند.

در پی تشدید بدرفتاری با مهاجران و تهدید دولت این کشور مبنی بر اخراج پناهجویان افغانستانی از این کشور، کشورها و سازمان‌های بین‌المللی واکنش‌های زیادی داشته اند.

تا کنون سازمان ملل متحد و کشور ایالات متحده به طور جدی از دولت پاکستان خواسته اند تا روند اخراج مهاجران افغانستانی را به تعویق بیندازد و از این کار صرف نظر کند. اما دولت پاکستان تا کنون بر تصمیم خود مصر بوده و هر روزه مهاجرین را تهدید می‌کند.

در پی ضرب الاجل دولت پاکستان برای مهاجران بدون مدرک افغانستانی که تا آخر ماه اکتبر ۲۰۲۳ این کشور را باید ترک کنند و گرنه با زور اخراج خواهند شد، گزارش‌ها حکایت از بدرفتاری پلیس و ماموران امنیتی این کشور با مهاجران دارد.

گزارش‌ها می‌رساند که پلیس پاکستان تمام افغان‌های مقیم پاکستان اعم از کسانی را که دارای کارت شناسایی و بی مدرک هستند مورد آزار و اذیت قرار می‌دهند و بدون موجب به بازداشت گسترده مهاجرین پرداخته است.

وضعیت به گونه ای است که یکی از چهره‌های سیاسی پاکستان در انتقاد از دولت این کشور گفت که پلیس مثل



اجلاس بین المللی قاهره برای صلح در فلسطین اشغالی بدون نتیجه پایان یافت



در این اجلاس ملک عبدالله دوم پادشاه اردن خواستار «آتش بس فوری» شد. عبدالفتاح سیسی، رئیس جمهوری مصر، نیز با تأکید بر «حق» فلسطینیان تأکید کرد که «تنها راه حل مسئله فلسطین عدالت است» و «آنها باید بتوانند دولت خود را ایجاد کنند.»

از سوی دیگر محمود عباس، رئیس تشکیلات خودگردان فلسطینی، خواستار «پایان دادن به اشغال سرزمین‌های فلسطینی توسط اسرائیل» و «راه حل دو دولت» شد.

پدرو سانچز، نخست‌وزیر اسپانیا، نیز از جامعه بین‌الملل خواست اجازه ندهد درگیری به یک بحران منطقه‌ای تبدیل شود.

در این اجلاس علاوه بر حضور پررنگ مقامات اتحادیه عرب، نمایندگان کشورهای روسیه، چین، جاپان، کانادا، بریتانیا و ایالات متحده نیز حضور داشتند.

اجلاس رهبران تعدادی از کشورهای جهان، که «برای صلح» در قاهره پایتخت مصر گرد هم آمده بودند، روز شنبه ۲۹ میزان ۱۴۰۲ بدون دستیابی به توافق پایانی یافت.

به گزارش یورو نیوز؛ عمده کشورهای شرکت‌کننده در این اجلاس خواستار برقراری «آتش بس» میان اسرائیل و حماس شدند و با حمایت از «کمک گسترده» به غزه، بر لزوم یافتن «راه حل» قطعی برای ۷۵ سال درگیری میان اسرائیل و فلسطین تأکید کردند.

آنتونیو گوتش، سرمنشی سازمان ملل متحد گفت: «ما باید اکنون برای پایان دادن به این کابوس اقدام کنیم.»

دبیرکل سازمان ملل متحد اضافه کرد نوار غزه که اکنون تحت «محاصره کامل» اسرائیل است، «نیاز به ارسال کمک‌های گسترده دارد.»

افزایش حملات سنگین اسرائیل بر اماکن غیر نظامی در غزه



ساختمان تاریخی فروریخت و ده ها نفر که در آن پناه گرفته بودند کشته شدند.

ارتش اسرائیل روز یکشنبه ۳۰ میزان ۱۴۰۲ بر یک مسجد در غزه حمله موشکی انجام داد که در آن نیز تعداد زیادی از مردم غیر نظامی کشته شدند.

آخرین حمله موشکی نیروهای اسرائیلی بر اماکن غیر نظامی تا ۳۰ میزان ۱۴۰۲ بر یک اردوگاه محل زندگی پناهندگان در کرانه باختری بوده است که به گفته سازمان ملل متحد در پی آن ۱۳ پناهجو کشته شده اند.

در پی درگیری میان حماس و اسرائیل، حملات ارتش این کشور بر مناطق غیر نظامی افزایش چشمگیری داشته است که یکی از بدترین این حملات تا کنون بر شفاخانه الاهلی غزه بوده است که بیش از ۵۰۰ غیر نظامی در آن کشته شده اند.

علاوه بر این حمله که خشم جهان را برانگیخته است حملات هوایی و زمینی و دریایی اسرائیل بر غزه تا کنون بیش از پنج هزار نفر تلفات در پی داشته است.

همچنین ارتش اسرائیل یک روز پس از حمله بر شفاخانه الاهلی بر یک کلیسای تاریخی حمله کرد که این

یک عضو شورای علمای شیعه هرات به طرز فجیعی کشته شد

این اولین بار نیست که علمای اهل تشیع در هرات مورد هدف گروه‌های تروریستی قرار می‌گیرند. پیش از این نیز بارها حوادث مشابه ترور مرحوم اعتمادی در هرات صورت گرفته است.



حجت الاسلام عید محمد اعتمادی یک تن از اعضای شورای علمای اهل تشیع هرات در روز دوشنبه اول عقرب ۱۴۰۲ در منطقه خوشرود ولسوالی انجیل ولایت هرات به دست افراد مسلح ناشناس به طور بی‌رحمانه به شهادت رسید.

آقای اعتمادی که سال‌ها در منطقه خوشرود زندگی می‌کرد هنگام برگشت از یک مراسم تدفین میت به خانه اش توقیف و سپس به گونه بی‌رحمانه و بدون هیچ دلیلی تیرباران شد.

همراهان آقای اعتمادی گفته اند که در ابتدا تمام سرنشینان وسیله نقلیه‌ای که آقای اعتمادی نیز در آن بوده است، توقیف شده بودند ولی پس از دقایقی، دیگران به جز مرحوم اعتمادی رها شدند و پس از آزادی سایر سرنشینان، وی توسط افراد مسلح ناشناس تیرباران شده است.

شهید اعتمادی از مردمان هزاره لعل و سر جنگل ولایت غور بود که سال‌ها قبل ساکن منطقه خوشرود در ولسوالی انجیل شد و مشغول تدریس و تبلیغ آموزه های دینی بود و پیشینه سیاسی نداشت.

خروج آمریکا از افغانستان به دلیل مقابله با چین و روسیه

نیروهای نظامی ایالات متحده از افغانستان پرداخته است و گفته است که علاوه بر پایان دادن به طولانی ترین جنگ آمریکا در خارج از مرزهای این کشور، آمادگی برای مقابله با قدرت‌های جدیدی چون روسیه و چین بوده است.

او گفته است ایالات متحده اهداف خود از جمله مقابله با تروریسم را از راه دور تعقیب خواهد کرد که کشتن ایمن الظواهری یکی از نمونه های آن بود.

جیک سالیون از حضور بیست ساله در افغانستان اظهار ندامت می‌کند و می‌نویسد به چنین حمله ای در افغانستان نیاز نبوده است.



این اظهارات سالیون سخنان بایدن رییس جمهور ایالات متحده را مبنی بر اینکه افغانستان ارزش جنگیدن را نداشته است به طور تلویحی تأیید می‌کند.

ایالات متحده در سال ۲۰۲۱ کمی پیش‌تر از سقوط نظام جمهوری در افغانستان به دست طالبان به طور ناگهانی پایگاه بگرام را تخلیه کرد و بدین ترتیب به بیست سال حضور نظامی در افغانستان پایان داد. این امر مورد انتقاد بسیاری از مردم جهان از جمله مردم افغانستان قرار گرفت و اکنون از آن به عنوان یک خروج مفتضحانه و بزرگ‌ترین شکست ایالات متحده یاد می‌شود.

مشاور امنیت ملی کاخ سفید در اظهارات تازه در باره دلیل خروج ایالات متحده از افغانستان گفته است که آمریکا به خاطر مواجهه با چالش‌های جدید از جمله قدرت گرفتن بیشتر چین و روسیه از افغانستان خارج شد.

جیک سالیون در مقاله ای در نشریه فارین افیرز نوشته است که حملات روسیه به گرجستان و اوکراین در سال‌های ۲۰۰۸ و ۲۰۱۴ و همچنین تقویت ناگهانی قوای نظامی چین سبب شد تا آمریکا سیاست دفاعی‌اش را تغییر دهد.

او در ادامه به دلایل تصمیم جو بایدن مبنی بر خروج

افغانستان و طوفان نقض حقوق بشر در گزارش تازه ریچارد بنت

گزارشگر ویژه حقوق بشر در ملل متحد هم چنین در باره وضعیت آسیب دیدگان زلزله‌های اخیر هرات گفت که وضعیت در هرات وخیم است و کشورها و مجامع جهانی باید اقدامات بیشتر در راستای کمک به مردم هرات انجام دهند.

وی هم چنین در باره نقض گسترده معترضان زن از سوی طالبان، روزنامه نگاران، فعالان مدنی و حقوق بشر به شورای امنیت ملل متحد گزارش داده و در این مورد ابراز نگرانی جدی خود را ابراز داشته است.

ریچارد بنت اقدامات طالبان مبنی بر ادامه محرومیت دختران از آموزش و گسترش مدارس دینی را زاینبار توصیف کرده و گفته است که این وضعیت تأثیرات منفی بر آینده افغانستان خواهد گذاشت.

وی در باره عادی سازی روابط با طالبان از سوی برخی کشورها گفته است: «گروه‌های مختلفی از افغان‌ها از اینکه جامعه بین‌المللی به سمت عادی سازی وضعیت حرکت می‌کند و نگرانی‌های حقوق بشری آن‌ها به نفع منافع ژئوپلیتیکی بزرگ‌تر کنار گذاشته شده است، ابراز نگرانی کرده‌اند. من امیدوارم کشورهای عضو با ایستادگی قاطعانه برای تأمین حقوق بشر و ماندن کنار زنان و دختران افغان اشتباه شان را در این خصوص جبران کنند.»

ریچارد بنت، گزارشگر حقوق بشر سازمان ملل متحد در افغانستان، روز سه‌شنبه ۲ عقرب ۱۴۰۲ به شورای امنیت سازمان ملل متحد از وضعیت حقوق بشر در افغانستان گزارش داد و گفت که در این کشور طوفان نقض حقوق بشر جریان دارد.

در این گزارش از مجامع و نهادهای بین‌المللی خواسته شده است تا از روند اخراج اجباری مهاجران افغانستانی از کشورهای ایران و پاکستان جلوگیری شود و بدین ترتیب از تشدید نقض بیشتر حقوق بشر و وضعیت وخیم انسانی در افغانستان پیشگیری صورت گیرد.

بنت می‌افزاید: «نگاهی اجمالی به حقوق بشر بسیاری از افغان‌ها به‌ویژه زنان و دختران و نیز گروه‌های دیگر از جمله مدافعان حقوق بشر، روزنامه‌نگاران، اقلیت‌های قومی و زبانی، دگرباشان جنسی، افراد مبتلا به معلولیت و مقام‌های دولت سابق به‌خصوص نظامیان پیشین دولت تصویری به‌شدت تیره‌وتار را نمایان می‌کند.»

بنت در گزارش تازه خود از نقض گسترده حقوق انسانی نیروهای امنیتی و مقامات دولت پیشین خبر داده و گفته است: «علی‌رغم وعده‌های طالبان، فرهنگ معافیت از مجازات بابت شکنجه و رفتار غیرانسانی در بازداشتگاه‌ها و همچنین نقض گسترده حقوق انسانی مقام‌های دولت سابق و نظامیان پیشین به‌شدت وجود دارد.»



پیام تسلیت استاد سرور دانش رئیس حزب عدالت و آزادی افغانستان به مناسبت شهادت حجت الاسلام والمسلمین عید محمد اعتمادی

بسم الله الرحمن الرحيم

ومن قتل مظلوما فقد جعلنا لوليه سلطانا

با تأسف و اندوه اطلاع یافتیم که روحانی خدمتگذار و عالم دینی حجة الاسلام عید محمد اعتمادی یکی از چهره های متنفذ و مردمی هرات توسط تروریست های بی رحم و جنایتکار مظلومانه به شهادت رسیده است، شهید اعتمادی تمام عمرش را به تحصیل و دانش اندوزی، تبلیغ احکام و معارف دینی، تدریس و خدمات اجتماعی برای مردم محروم سپری کرد و سر انجام پس از سالها خدمت به مردم و ترویج معارف دینی توسط عده ای تروریست که ماهیت شان جهل و تعصب و افراطیت کور است مظلومانه به شهادت رسید.

قرار گزارشها نحوه به شهادت رسیدن شهید اعتمادی بگونه ای است که به وضوح نشان می دهد تروریست های حاکم پشت این حادثه و حوادث مشابه آن قرار دارند و کشتن علماء و نخبگان و چهره های متنفذ مردمی جزء برنامه های آنان است. قتل های هدفمند و سازمان یافته در گوشه گوشه کشور در دو سال سلطه تروریستها بر مقدرات کشور بی وقفه دوام داشته و تا کنون قربانیان زیادی را از مردم گرفته است.

من این مصیبت دردناک را برای خانواده و بستگان آن شهید بخصوص برادر مبارز و گرانقدرم الحاج اعتمادی هزاره و مردم متدین هرات تسلیت می گویم و از خداوند بزرگ برای آن شهید علو درجات استدعا می نمایم، امید وارم روزی مردم افغانستان فرصت بازخواست خونهای بناحق ریخته شده عزیزان شان را یابند و مطابق حکم الهی قاتلین و تروریستهای وحشی را به جزای اعمال شان برسانند.

سرور دانش

رئیس حزب عدالت و آزادی

دوم عقرب ۱۴۰۲

